# اوسنا

تالیف

اکادمیسین دکتر عبدالاحمد "جاوید"

شورای فرهنگی افغانستان

۱۹۹۹

# اوستا

مهمترین سرچشمهٔ تاریخ و فرهنگ ما

نمونهٔ عالیترین ادبیات باستان

دفتر اول

PROPERTY OF ACKU
9273

PROPERTY OF ARIC
Established 1989

سنگهای جغرافیای تاریخی آریانا خراسان و افغانستان

تألیف

اکادمیسین دکتر عبدالاحمد «جاوید»

سعی و اهتمام

پوهاند عبدالرسول رهین

شورای فرهنگی افغانستان

استکهلم - سویدن

ACKU

# شناسنامه کتاب:

عنوان: اوستا
دفتر اول:
نگاهی به جغرافیای تاریخی آریانا، خراسان و افغانستان
مؤلف: اکادمیسین پوهاند دکتر عبدالاحمد جاوید
به سعی وکوشش: پوهاند عبدالرسول رهین
محل نشر: استوکهولم، سویدن
ناشر: شورای فرهنگی افغانستان
تاریخ نشر: آگست ۱۹۹۹ برابر با (اسد ۱۳۷۸) خورشیدی
صفحه بست: ضیاء رهین
خطاط: عبدالرحیم غفوری
چاپخانه: همگان
تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه
آدرس ناشر:

Afghanistan Cultural Association
C/O Prof. Rahin,
Ekholmsvägen 206/6
127 45 Skärholmen, Sweden.
Tel.: 0046 - 8 - 740 63 65

آدرس چاپخانه:

A. R. M. All Tryck and Förlag
Fågelviksvägen 18 - 20
145 53 Norsborg, Stockholm
Tel. & fax: 0046 - 8 - 531 70 444

شماره ثبت: ISBN: 91- 630- 8585- 2


حق طبع و تکثیر محفوظ است

به نگین چشم و میوه دلم اوستا

ACKU

# فهرست مندرجات


| | |
|---|---|
| پیشگفتار | ۱ – ۲ |
| مقدمه | ۳ – ۱۰ |
| **بخش اول:** | |
| آریانا | ۱۱ – ٤۸ |
| بکتریا | ٤۹ – ۵۰ |
| زیرنویسها | ۵۱ – ۵۵ |
| **بخش دوم:** | |
| تخارستان | ۵٦ – ۵۹ |
| خراسان | ۵۹ – ۱۰۰ |
| زیرنویسها | ۱۰۱ – ۱۰۵ |
| **بخش سوم:** | |
| افغانستان | ۱۰٦ – ۱۳۱ |
| روه | ۱۰٦ – ۱۱۲ |
| پشتونخوا | ۱۱۲ – ۱۱۳ |
| افغانستان | ۱۱٤ – ۱۲۸ |
| زیرنویسها | ۱۲۸ – ۱۳۰ |
| خلاصه کتاب | ۱۳۱ |
| فهرست اعلام | ۱۳۳ – ۱۵۱ |
| فهرست اماکن | ۱۵۳ – ۱٦۷ |


ACKU

# پیشگفتار:

ای گوهر نام تو تاج سر دیوانها
ذکر تو بصد عنوان آرایش عنوانها

این دفتر گزینه ای از یادداشتهای است که لقمه لقمه اندوخته و رقعه رقعه دوخته شده است،به فحوای مضمون این بیت:

تمتع زهر گوشه ای یافتم
زهر خرمنی خوشه ای یافتم

چند ماه پیش حینیکه "در اکادمی افغان" طی سخنرانیی شمه ای ازین مطالب را اظهار داشتم،دوستان تشویقم کردند تا آنرا بصورت مدون آماده بسازم. دانشمند محترم عبدالرحمن "غیاثا" در ضمن ابراز لطف هزینه طبع آنرا متقبل شدند و فاضل گرامی پوهاند رهین امر تنظیم وطبع آنرا بعهده گرفتند سر انجام بهمت این دو بزگوار دفتر اول بدینصورت منتشر گردید.

امیدوارم دفتر های دیگر آن که مشتمل بر مباحثی در زمینه جغرافیای تاریخی شهر های افغانستان، اقوام، زبانها، ادب وفرهنگ، عادات و رسوم مردم ماست یکی پس دیگربزیور طبع آراسته گردد، گفته شمس الدین بستی:

گر بمانیم زنده بر دوزیم
دامنی کز فراق چاک شدست
ور نمانیم عذر ما بپذیر
ای بسا آرزو که خاک شدست

نکته ایرا که میخواهم بعرض برسانم اینستکه این اثر نتیجه تلاش ها و کوشش های است که با بضاعت مزجا ه در هجرت و غربت به ادامه

پژوهشهای دانشمندانی چون کهزاد، غبار،خلیلی، حبیبی، توروایانا، رشتیا، صدقی، طبیبی، فرهنگ، پژواک، نیر، میوندی، رضوی، کاکر، هاشمی، حق شناس...صورت گرفته است، طوریکه تاریخ نگار بزرگ ما بیهقی فرموده: اخبار گذشته را دوقسم گویند و آنرا سه دیگر نشناسد: یا از کسی بباید شنید ویا از کتابی بباید خواند.

توقع نگارنده از پژوهشگران جوان و پرتوان اینسکه با نقد و بررسی عالمانه، ارائه اسناد مؤید،مکمل ویا مغایر آن این مهم را بسر و ثمر رسانند و در شناساندن هویت ملی ما عنایت جمیل مبذول دارند.

سایر دفتر ها نیز زیرعنوان "اوستا" که خود بمعنای دانش و در حقیقت دانشنامه است بچاپ خواهد رسید. باید متذکر شد در بسا موارد ذکر مآخذ بدنبال مطالب آمده که از نظر ویراستاری باید جزء منابع مرقوم میشد لهذا ازین بابت و هم از لحاظ کمی ها و کاستی های دیگر از خوانندگان عزیز پوزش میخواهم، باز بقول بیهقی: و مرد آنگاه آگاه شود که نبشتن گیرد و بداند پهنای کارچیست.

در پایان از انجمن فرهنگی افغانستان تشکر میکنم که سلسله نشرات خود را با این دفتر نا قابل آغاز کرده اند. توفیق این انجمن وسایر بنیاد ها و کانونهای فرهنگی افغانی را در راه معرفی و گسترش، قوام و دوام سنن و آداب، فرهنگ وتاریخ افغانستان عزیز از خداوند منان خواستارم:

من از معضل این قصه مجملی گفتم
تو صد حدیث مفصل بخوان ازین مجمل

دکتر جاوید – لندن
اگست ۱۹۹۹

# بسم الله الرحمن الرحیم

## مقدمه:

پس از آنکه انسانهای اولی زندگی مغاره نشینی را ترک گفته به وادیها و دره های شاداب و هموارسرازیرگردید ند قلمرو آریانای کبیر از نظر موقعیت خاص جغرافیایی و سوق الجیشی یگانه محل امن و مناسبی بود که در آن مسکون گردیده به آبادی و آبادانی پرداختند. به گفته اکثر جغرافیه نگاران در همین محل بود که آریایی ها بنای اولین شهر بزرگ جهان (امالبلاد بلخ) را گذاشتند. بزودی ام البلاد بلخ از نگاه حاصل خیزی، سیر و مسیر کاروانها، شادابی و وفرت نعمات مادی توجه عده کثیر جهانگردان و سوداگران را بخود جلب کرده نقطه تلاقی و ارتباط مدنیتهای شرقی و غربی گردید. چنانیکه مال التجاره مشرق زمین به مغرب و از شمال به جنوب از همین شهر تاریخی عبور کرده و آنرا مرکز داد و ستد و مبادله کالا ها و اموال تجاران و جهانگردان جهان ساخته بود.

ارتباط انسانها درین شهر تاریخی تنها به داد و ستد کالاها محدود نماند، بزودی نشانه ها و علایم انتشار و نفوذ کلتوری و فرهنگی بمشاهده رسید. دستآوردها، اصطلاحات و کلمات تجارتی شرقی به اروپای خواب رفته رفت وثروت هندی به چین و ماچین برده شد. عرف و عادات، سنن و آداب شرقی و غربی آمیزش یافت و در نهایت ام البلاد بلخ بمرکز فرهنگ

جهانی و کانون بزرگ علما و دانشمندان جهان مبدل گردید. ولی دیری نگذشت اروپایی ها با استفاده ازمظاهر تمدن شرقی راههای آبی را بسوی کشور های جهان باز کردند. تاجران و جهانگردان اروپایی مقارن عصر اختراع کاغذ و رواج نوشتار با گشودن را ههای آبی و اتصال شهر ها و قاره ها، از راه کشتی رانی، ابتکار تجارت شرقی را بدست گرفته با ساختن طرحها و نقشه ها ی جغرافیایی قاره های جدید را کشف کردند و تجارت اروپایی را با فرهنگ اورپایی به کشور ها ی تازه شناخته شده انتقال دادند. ازاین است که راههای خشکه اهمیت خود را از دست داد و شهر های آریانای بزرگ که محاط به خشکه بودند آهسته آهسته شکوه و رونق خود را از دست داد ند. شهرهای آریانای کبیر که روزگاری معبر عبور کاروانهای تجارتی شرقی و غربی بودند از اهمیت تجارتی افتاد. راه ابریشم دیگر شارای تجارتی شرق و غرب محسوب نمی شد. بلخ گزین مرکز قلمرو آریانای کبیرکه از چهار طرف محاط به خشکه بود از هنگامه، شور، رونق و جلال جهان فرهنگی افتاد. از آن پس فقط جهانکشایان آزمندو استعمارگران جهان خواربودند که با تهاجم پی در پی ویر غملهای بیابانی و صحرایی باین شهر تاریخی می تاختند و مرحله به مرحله هستی و دارایی مردم این سر زمین را تاراج می کردند و فرهنگ خود را بر مردمان و فرهنگ غنی آن تحمیل می کردند. چنانیکه نمونه های فرهنگ بومی زرتشتی آریایی، یونانو باختری، بودایی واسلامی که در نهایت منجر به تغییر نام آریانای باستان به خراسان اسلامی گردید درین سر زمین مشهود است.

با آنکه اعراب از نگاه سیاسی اسلامی بر آریانا غلبه یافت و معارف و معالم اسلامی را انتشار داد، خراسانیان آزاده از نظر علمی عصر نوینی رادر خراسان اسلامی باز کرد ند. علم فقه، ادب، نحو تفسیر وکلام را راواج و رونق بخشیده، مدارس دینی و کانونهای فلسفی و دارالفنون های علوم

در شهر های خراسان اسلامی از جمله بلخ و بخارا و سمر قند تاسیس شد.دیری نگذشت که باز خراسان اسلامی از یغماگری بیابانگردان دشتهای سوزان منگولی و هجوم اقوام آسیای مرکزی در امان نماند. فرهنگ اسلامی و بقایای فرهنگ گریکو بودیک را که تا هنوزدر دامنه کوهها و وادیهای دور افتاده بامیان و آی خانم و بغلان و بگرام ریشه هایی بجا گذاشته بودند یکجا با فرهنگ غنی حاکم و مسلط بر خراسان تحت سم ستوران بی باک ووحشی در آوردند. البته در بین اقوام بیابانگرد، احفاد تیمور بود که مرهم بر آلام درد ها و مصیبتهای چنگیزی و تیموری گذاشت و خراسان اسلامی را از نگاه علمی و فرهنگی و هنری صدر نشین کرسی اعمار و اعتلای فرهنگی در جهان اسلام ساخت. هرات باستانی شکوه و عظمت دیرینه خود را باز یافت و دامنه علم و فرهنگ خراسانی تا مرکز هند زرخیز پیش رفت. زبان فارسی دری زبان در باری و دیوانی هند گردید و جلوه هنر خراسانی در جبین تاج محل آنرا یکی از عجایب روزگار گردانید. اکنون هم تاج محل و سایر بازمانده های آثار هنری ادوار تیموری زینت ده بازار هنری و منبع در آمد سر شار بوده سالانه ملیونها دلار بر بودجه هند ی می افزایند.

لاکن همانطوریکه جنبشها و قیامهای خانواده های دلاور و شجاع خراسانی، به استیلای سیاسی اعراب در خراسان خاتمه بخشید، بزودی بساط فرهنگی ونفوذ زبانی آنرا نیز برچید. زبان دری زبان دربارها ی دولتمردان خراسانی در سراسر قلمرو پهناور شان شده، جانشین زبان عربی گردیدو بعنوان زبان دوم اسلام شناخته شد. قلمرو خراسان با آنکه باز هم از گزند کشورکشایان و امپراتوران جاه طلب، همسایگان و کشور های همجوار ایمن نبود و هریک گوشه هایی از قلمرو خراسان را بلعیدند و لی اینبار دولتمردان خراسانی بودند که کشور پهناور خراسان را به پارچه ها تقسیم کرده نام های تازه ای به آنها دادند. از همین جاست که نام

های "روه" آهسته آهسته کلمه "افغانستان" بجای خراسان متلاشی شده بر بخشهایی از خاک خراسان گذاشته شد. تا آنکه در متون دوره های اخیر مخصوصا در قرارداد ها و پیمانهای استعماری انگلیس بجای نام خراسان "افغانستان" ثبت و سجل گردید. امروز کلمه "افغانستان" بعد از نام خراسان بزرگ و پهناور نام کشور واحد و یک پارچه ما ن است که همه ساکنین آن اعم از ازبکها، بلوچها، پشتونها، تاجیکها، نورستانیها هزاره ها و بسا ملیتهای باهم برابر و برادر دیگر افغانستان زیر آن جمع اند و کشور واحد و ملیت واحد افغان را تشکیل داده اند که کتاب "اوستا" تألیف دانشمند محترم، اکادمیسین پوهاند دکتر عبدالاحمد جاوید با دقت و عمق فروان آنرا پیشکش کرده است.

بخش نخست کتاب اوستا شامل پژوهش بکر و تازه ای در مورد آریانا، حدود و مرزهای جغرافیایی آریاناست. درین قسمت استاد محترم با ارائه اسناد دست اول و تازه از ارتباط تاریخی آرین ها و سر زمینهای آریایی و قدامت تاریخی آن یاد کرده ریشه آنرا از روی متون قدیمی و اسناد جغرافیه نگاران دوره های اسلامی روشن ساخته است. استاد محترم با اسناد و شواهد ثابت نشان داده اند که چطور و چگونه دولتمردان سر زمین پارس نام کشور خود را به "ایران" که از نام آریانای بزرگ وباستانی مان گرفته شد ه تبدیل کردند. استاد درین بخش اسنادمعتبری از پژوهشهای پژوهشگران ایرانی و غربی که اکثر شان به تغییر نام پارس یا "پرشیا" (Persia) به ایران طرفدار نبوده اند ارائه داشته است.

بخش دوم کتاب محتوی بحث مفصل و جامع در باره تعییر نام آریانا به سر زمین "خراسان" است. این نام بعد از استیلای سیاسی فاتحان اسلام بر کلیه قلمرو آریانا گداشته شد. مؤلف محترم در سراسر متن کتاب با

دلایل و اسناد قوی حدود جغرافیایی، شهر ها و نواحی خراسان اسلامی را برویت شواهد تاریخی روشن ساخته و واضح ساخته است که کلمه خراسان قبل از ظهور اسلام در متون قدیمه وجود داشته بعضی از مؤلفان این نام را قبلا بجای آریانا بکار برده اند. درین بخش پوهاند جاوید در پهلوی نامهای آریانا، باکتریا و خراسان، نامهای تخارستان، کابلستان، زابلستان و گندهارا را نیز نامهای قدیم کشور مان دانسته است.

بخش سوم کتاب از "روه" نام بخشی ازسر زمین های مان یاد کرده و می نویسد که بعد از خراسان قسمتی از سر زمینهای مانرا بنام روه یاد میکرده اند. و نیز کلمه "پشتونخوا" بر بر خی از سر زمینهای مان اطلاق می شده است.

کلمه افغانستان که نام آخرین سر زمینهای مان میباشد از مدت ها قبل در متون و نوشته های شعرا و نویسندگان دوره های اسلامی و پیش از "روه" وجود داشته گاهگاهی بر قلمرو مان اطلاق می شده است. ولی عمومیت نداشته و در اسناد رسمی و دولتی همان نامهای خراسان ذکر میشده است. حتی در فرمانها و اسناد احمد شاه ابدالی نیز که برخلاف اورا مؤسس نام "افغانستان" بر سر زمین افغانستان مان دانسته اند سر زمین خراسان مذکور بوده و در نوشته های رسمی آن دوره نام افغانستان بچشم نمی خورد. نام افغانستان بمرور و بی آنکه از طرف دولتمردان ما بفرمانی بالای سر زمین مان گذاشت شده باشد در نوشته های نویسندگان، قرارداد ها و معاهدات دولتی ذکر شده و در نوشته های رسمی و دولتی مان شامل گریده است. چنانچه برای بار نخست این نام در قرارداد های انگلیسها و دولتمردان سر زمین مان استعمال گردیده و آهسته آهسته بحیث نام رسمی و سمبول وحدت ملی تمام ملیتهای مختلف افغانستان از جمله ازبکها، بلوچها، پشتونها، تاجیکها، نورستانیها،هزاره ها،

و سایر ملیت های باهم برابروبرادر افغانستان گردید است. استاد محترم نتیجه گیری جامع و مختصری نیز در ختم کتاب دارند که می تواند براعت الاستهلایی برای کتاب اوستا باشد.

هرچند استادانی چون احمد علی کهزاد، میر غلام محمد غبار، عبدالحی حبیبی، خلیل الله خلیلی، توروایان، صدقی، میر محمد صدیق فرهنگ، طبیبی، نیر و دیگران مطالبی درین زمینه ها نوشته و انتشار داده اند بازهم یادداشتهای ارزنده استاد جاوید میتواند مکمل و متمم تحقیقات آنها و راهنمای پژوهشگران جوان باشد.

شورای فرهنگی افغانستان، سویدن، افتخار دارد توانسته است همچو اثر ارزشمند تاریخی را که تا حال در عرصه مجامع پژوهشی و تحقیقاتی مان در روشن سازی تاریخ و بنیاد آریانای کبیر، خراسان اسلامی و نامهای دیگر کشور عزیز مان افغانستان باین تفصیل نظیر نداشته است با خامه بالا مرتبه ترین استاد دانشگاهی و اکادمیکی مان، اکادمیسین پوهاند دکتر عبدالاحمد جاوید بعنوان نخستین کتاب انجمن آماده نشر می سازد. استاد محترم بار ها سعی داشته اند گوشه هایی از تاریخ پر افتخار مانرا با دلایل و شواهد مستند تاریخی به آیندگان برسانند. به لفظ دیگر، آنچه دیگران نگفته اند بگویند. ولی طوریکه میدانیم همیشه در هر دوره تاریخی زمانه و دوران مانع اشاعه همچو اسناد و شواهد تاریخی بوده، دانشمندان و نویسندگان مان اسناد و شواهد تاریخی را یا با خود بخاک برده اند ویا بعد از مرگ خود انتشار داده اند. اگر یگان یکی جرأت کرده اسناد تاریخی را زمزمه کرده باشند "غباروار" زندانی شده اند. از آنست که دانشمندان ما از "کله کندن" گرگ انتباه گرفته تا حال با صطلاح عام با "خوردن شوله پرده کرده اند." ولی اکنون که دیگرجهان در آستانه نشر آزاد افکار و اندیشه ها قرار دارد، اسناد و شواهد تاریخی اگر افشا نگردند دیگر مدیای ارتباط همگانی بآنها محتاج نبوده، دیر یازود بساط آنهارا چیده

از خاکستر آنها درالکترونهای برقی کار گرفته، عصر کاغذ و نوشته را بپایان آن نزدیکتر می سازد. لهذا این درست بموقع است که اسناد و شواهد تاریخی مان مزین صفحه های نشریه های پژوهشی و با اعتبار میهنی مان شده به منصه دید هم میهنان قرار گیرد.

شورای فرهنگی افغانستان، سویدن، مطمئن است می تواند دفتر دوم، سوم... کتاب اوستا را که در زمینه تاریخ، اقوام، زبانها و بطور کلی فرهنگ افغانستان است بچاپ رساند. همچنان این شورا حاضر است که آثار گرانبهای سایر دانشمندان و قلم بدستان کشور را که نوشته ها و اسناد و شواهد تاریخی و فرهنگی خود را همچون جان در قلب خود ویا چون فرزند در امیان دارایی های زندگی خود حفظ کرده اند بیرون آورده با نشر و اشاعه آنها میراث فرهنگی غنی و پر بار گذشته مانرا غنی تر سازد و این هدفیست که به دشمنان دیرینه فرهنگ مان و فرهنگ زدایان عصر مان مجال نخواهد داد که بآرزوهای شوم و ناروایشان نایل آیند.

توفیق از آن کسانی باشد که پروانه وار بدور شمع میهن شان می گردند و عاشق وار تارهای فرهنگ و ادب ملی افغانی مانرا در هر گوشه و کنار جهان باهتزاز در می آورند. آری تارهای فرهنگ اصیل و همه قبول مانرا که گل سر سبد همه زمانه ها میباشد.

وسلام

پوهاند رسول رهین
رئیس شورای فرهنگی افغانستان
جولای ۱۹۹۹، سویدن

# دفتر اول

# نگاهی به جغرافیای تاریخی
# آریانا، خراسان و افغانستان

ACKU

# بخش اول :

# آریانا

کشور کهن سال ما در درازای تاریخ پر عظمت و با شکوه خود، فراز ها و نشیب های فراوان دیده و در برابر این حوادث و رویدادها چون "کوه بابا" و "سپین غر" سر بلند، ثابت و استوار مانده است. نام این خطهٔ باستانی و داستانی ما در طی سده ها از لحاظ جغرافیایی و فرهنگی تغییر یافته و در دوره های مختلف بنام های گونه گون یاد و خوانده شده است. حدود و وسعت آن مشخص نبوده گاهی بخش های کوچک را در بر می گرفت و گاهی شامل ساحه های وسیع تری می گردید. زمانی قسمتهای غربی آن از شهرب نشینهای (ستراپهای Satrapies) هخامنشی و متصرفات ساسانی بوده و شرق آن جزء قلمرو سلسله موریای هند و هم گاه خودش مرکز فرمانروایی شرق و غرب بوده است، مانند امپراتوری کوشانیان، شهنشاهی غزنویان، امارت تیموریان و سلطنت درانیان. (*)

---

(*) هرودت در صفحه ۲۱٤ تاریخ خود از بیست ولایت هخامنشی که Satrapies نامیده میشد یاد میکند.

شهرب یا خشترب شکل تازه ومعادل یونانی او پار خرس و خشاسه پاوه است. خشاسه پاوه از دو کلمه تشکیل شده است یکی خشاسه ( Xsaora) یعنی شهنشاهی دیگری پاوه (Pava) یعنی نگهبان جمعاً نگهبان شاهنشاهی. ساتراپس ( شهرب) را به الفبای یونانی چنین می نویسند (Σχτροπης )

آریاییها بنابر روایت زند - اوستا محل سکنا و مأمن اصلی خودرا ایریه وجنگهه (Airya-Vaejangh) ایریانیم ویج(AiryanamVaejah) یا ایرینه ویژه (ErienVeejo) یعنی سر زمین آریا ییان میخواندند. در متن پهلوی وندیداد (*)آمده: من، اورمزد، نخستین محل و سر زمینی راکه بهترین آفریده ام اره ویج Ira vej ایران - وج (Airan-vej) بود...(۱) کلمه "ایرج" (Eraj) صورت مختلف ویادآور همان واژه و ریشه اوستایی است که به پهلوی و فارسی دری "ایران ویج" (Eran-Vej) تلفظ می شده است. این لفظ در سنسکریت آریا ورته (Arya-Vartta) یا آریا ورشا (Arya Varsha) ضبط شده است. یعنی جایگاه و چراگاه آریاها که محتملا دامنه های شمالی هندوکش و حوزه رود آمو (آکسوس) یا جیحون بوده است. (۲) مارکوارت در کتاب معروف خود "ایرانشهر" مینویسد: ائیریانم وئجو (ایران ویج) (Airanem Vaejo) یعنی ایران ویج یا سر زمین اصل ایرانیان همین خوارزم است.درصورتیکه تا سرچشمه های زرافشان، آمو دریا و سیردریا، در طول تاریخ ایرانی نشین بود.(۳) از سوی دیگر آرتورکریستن سن آریا را از نام اقوام آئورس (Aures) که از قرن دوم پیش از میلاد در خوارزم می زیسته اند مشتق می داند. (٤) فرای در تاریخ ایران باستان آورده است: بسیاری از دانشمندان سر زمین باستان ایرانیان (آریانیم ویجه Airyanem Vaejah) را خوارزم تشخیص داده مطابق با نام محل هاییکه در وندیداد (۱، ۲) ذکر یافته است. (٥)

دانشمند گرانقدر دکتر صفا در یکی از مقالات خود نگاشته است: تاریخ داستان ایران با زندگانی آریاییان یعنی قوم هندو ایرانی درکشورهای سیر

---

(*) Videvdat قانون ضد دیو، بخش مهم دیگر اوستا.

دریا (سیحون) و آمو دریا (جیحون) آغاز شده است (*)که درفرگرد دوم وندیداد (ویدیداد) آنرا ائیرن واجه (Airyana-Vaeja) نامیده اند.(٦)

"ایر" در لغت به معنای آزاده و نجیب است و جمع ویا نسبت آن "ایران" (Eran) یعنی مردم آزاده، آزادگان است. (**) فردوسی در مورد پسر سوم فریدون چنین گوید:

مراورا که بدُ هوش و فرهنگ و رای
مر اورا چه خوانند ؟ایران خدای(۷)

---

(*) جیحون = اکسوس = آمو = آمویه.
سیحون = جگزرتس Jaxartes (یاکسارتس Yāksärtes) = سیردریا

عقیده عامه اینست که رود جیحون و سیحون مانند دجله و فرات از رود های بهشت استند همچنانکه مردم کابل آب چشمه خضر را در شهدای صالحین از چشمه های بهشت میدانند. کلمه جیحون و سیحون صورت عربی دو کلمه گیحون و پیسون یهودیان است که بصورت مزدوج مانند یاجوج و ماجوج Magog Goc قابیل Cain و هابیل Abel بکار رفته. این دو نام در سفر تکوین تورات (۲: ۱۱، ۱۳) آمده. سفر بمعنای دفتر و کتاب است جمع آن اسفار. مولانا می فرماید:

شه حسام الدین که نور انجم است
طالب آغاز سِفر پنجم است

(**) گاریگر Geiger دانشمند المانی این تسمیه را بمعنای سر زمین نجبا، پاکزادان و مردمان اصیل دانسته است. (تمدن ایرانیان خاوری Easter Iran ج اول ص ٦٤-٧٠ و همچنین مراجعه شود به کمبریج هستری آف اندیا Combridge history of India ج اول ص ٦٧٣.

درین ابیات که منسوب به فردوسی است ایران به معنی آزادگان و دهقانان بکار رفته است:

از ایران و از ترک و از تازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
سخنها به کردار بازی بود

درین رباعی منسوب به ابوسعید ابی الخیر کلمه "ایران" را به معنای "ایر" یعنی ساکنان ایران زمین میدانند:

سبزی بهشت و نوبهار از تو برند
آنی که بخلد یادگار از تو برند
در چین و ختن نقش و نگار از تو برند
"ایران" همه فال روزگار از تو برند

"آزاده" را میرساند:

سیاوش نیم و زپریزادگان
از "ایرانم" از شهر آزادگان

کاروان سالار شعر فارسی دری رودکی سمرقندی درین بیت شهریار سیستان را "مه آزادگان" به معنای سالار ایرانیان خوانده است و اشاره به جام شرابی (دوستکانی) می کند که بریاد او وشادی (سلامتی) او می نوشیده اند.

شادی بو جعفر احمد بن محمد
آن مه آزادگان و مَفخر ایران

دقیقی و سنایی خود را از تبار آزادگان میخوانند و در مقام تفاخر می گویند:

من جاه دوست دارم، کازاد زاده ام
آزاد زادگان بجان نفروشند جاه را

گر بد کنند با ما، ما نیکویی کنیم
زیرا که پاک نسبت و آزاد زاده ایم

واژگان أبناالأحرار، بنی احرار، اَحرار (مفرد آن حُر و مؤنث آن حره) ترجمه عربی آزادگان است که در آغاز خطابی بود از جانب مردم یمن به لشکر رهایی بخش ایرانیان که سر زمین شانرا از مهاجمهٔ حبشه نجات داده بود. در ادبیات دوره سامانی و بعد از آن هرجا که ذکر حر، آزاده، دهگان (دهقان) شده مراد کسانی بوده که بیشتردری زبان و از تبار تاجیک بوده اند. در ترکیب واژه دلیر لفظ "ایر" معنای آزاده را می رساند. یعنی کسی که دل آزاده دارد و اتساعاً یعنی شجاع. (*) بعضی از

---

(*) شاهان هخامنشی نژاد خود را آریایی می خواندند چنانچه در کتیبه خشایارشاه نقش است: "منم خشایار شاه پسر داریوش شاه (خانواده) یک هخامنشی (تیره) یک پارسی (قوم) یک آریایی Ariya (نژاد) از نسل آریایی Ariyacica بسیاری از دانشمندان لفظ آریان Aryan را صفت Ariya میدانند. رجوع شود به:
Ancient Persian lexican and texts تألیف تولمن Tolman چاپ ایالات متحده امریکا ۱۹۰۸. ص ٦٦.

( ادامه در ص ١٦ )

صاحب نظران جزء اول نام "ایرلیند" را از همین مقوله میدانند. وهم ریشه آنرا در اسامی "ایروان" "اران" (*) و "آریوپ" (شهری در جنوب افغانستان) شهر ران (شهر ایران = ایرانشهر) در بدخشان جستجو میکنند. (۸)

تلفظ کلمه "ایران" به معنای کشور ( Iran) است و بقول پور داوُدتا ۵۵۰ سال پیش این کلمه ایران Eran تلفظ و نگارش میشده است. (یسنا ۳۸/۱) چنانکه روستاییان خراسان تا هنوز به همین صورت تلفظ میکنند. (**) بارتولد در کتاب جغرافیای تاریخی ایران نویسد: کلمه ایران که در اول اران ( بکسر همزه) بود، بعد ها پیدا شده و مضاف الیه صیغه جمع اریا Airya ( Airyanam) است که بمعنی مملکت آریاها میباشد. (۹) لغت "ایران" بمعنای کشور مترادف ایرانشهر و ایرانزمین است.

---

(ادامه زیرنویس ص ۱۵)

کلمه پارسو Persua، سر زمین پارسی Perseans نخستین بار در بلیک اوبلیک Black Obelisk پادشاه آشوری، شلمان زر سوم Assytian Shalmaneser III در دفتر لشکر کشی هایش قریب ۸۴۳ سال پیش از میلاد مسیح بکار رفته است و لفظ (ماد) Medes Mad هشت سال بعد در آثار یونانی نخستین بار دیده می شود. ( واژه های میدوی Medoi و پرسی Persia بجای ماد Made و پارسا Parsa ایرانی)

(*) اران: واژه ایست مادی که سر زمین گرمسیر را گویند چنانکه در گویش های دیگر فارسی گرمسیر، گرمسار و سمیران گویند.

(**) عقیده نولدکه برینست که تا پانصد سال قبل ایران را ایران با بای مجهول تلفظ می کردند مانند ایوان. رجوع شود به ( تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجار تألیف حسن پیر نیا مشیر الدوله عباس اقبال، سال ۱۳٦٤، ص ۱۲)

ایران شتر، ایرانشهر (Eran Shetar) اصطلاحی است که ساسانیان بر سر زمین های زیر فرمان خود اطلاق می کرده اند. (۱۰) (*)

لفظ ایرانشهر بدل نیشاپور بکار رفته است. (۱۱)(۱۲) همچنین لفظ ایرانشار درین شعر ابونواس:

والمهرجان المدار لوقته الکرار
والنو کروز الکبار وجشن کاهنبار
و آبسال الوهار و خره ایر انشار

همچنین بصورت نسبت بعد از نام ابی العباس ایرانشهر ی (۱۳) درین بیت واژه ایران در ردیف سایر کشور ها بکار رفته است:

خداوند ایران و توران و هند (**)
به فرش جهان چو رومی پرند

نخستین بار در نیمه قرن سوم پیش از میلاد مسیح یعنی قریب ۲۳۰۰ سال پیش جغرافیا نویس و تاریخ نگار یونان و کتابدار اسکندر بنام اراتستین ( Eratasthene) (۲۷٦ق م - ۱۹٦ ق م) یا اراتش اونس (Eratosuens) لفظ ایرینه را منطبق به آب و خاک ما (باستثنای باختر و زمین های شمالی) بکار برده. سترابون ( Strabon ٤٠ ق م - ٤٠ میلادی) حدود مرزهای ایرینه را از قول او معلوم نموده و حدود آنرا بشمول باختر و سغد چنین ذکر میکند: سر حد شرقی "آریانا" رود اندس

---

(*) چنانکه قلمرو کوشانیان، کوشانشهر خوانده میشده. رجوع شود به: پتهانها The Pathans تألیف الف کیرو ( Olaf Caroo) چاپ ۱۹٦٥، ص ۷۹.

(**) هند = Hund = ویهند: یکی از مراکز گندهارا بود بر کنار غربی دریای سند مقابل اتک کنونی و اکنون بر کنار راست اباسین ( اندوس) یعنی ساحل شمالی آن بفاصله

(ادامه در ص ۱۸)

(سند) و حد جنوبی آن اوقیانوس هند از دهانه اندوس تا خلیج فارس است. قسمت غربی آن را خط فرضی از بندر بحر خزر (دروازه کسپین) تا کرمانیا معین میکند. جای دیگر، آنرا خطی گفته است که پارتیا را از "مدیا" و "کرمان" را از "فارس" و "پارتا کنه" Partaetakene (اصفهان) جدا می سازد. یعنی تمام کرمان و یزد را در بر می گیرد، بجز فارس. مرز شمال همان کوههای پاراپامیزوس است که ادامه آن حد شمالی هند را می سازد. (۱٤) (*) باز سترابون در مجلد چهارم جغرافیای

---

(ادامه زیرنویس ص ۱۷)

پنج میل از اتک قرار دارد. مردمان بومی "هند" گویند ساکنان قدیم آن افغانان بودند. ابوالفرج رونی در قصیده ای بمطلع:

غزوه گوارنده باد، شاه جهان را ناصر دین، راعی زمین و زمان را

موکب منصور او هنوز به مو هند بر تن افغان تنیده است فغان را

[ویهند]

ظاهرا مسعود سعد سلمان نیز آنجا را محل افغانان خوانده گوید:

نه گفتم چیز جز یارب نه جستم چیز جز رستن

نه راندم اسب جز پویه ندیدم خلق جز افغان

(*) به نظر اراتستین آریانا شکل متوازی الاضلاع و به نظر استرابون شکل مربع مانندی داشته است. استاد احمد علی کهزاد ساحه آریانا را چنین بیان کرده است: سر حد شرقی آن از گلگت تا اوقیانوس هند و اندوس ( سنده) تشکیل داده، سر جنوبی آنرا اوقیانوس بزرگ هند معین می ساخت. سر حد شمالی آریانا سیر دریا یا رود سیحون امتداد داشت و قسمت غربی آنرا خطی معین می نمود که کرمان و پارتیا را با آریانا وصل می کرد ویا فارس را به طرف غرب می گذاشت ( تاریخ افغانستان ج اول، ص ٤٤) همچنین جای دیگر می نویسد: خط شمالی آن ( آریانا) کوه پاروپامیزوس ویک سلسله کوهاییکه از شمال هند تا دربند خزر می رود، میباشد و سرحد غربی آریانا عبارت از خطی است که از گوشه شرقی سواحل جنوبی بحیره خزر جدا شده و از مغرب بلوچستان فعلی بسواحل جنوبی بحیره پیوست میشد که ( پارتیان) را از ( مدیا) و کرمان را از ( فارس) جدا می ساخت. ( آریانا دایره المعارف ج اول، ص ۲۵۱)

خود می نویسد: در زمره ممالک دیگر میخواهم بگویم که از جمله کشورهای ماورای توروس [یا بعبارت دیگر ممالک آسیای جنوبی] آریانا را ذکر می نمایم با آنچه خواه بکنار بحیره ای واقع است که فارسی ها در سواحل آن مسکونند ویا بکنار خلیج عربستان ویا بکنار نیل و بحیره مصر ویا بحیره ایسیک. (۱۵) سترابون جای دیگر نویسد: بجانب غرب هندوستان کوهستانها ی (توروس) رابه طرف راست گذاشته در منطقه وسیعی داخل می شویم که بنابر خاره بودن زمین آن کم نفوس است.این منطقه که آنرا آریان می خوانند به اقوام مختلفه کاملاً بار بار مسکون می باشد و اقوام مذکور از کوه های تاژدروزیا و کارمانیا [گودرزیا، بلوچستان و کرمان] پراگنده گردیده اند. (۱٦) سترابون باز می نویسد: ... قرار تقسیم اراتوستین در حصه جنوبی توروس قسمت اول هندوستان و قسمت دوم عبارت ازآریانا ست. دو مملکتی که سرحدات آنها رابسهولت می توان تعیین کرد.(۱۷) سپس آورده است: پس از هندوستان آریانا می آید.

ساکنان آریانا را بنام آریانی ها ( Arianiens) خوانند. (۱۸) باز سترابون می گوید: که اسکندر در موقع باز گشت به باختر ( Baktriana) پس از لشکر کشی به سغد ( Sogdia) و مقابله با سکاسها ( Skythians) و عبور از کوهها به آریانا (Ariana) بسوی هند و رود خانه کابل (Kophes) و خواسپیس (Khoaspes) (سوات یا لندی) راهی شد. ص٦٤کتاب بیلیو. پلنی (Pliny) نیم قرن بعدتر اظهارات سترابون را تایید می کند. ( همو کتاب ببلیو ص ٦٤)

بارتولد سر حد این آریانا ویا ایران را بقرار ذیل داده است: در شرق هند، در شمال هندوکش و سلسله های جبالی که در غرب آن واقع است و در جنوب اوقیانوس هند سرحد غربی از دروازه خزر یعنی از معبر کوهستانی واقع در شمال تهران شروع شده و در خطی که پارت را از مدی

و کارامانیا ( کرمان) را از پرسید ( فارس) جدا میکرد امتداد داشته است.(۱۹) در صفحه چهار وجه تسمیه شهر های ایران میخوانیم: کلمه آریانا از نام جغرافیایی وسیاسی آریانام خشاترام Aranamxsatram اشتقاق یافته. واراتش اونس Eratosuens جغرافیادان و کتابدار اسکندر آنرا در کتاب خود بنام آریانا بکار برده و آن را در نیمه دوم قرن سوم قبل از میلاد به شکل یونانی آن یعنی Ariane می یابیم. (۲۰) دانشمند معروف یونان بنام آرییان Arrian در کتاب خود زیر عنوان اسکندر کبیر جاییکه از سوارکاران باختر Bactrians سغدی Sogdians اراکوزیا Arachotians و زرنج Zarangian و پارتی Parthians نام می برد از مردمان Areins یاد میکند. (۲۱) بطلیموس(Ptolemy) جغرافیا دان معروف اسامی هفت ولایت معروف آریانا را یک به یک بر شمرده و چنین ضبط کرده است:

۱) مارگیانا Margiana: حوزهٔ مرغاب یا مروالرود.(Morou در اوستا و Margush در پارسی باستان. Margus مفرد حالت فاعلی Margu یا Margiana است.

در کتب جغرافیای تاریخی از دو مرو نام برده اند که باندازه پنج روزه راه از همدیگر فاصله داشته اند (یاقوت جلد پنجم، ص ۱۱۲) یکی مرو شاهجان که دارالملک خراسان بود یا مرو الکبری و دیگر مروالرود یا مرو الصغری.(محتملا مرو چاق یا مرو کوچک افغانی) رود خانه ایکه از هندوکش سر چشمه می گیرد از کنار مرو شاهجان می گذرد و آنرا مرغاب یا مرو رود خوانند این رود در نزدیک مرو در ریگزارها فرو می رود. ابن اثیر (در الکامل ج سوم، ص ۱۳۷) می نگارد: درین سال احنف پسر قیس به خراسان می رود دو مرو را ( مرو الشاهجان، مرو الرود) فتح میکند. در مجمل فصیحی خوانی ( ج اول، ص ۱۳۱) می خوانیم: رسیدن عبدالله

بن عامر به نیشاپور و فرستادن احنف بن قیس به مرو الرود و حاطب بن نعمان را به مرو شاهجان. کشور شوراها پس از اشغال ماوراء النهر شهر جدیدی بر کنار شهر قدیمی بنا و بنام بیرام علی مسمی کرد که مرکز صنعت پارچه بافی شد. مرو رود دارای آب و هوای خوب، نهر های بزرگ و باغ های متعدد بوده است که منسوب به آن مرو الرودی یا مروزی است.

بارتولد در تذکره جغرافیای تاریخی ایران ترجمه حمزه سرداور، ص ۹٤) می نویسد که به عقیده ژوکوفسکی در جای مرو رود شهر اسکندریه مرکیانا، واقع بوده که از ساخته های اسکندر مقدونی است که ظاهراً همان اسکندریه اوکسیانا یعنی اسکندریه آمو دریا Alexandera-on-Oxus است که در نوامبر ۱۹٦۳ توسط باستانشناس فرانسوی موسیو برنارد Barnard کشف گردید. این قشلاق که امروز به آی خانم ( ماه خانم) معروف است بفاصله دو صد متری مجرای رود خانه کوکچه در دو کیلو متری جنوب رود خانه پنج آمو واقع است. این شهر در قرن سوم قبل از میلاد در نقطه تلاقی این دو رود خانه آباد گردیده بود. مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم در ص ۳۹٦ شهرهای زیر را از توابع مروالرود می شمارد: طالقان، قصراحنف، حسه، لوکر...

۲) بکتریانا ( Bactriane) یا باکتریا Bactria: بلخ و بدخشان وحوزه وسطی آمو دریا وقسمت های جنوبی ازبکستان و تاجیکستان تا حد جنوب شرقی ترکمنستان. در نیمه قرن سوم قبل ازمیلاد دیو دوتس مملکت مستقلی بوجود آورد که شامل بلخ، سغد و مرو بود. ( کریستنسن، ص ۱٦)

لفظ بخدی یا بختی که با شتر دو کوهانه گفته می شود مأخوذ ازهمین کلمه است بزبان عوام شتر تند و تیز را شتر بادی ( بخدی) می گویند. درین ابیات واژگان، بخدی و بختی را ملاحظه فرمایید:

اشتران بخدیم اندر سبق مست و غران زیر محملهای حق
( مولانا)

به به آن بختی که کتف رسول جایگاه زمام او زیبد
( خاقانی)

پر هوا برداشت آن بند فصیل اشتر بخدی سبک بی قال و قیل
( مولانا)

اینک ره کعبه شهنشاه کو پخته عشق و بخدی راه
( خاقانی)

بختیان یعنی دارندگان شتر همواره با تازیان یعنی دارندگان اسب بکاررفته حتی بعضی کلمات پختون و تازیک یا تاجیک را باین دو بی رابط نمیدانند:

تازیان اندر حصاری قافله در قافله
بختیان اندر صحاری کاروان در کاروان
( فرخی)

کوهها در هم شکسته ابر ها بر هم زدند
تازیان اندر عنان و بختیان اندر مهار
( مسعود سعد سلمان)

خاقانی درین دو بیت کلمه "پختگان" را بکار برده که ظاهرا جمع پخته است یعنی مردمان رسیده، اما تصور می رود که این کلمه محرف کلمه دیگر است:

بختیان چو نو عروسان پای کوبان در سماع
اختران شب پلاس و چرخ کوهان دیده اند

پختگان "بر" چون بختیان افتان و خیزان مست شوق
نی نشانی از می و ساقی و می دان دیده اند

لفظ بختیان با کلمه افغان و خراسان درین بیت خاقانی که بصورت مراعاه النظیر بکار رفته قابل تأمل است:

بختیان نفس من که جرس دار شوند
از دهان جرس افغان خراسان یابم

بلخ: بنامهای بخدی ( در اوستا Bahdi و در پارسی باستان باختریش Baktris بلهیکا وباختر یاد شده وبه القابی چون بلخ بامی، بلخ بهیه، بلخ الحسنا، بلخ بامین، بلخ گزین، شهری با درفشهای افراشته (*)، ام البلاد، خیر التراب، قبه الاسلام، نیز خوانده شده است.) سترابون بلخ باختر را فخر آریانا خوانده است ( The pride of Arians) (۲۲) موسیو فوشه A. Foucher کلمه آریان Ariane را مترادف آریانا بکار برده بکتریان [بلخ] را مروارید آریان لقب داده است "Cette perle de l'Ariane"

۳) آریا Areia: هرات یا هری، هریوا ( هریرود = Arius) آرییا Areia یونانی در اوستا Haroiva = Haraeva در سنگ نوشته نقش رستم هره ایوه Haraiua و هم محل "اسکندر شهر" Alexandria Ariana.

---

(*) عبارت باکتریای زیبا آراسته با بیرق های بلند در وندیداد (۱۰۷) بدینگونه است:
Bakhim Criram eredhvo drafsham

٤) پاراپامیزوس Paropomisos (*): کابل، نورستان تا سواحل سند و غرشستان (غرجستان - هزاره جات) معزی درین بیت از "شار" که لقب شاهان غرشستان بود چنین یاد میکند:

شار غرجستان اگر باید نسیم همتش
خاک آن بقعت کند چو زر مشت افشار شار

---

(*) قدما در املای پارو پامیزوس اختلاف داشتند. پارو Paro یا پاراپامیزوس Parapamisus یا پانی زوس Panisus نوشته اند. شاعری بنام دنس لوپری ایت Denis le Perieget لفظ پار میزوس را با Mont Par nasse قافیه کرده و آنرا سر چشمه دریاها دانسته است. در دوره سلوکیها Parapanisadue به ساتراب نشینی اطلاق می شد که هر دو دامنه رشته جبال هندوکش را در بر می گرفت و Ortaspana ارتسپانا [کابل] حاکم نشین آن بود. استرابون پارپامیزوس را کوکازوس خوانده است. کوکازیم کلمه سیتی Scythe بمعنای برفگیر است. پلنی نیز آنرا تأیید کرده اپارسن [کوه بابا] Upairisaeyna بارتفاع ٥٤٩٠ متر شعبه ای از هندوکش ( کش = کونج = کوه) یعنی کوه سیاه ( لفظ هندو بمعنای معشوش، غلان و سیاه آمده چنانکه در خال هندو) است که در آنجا گیاه هوم می روید ( پور داود این کلمه را با همین عنوان بنام شاهین یا غقاب پرنده نامیده در صورتیکه کلمه شاهین در اوستا مشخص و معلوم است) زیرا سئن (که درتفسیر کلمه یسشت ها آمده) بمعنای سیمرغ است که ظاهرا عقاب باشد چه در سنسکریت سین نیز بمعنای شاهین است. او پائیری سین یعنی برتر از پرش عقاب باین معنی که آن کوه چندان بلند است که عقاب بلند پرواز هم به فراز آن نتواند رسید. فردوسی این تعریف را برای کوهی چنین بکار برده است:

یکی کوه بینی سر اندر سحاب
که بروی نپزید پر عقاب

( ادامه در ص ۲۵)

منوچهری گوید:

پیش از همه شاهانست در ماضی و مستقبل
بیش از همه شیرانست در شیری و در شاری

منسوب به غرجستان را غرچه یا غرشه گویند که در لغت بمعنای کوهنشین و ساده دل بکار رفته:

بفریبد دلت بهر سخنی
روستایی و غرچه را مانی
(بدیعی)

---

( ادامه زیر نویس ص ۲٤)

سیتی کلمه یست که که امروز آنرا Scyth می نویسند و "سیت" یا "سکیت" میخوانند نام قوم سکایی است که در کتیبه های هخامنشی Saka در اسناد آشوری و بابلی Ishkuzai / Ashguzai در تورات اشکوز ( اشکناز) و در آثار یونانی Skuthui ور فارسی دری ساکزی = سکزی [سیستانی] (ظاهرا کلمه ساک زایی یا اسحق زایی نام قومی از افغانان بی ارتباط با این کلمه نیست) شاخص ترین اقوام آن سکا، سر مت ها و کمیریهاست. لفظ ساک بعنوان نام ناحیه و قوم و همچنین واژه کمیری [کمری] در شرق کابل و ناحیه زرمت در جنوب افغانستان می تواند یاد آور همین نام های تاریخی باشد. ظریفان در حق کمری گفته اند:

گویند ثمری نیست نهال کمری را
از بسکه ثمر داشت نهالش کمری شد

موضوع مبداء، مسیر و زمان حرکت سکاها که به پرورش اسب و سوارکاری معروف بودند بسوی آریانا (ایران باستان) در خور توجه و تحقیق است.

ویا:

صد و اند ساله یکی مرد غرچه
چراشست و سه زیست آن مرد تازی

(ابوطیب محمد بن حاتم المصعبی صاحب دیوان رسالت نصر بن احمد سامانی)
(یعنی مرد کهسار صدوچندسال عمر میکند و پیامبر اکرم شست وسه سال.)
لفظ شار و شیر را مکرر در اشعار شعرای عهد غزنوی مانند فرخی و دیگران کرارا می بینیم.

٥) زرنجیانا یا درنجیانا Drangiana: سیستان، قندهار، زرنگ یا زرنج، ساحه سیستان Haitumanta مأ خوذ از رود خانه هیتومند (هیر مند = هیلمند) است. واژه Haitu بمعنای پل نشانه اهمیت رود و عبور از آنست.

٦) اراکوزیا Arachosia: غزنی، سلسله کوه سلیمان تا اندوس. نام "الکوزی" یادگار همین تسمیه است.

کلمه اراکوزیا در پارسی باستان Harauuatis هره اووتیش در اوستا Harahwati و بزبان یونانی Arachosia است. (*)

---

(*) داریوش در کتیبه بیستون ٦٥ میلی غرب همدان Ecbatana جاییکه از ٢٣ ولایت قلمرو خود نام می برد از شهرهای درنجیانا Drangiana (زر"ن " کا Zra(n)ka، آریا Aria (Haraiva) Bactria باکتریا (Baxtris حالت فاعلی مفرد

(ادامه در ص ٢٧)

۷) گودرزیا Gedrosia: کج، مکران، بلوچستان و نواحی دور و پیش آن. نام جهیل "گود" Gaud و "زره" Zirah (*) در سیستان افغانی تراشی و یادگاری از همین نام اصلی است. فردوسی شهرهای ایران را در ضمن نامه پیران به گودرز کشواد چنین آورده است:

از ایران به کوه اندر آید نخست
در غرچگان از بر و بوم بست
دگر تالقان شهر تا فاریاب
همیدون در بلخ تا اندرآب
دگر پنجهیر و در بامیان
سر مرز ایران و جای کیان

---

(ادامه زیرنویس ص ۲٦)

باکتریا) هرهواتیش Ha(ra) uvatis)) ارکوزیا Arachosia گندهارا Ga(n)dara یاد میکند رجوع شود به:

Ancient persian , lexicon and texts تألیف تولمان Tolman، ۱۹۰۸. ص ۲، ۳، ٤٥، ٥۷.

هیرودت Herodotus در تواریخ خود ترجمه Aubrey de selincourt چاپ لندن، ۱۹٥٤، ص ۲۱٥ از مقدار باج و خراجیکه از ولایات مختلف بدست می آید، یاد میکند و از اقوام گندهاری Gandrian دادیک Dadicae و اپارتی Aparta و ساتگی دین Sattagydians جمعا (۱۷۰ تیلنت مالیه میدهند) ( همچنین از) باکتریای Bactrains و پکتیکا Pactyica نام می برد. رجوع شود به فهرست ۲٤ آستان مالیه گزار بر طبق سنگنبشته داریوش در تخت جمشید. ایران در زمان هخامنشیان دکتر مرتضی احتشام، سال چاپ ( ۲٥۳٦) ص ۱٥۸.

(*) طول گود وزره Gaud - Zirre را ۲٥ میل و عرض آنرا ٥ میل نوشته اند. رجوع شود به: A history of Afghanistan, by Sir Percy Sykes, 1981. Vol.1, (۲٤)

دگر گوزگانان فرخنده جای
نهادست نامش جهان کدخدای
دگر مولیان تادر بدخشان
همین است ازین پادشاهی نشان
فروتر دگر دشت آموی وزم
که با شهر ختلان برآید برم
چه شگنان وزترمذو ویسه گرد
بخارا و شهریکه هستش به گرد
همیدون برو تا در سغد نیز
نجوید کس آن پادشاهی به نیز
وزانسو که شد رستم گرد سوز
سپارم بدو کشور نیمروز
زکوه زهامون بخوانم سپاه
سوی باختر برگشایم راه
به پردازم این تا درهندوان
نداریم تاریک ازین پس روان
زکشمیر و زکابل و قندهار
شما را بود آنهمه زین شمار (۲۵)

درقرن نوزدهم شرق شناس معروف انگلیس ایچ ایچ ویلسن (H. H. Wilson) درکتاب "آریانای باستان" (۲٦) حد و مرز، ساحه و عرصه آریانا را مطابق به قلمرو امروز افغانستان بشمول پاره ای از نواحی غربی آن تشخیص داده و معرفی کرده است. بیلیو میگوید: مملکتی که حالیا افغانستان نامیده می شود آریانای یونان قدیم است و نام خراسان که از طرف مردم برای شناخته شدن ملک شان و دیگران بکار می رود بخوبی منطبق است به آریانای باستان. گوتشمید خاور شناس آلمانی می نویسد:

آریانا در ادوار قدیم منحصر به ایران شرقی (افغانستان...) اطلاق میشده است.(۲۷) پس بنابر اشارات و اسناد گوناگون تاریخی میتوان اذعان کرد که قدیمی ترین نام کشور ما تا قرن ٤ میلادی "آریانا" بوده است که دردوره ساسانی مبدل به ایرانشهر و بعد ایران می گرددو مرزهای آن گسترش می یابد.(۲۸)

کلمه آریانا بعنوان یک واحد جغرافیایی بصورت "آریان" در متون قرن چهارم عربی مانند سنی الملوک الارض و الانبیا حمزه بن حسن اصفهانی و کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی مروزی بکار رفته است.

نگارش این کلمه در زبان پارتی ( Aryan) و در زبان اشکانی ( Arian) بوده است که بعد در پهلوی ساسانی بصورت ایران ویج در آمده است. در ادبیات کهن ما لفظ آریانا و آریان دیده نشده واگر شده بما نرسیده است. قدیمی ترین جاییکه در شعر فارسی لفظ آریانا را می بینیم این دو قطعه است:

ای کشور من ای آریانای کبیر
ای علو مقامت آشکار از پامیر
کبک تو که باج ستاند از باز
آهوی تو نازمی فروشد بر شیر
( یحی آرین پور والوالیجی)

این خطه که روزی آریانا بوده است
گهواره مردمان دانا بوده است
اندر دل ظلمت قرون وسطی
چون چشم وچراغ اهل دنیا بوده است
( یحی آرین پور والوالیجی)

لفظ آریان را برخی بصورت جمع آریا دانسته اند که با ایزاد الف نسبتی که افاده جا و مکان کند آریانا شده است. مانند باکتر یانا، درانجیانا.ونیز لفظ آریان در شعر جمشید شعله شاعر تخارستانی که در همین سده میزیست دیده شده که گفته است:

زادگه پاک ما میهن آزادگان
کنام مردان مرد، کمینگه پر دلان
مهد نژاد بزرگ سلاله آریان
سلاله دیهیم جم، وارث تخت کیان
همیش نقش سنان، مه علم کاویان
زیسته مردانه وار، بدهر در هر زمان
خواه به شمشیر کین، خواه بتاج و نگین
از گه پیشین زمان تا بدم واپسین

همچنین در شعر صلاح الدین سلجوقی دیده می شود که چهل سال پیش بمنظور "ترانه ملی" سروده شده بود:

کشور گزین، خطه برین،
ملک راستین، خاک آریان
مهد دانش و هنر، فخر آسیا...

این قطعه پر معنی و پر مغز که متأسفانه اکنون در دسترم نیست بصورت تصنیف زیبا به آهنگ "کارمن" وبه آواز خواننده محبوب گل احمد شیفته در سال ۱۳۳۲ که خود متصدی نشرات رادیو کابل بودم، ضبط و منتشر شده است. متن ترانه در مجله "پشتون ژغ" همان سال طبع گردیده است. ترانه ملی پاکستان نیز به اقتفای همین طرز و آهنگ درست شده است:

((کشور حسین... پاک سر زمین...

واژه آریانا و ایرینه بصورت "ایران" و "ایران" معمول و متداول شد. بقول داکتر محمد حسن کاکر کلمه ایران پهلوی است و اصلا ازکلمه آریانا مآخوذ میباشد. (۲۹) بعد از طلیعه شعر دری و نظم شاهنا مه که به بحر متقارب سروده شده است و لفظ "آریانا" و آریان بزعم بعضی از دانشمندان از نظر بحور عروضی باصطلاح موازین شعری و"تنگی قافیه" در ین قالب نمی گنجیده از آن لحاظ بکار نرفته است اما حق آنست که در آن عهد کلمه آریانا، آرینه، آرین ( ساکنان ایرینه) و آریان تحول دیده، تغییر شکل داده و بصورت ایران Eran متداول گشته است. کلمه ایران بیش ازیک هزار و سه صد بار در شاهنامه آمده است و اگر نسبت و منسوبها را نیز بآن بیفزاییم شمار آن بیشتر می گردد. فردوسی نخستین بار نام ایران را در مقام ستایش محمود غزنوی بکار می برد:

به ایران و توران و را بنده اند
به رای و به فرمان او زنده اند
به ایران همه خوبی از داد اوست
کجا هست مردم همه یاد ا وست

فردوسی درین بیت اورا شهنشاه ایران و زابلستان می خواند:

شهنشاه ایران و زابلستان
ز قنوج تا مرز کابلستان

فردوسی کلمه ایرانزمین را زمانی بکار برده که سام از دیدن فرزند سپید موی خود ناراحت است:

ازین ننگ بگذارم ایرانزمین
نخوانم برین بوم و بر آفرین

کلمه "ایران" را در شعر فارسی نخستین بار در قصیده "مادر می" رودکی می بینیم:

زان می خوشبوی ساغری بستاند
یاد کند روی شهریار سجستان
خود بخورد نوش و اولیاش همیدون
گوید هریک چو می بگیرد شادان
شادی بوجعفر احمد بن محمد
آن مه آزادگان و مفخر ایران...

در عهد سامانی شهر های ماوراالنهر مانند بخارا و سمر قند و... نیز "ایران" بمعنای اعم کلمه خوانده میشد. به عبارت دیگر قلمرو ایران سر زمین ماوراالنهر را نیز در بر میگرفت.

ابو شکور بلخی شاعر قرن چهارم، شاه سامانی را که در بخارا و شهرهای مجاور آن حکمروایی داشت "شاه ایران" خوانده گوید:

خداوند ما نوح فرخ نژاد
که بر شهر ایران بگسترد داد
(شهر ایران یعنی کشور ایران و ایرانزمین)

دیگری گوید:

خوشا شهر ایران و ایرانزمین
که یک شهر آن به زما چین و چین

ماچین یا مهاچین= چین بزرگ است در مقابل چین که سرزمینهای شرقی باشد مشتمل بر کاشغر، ختن و تورفان... چنانکه فردوسی آورده است:

به ماچین و چین آمد این آگهی
که بنشست رستم به شاهنشهی

فرخی در ترجیع بند معروف خود کلمه چین و ماچین زیبا بکار برده است:

ترا گر همچنین شاید بگو آن سروسیمین را
بگو آن فخر خوبانرا، نگار چین و ماچین را
که دل بردی و دعوی کرده ای مرجان شیرین را
کم از رویی که بنمایی من مهجور مسکین را
بیا تا شاد بگذاریم بستان غزنین را
مکن بر من تباه این جشن نوروز خوش آیین را
همی برتو شفیع آرم ثنای گوهر آگین را
ثنای میر عالم یوسف بن ناصر الدین را
بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی
ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی

جای دیگر فرخی سر زمین سلطان محمود را ایران و مردم آنرا ملت ایران خوانده گوید:

چه روز افزون و عالی دولتست این دولت سلطان
که روز افزون بدو گشته ست ملک و ملت ایران

سلاله غزنوی، غوری، آل کرت، تیموری، هوتکی و درانی... در بسا موارد خود را پادشاهان ایران خوانده اند که از لحاظ اطلاق جغرافیایی با حدود اربعه ایران سیاسی امروزی کم و بیش تفاوت دارد و بیشتر منطبق است با محدوده آریانای باستانی دکتر کاکر کلمه ایران قدیمی [ ایران باستان ] را تا حد زیادی با آریانا مترادف میداند. (۳۰) خلاصه این اصطلاح نظر به زمان و حتی سلیقه گویندگان تغییر و تحول یافته گاهی بمعنای وسیع و گسترده به کار رفته و گاهی به صورت محدودتر و خاص تر.

از دیدگاه فردوسی بسا ولایت ایران کنونی داخل ساحه ایران آن روز نبوده است ازآنجمله است مازندران (*):

بگویش که آمد به مازندران
به غارت ز ایران سپاه گران

---

(*) سر زمینی بنام مازندران در هندوستان یا نزدیکی های آن بوده است. (۳۱) گمان می شود که نام مازندران از سه جزء ساخته شده باشد. نخست مز - Maz بمعنای "بزرگ" دوم "ایندره" indra نام یکی از پروردگاران آریاییان که در دین مزدیسنی دیوها شمرده است. دیو و دیوا در آغاز بمعنای خدا ویکی از ارباب انواع بود، زرتشت اورا از کرسی الوهیت فرود آورد و از آن روز به بعد معنای زشت یافت. فردوسی گوید:

تو مر دیو را مردم بدشناسی
کسی که او ندارد زیزدان سپاس

دیو مانند همه یاران اهریمن سیاه و زشت است اما موهای سفید که نشانه پیری

( ادامه درص ۳۵)

( ادامه زیر نویس ص ۳٤)

است اورا سپید گونه نشان میدهد:

برنگ شبه روی و چون شیر موی
جهان پر زبالا و پهنای روی
(فردوسی)

سوم پسوند "- آن" که در ساختن نام جای بسیار به کا ر رفته است. (۳۲) فردوسی در وجه تسمیه مازندران گوید:

بر آمد یکی ابر مازندران
چو مار سیاهی و مازاندران
بر آمد ز کوه ابر مازندران
چو مار شکنجی و مازاندرآن

بعضی از شارحان "ماز" را "ماز مساوی" دانسته اند که نام کوهی است. حال آنکه ماز بمعنای چین و شکن و مازماز بمعنای چین در چین وشکن بر شکن است. چنانچه منوچهری گفته است:

نه به دستش در خم ونه به پایش در عطف
نه به پشتش در پیچ و نه به پهلو در ماز

فردوسی در ضمن وصف مازندران به هم آهنگ ساختن آلات موسیقی (بربط و رود) نیز اشاره میکند:

به بربط چوبایست بر ساخت رود
بر آورد مازندرانی سرود
که مازندران شهر ما یاد باد
همیشه برو بومش آباد باد

( ادامه در ص ۳٦)

مازندران مذکور در شاهنامه مازندران امروزی نیست. ظاهرا شهری بوده در بدخشان که ناصر خسرو بدان اشارتی دارد:

گرچه مرا اصل خراسانی ست
از پس پیری و مهی و سری
دوستی عترت و خانه رسول
کرد مرا یمکی و مازندری

---

( ادامه زیرنویس ص ۳۵)

که در بوستانش همیشه گل است
بکوه اندرون لاله و سنبل است
نوازنده بلبل به باغ اندرون
گرازنده آهو براغ اندرون
هوا خوشگوارو زمین پر نگار
نه گرم و نه سردو همیشه بهار
گلابست گویی بجویش روان
همی شاد گردد زبویش روان
دی و بهمن و آزرو فروردین
همیشه پر از لاله آذربینی زمین

این همنوایی و هم آوازی را درین دو بیت فردوسی و حافظ نیز می بینی:

سراینده ای این غزل ساز کرد
دف و چنگ و نی را هم آواز کرد

بشنو که مطربان چمن راست کرده اند
آهنگ چنگ و بربط و طنبور و نای نی

( ادامه در ص ۳۷)

عنصری لفظ مازندران را به تخفیف بصورت مازندر بکار برده است:

به شاهنامه همی خوانده ام که رستم زال
گهی بشد ز ره هفت خان به مازندر

اهواز:

چو صد مرد بگزید اندر میان
از ایران واهواز و از رومیان

---

( ادامه زیرنویس ص ۳٦)

سراینده اکبر نامه گوید:

هم آواز شد ارغنون چنگ ما
دف و بر بط و ساز و سارنگ ما
غزلخوان شده خوشنوایان سند
جهان کرده بیهوش از راگ هند
به رسو خواننده شیرین بیان
غزلهای رحمن به پشتو زبان...

(یکی از قدیمترین مواردیکه کلمه "پشتو" را بمعنا و مرادف "زبان افغانی" در شعر فارسی می بینیم بیت بالا ست.)

نگاره ای از تپه چغامیش خوزستان بدست آمده که متعلق به پنجهزار سال پیش است. درین نگاره چند تن دیده می شوند که یکی چنگ می نوازد، دیگری چیزی شبیه به بوق و سومی مانند آواز خوانان دستی زیر گوش دارد که نمونه کهن ترین "گروه خوانی" و "همنوایی" در جهان است. (۳۳)

کرمان:

چو دارا از ایران به کرمان رسید
دو بهر از بزرگان لشکر ندید

زابل:

چو از شهر زابل به ایران شوی
به نزدیک شاه دلیران شوی

فردوسی کابل را مرز شرقی ایران و بیرون از سر زمین ایران خوانده است:

زکابل به ایران ز ایران به تور
ز بهر تو پیمود این راه دور

ضبط دیگر آن چنین است:

ز زابل به ایران، ز ایران به تور
ز بهر تو پیمود این راه دور

یا:

چه باید مراجنگ زابلستان
همان جنگ ایران و کابلستان

کابلستان یا کاوفو ( چینی) Kaefu پیش از میلاد مسیح و بعد آن قسمت معظم افغانستان امروز را از بامیان تا قندهار از کابلستان تا بولان وپشاور را در بر می گرفت محتملا کاوفو نام یکی از قبایل پنجگانه یوچی یا تخاری بوده است که پس از اشغال این سر زمین نام خود را به آن گذاشتند.

لفظ زابلستان هم زمانی توسعا تمام سر زمین ما را در بر می گرفت. حتی سید علی کاتبی در یا سالار ترک "کابل" را در کتاب خود معروف به مرات الممالک پایتخت زابلستان خوانده چنانچه آورده است: سپس به لمغان [ لغمان ] با هزاران بلا از میان قوم هزاره گذشتم و بباختر زمین یعنی ولایت زابلستان رسیدیم وبه پای تخت زابلستان یعنی شهر کابل آمدیم...
( مرات الممالک سید علی کاتبی، ترجمه از ترکی محمود تفضلی و علی گنجه یی، ص ۱۲۲)(۳٤)

از همین بابت است که سلطان محمود غزنوی را محمود زابلی میخوانده اند. ناصر خسرو گوید:

به ملک ترک چرا غره اید یاد کنید
جلال دولت محمود زابلستان را
پریر قبله احرار زابلستان بود
چنان که کعبه است امروز اهل ایمان را

این دو بیت منسوب به فردوسی است:

خجسته درگه محمود زابلی دریاست
چگونه دریا کان را کناره پیدا نیست
چه غوطه ها زدم و ندیدم هیچ
گناه بخت منست این گناه دریا نیست

نا گفته نگذریم که مراد از زابل و زابلستان غزنی و حوالی آنست و لفظ زابل که در ایران امروز معمول و معلوم است کاملا تازه است. اینک جریان تغییر این نام را ملاحظه میکنیم:

در آذر ماه ۱۳۰۹ هجری شمسی از دفتر مخصوص به وزارت کشور ابلاغ شد که نصرت آباد ( مرکز سیستان) بر زابل و دزد آب به زاهدان تبدیل شود. ریاست وزرا نیز این تبدیل و تغییر را به دوایر ذیربط اطلاع داد ولی درین میان در مورد شناسایی نصرت آباد اشکالی پیش آمده بود. وزارت مالیه ضمن ارسال نامه ای از ریاست وزرا پرسید که آیا نصرت آباد "... سیستان زابل شده یا شهر نصیر آباد که حکومت نشین و مرکز است." این نامه برای اظهار نظر به وزارت داخله ( وزارت کشور) ارسال شد. متصدی نقشه کشی وزارت داخله در ذیل آن نامه توضیح داد که در نقشه انگلیس نصرت آباد است. در نقشه عبدالرزاق خان نصر آباد است و در جزء جمع هم به اسم نصرآباد بوده و حالا هم نصیر آباد بر آن اضافه شده. بالاخره روشن شد که نصر آباد است که به زابل تبدیل شده.(۳۰)

دکتر سید شهرام ایرانبومی واژه ایران را مشتق از آریانا دانسته در باره تغییر آن چنین می نویسد: بنابر اسناد موجود، در ماه دسامبر سال ۱۹۳٤ میلادی برابر با دی ماه شمسی وزارت امور خارجه ایران به موجب بخشنامه ای ( متحدالمآل) که برای کلیه نمایندگیهای سیاسی خود در کشور های خارجه ارسال داشت دستور داد که از اول فروردین سال ۱۳۱٤ شمسی برابر با ۲۲ مارس ۱۹۳۵ میلادی بجای کلمه "پرس" و "پرشیا" کلمه ایران بکار برده شود.(۳۵) منبع باز می نویسد: به لحاظ تاریخی قدمت شکل گیری واژه پر شیا Persiaبه بیش از دو هزار و پانصد سال پیش بر میگردد. در حالی که کاربرد لفظ ایران Iran در زبانهای خارجی پیشینه نزدیک به پنجاه سال دارد. ازین رو واژه ایران Iran در عمل قادر نیست بارتاریخی محتوای که پشتوانه فرهنگی تمدن ایران را در زبانهای خارجی در بر میگیرد اداکند. خلاصه لفظ ایران و ایرانی بمعنای اعم کلمه مترادف است با لفظ آریا و آریایی که اطلاق میشده است بر نژاد،

زبان، فرهنگ و تمدن آریاییها. اما اکنون که واژه ایران و ایرانی بصورت اخص زیرکانه به کشور و مردم ایران امروز اختصاص یافته و مفهوم جغرافیای تاریخی و سیاسی را گرفته است اشتباهات، ابهامات وسوُ تفاهماتی را بار آورده است که در خور بحث و توجه است، مخصوصا برای همسایگان. نویسنده توانای کتاب در آمدی بر تاریخ افغانستان (٣٦) این موضوع را با دقت و ظرافت خاصی مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. اما فارس، پارس هم بمعنای عام آن عبارتست از نام مملکت کنونی ایران در سابق و بطور خاص نام یکی از مهمترین ایالت آن کشور. چنانچه سعدی در دیباچه گلستان فرماید:

اقلیم پارس راغم از آسیب دهر نیست
تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا
امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک
مانند آستان درت مأمن رضا
بر تست پاس خاطر بیچارگان و شکر
برما و بر خدای جهان آفرین جزا
یارب زباد فتنه نگهدار خاک پارس
چندانکه خاک را بود و باد را بقا

باز گوید:

همانا که در پارس انشای من
چو مشک است کم قیمت اندرختن

حافظ گوید:

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

این نکته که در آثار سعدی و دیوان حافظ کلمه ایران بیش از یکی دو بار بکار نرفته بجای خود قابل تأمل است. از آنجمله این بیت در بوستان است:

بگفت ای خداوند ایران و تور
که چشم بد از روزگار تو دور

بعضی از دولتمردان آن کشور مانند دکتر احسان یار شاطر معتقد بودند که کلمه"پر شیا" با یک تداعی بسیار مطلوبی همراه است. (۳۷) و همچنین محمد علی فروغی بدین باور بود که این تغییر بدان می ماند که معرفه ای را نکره کرده باشیم. (۳۸) دکتر افشاریزدی در جلد اول "افغان نامه" (۳۹) می نویسد: در زمان هخامنشیان دولت آن زمان ایران را "پارس" می گفتند.

چه در تورات و چه در کتب یونانی و رومی "شهنشاهی پارس" نوشته اند. "ایران ویجه" بیشتر به همین خراسان و مشرق فلات (٤٠) گفته میشد ه است. در زمان ساسانیان است که تمام امپراتوری فلات که مشتمل بر شرق و غرب و شمال و جنوب آن بود "ایران" و "ایرانشهر" [ایران شتر] نامیده شده است. باز در صفحه هفتاد می نویسد: بطور کلی در بعض اوقات که فلات ایران از لحاظ سیاسی بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم میشد نام "ایران" نصیب قسمت شرقی می گردید و نام پارس مخصوص ایران جنوبی می بود. سعدی و حافظ پادشاه فارس را پادشاه ایران نخوانده اند حال آنکه شعرای غزنوی، محمود و مسعود را پادشاه ایران مخاطب ساخته اند.

رنه گروسه Rene Grousset شرق شناس فرانسوی می نویسد: در فلات ایران دو دولت متمایز تشکیل شده، که هر دو فرهنگ مشترک دارند

ولی هرکدام دارای ادبیات مشخص و علیحده و سنن مخصوص بخود و ماموریت تاریخی متمایز اند. این دو کشور عبارت اند از ایران فعلی که در زبانهای خارجی "پرس" می نامند و در مغرب فلات واقع است و افغانستان که در مشرق آن قرار گرفته. (٤١) برای اثبات این نکته، اسناد و نمونه های منظوم و منثور فراوان است که فرصت بیان آن نیست. اینک بذکر چند نمونه از هر عهد اکتفا می کنیم.

عنصری قصیده ای در مدح خواجه احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود غزنوی دارد که در آن اورا کدخدای خسرو ایران خوانده است:

ای شکسته زلف یار از بسکه تو داستان کنی
دست دست تست اگر با ساحران پیمان کنی
گاه بر ماه دو هفته گرد مشک آری پدید
گاه مر خورشید را درغالیه پنهان کنی
هم زره پوشی و هم چوگان زنی بر ارغوان
خویشتن را گه زره سازی و گه چوگان کنی
بشکنی بر خویشتن تا نرخ عنبر بشکنی
خویشتن لرزان کنی تا نرخ مشک ارزان کنی
نیستی دیوانه بر آتش چراغلتی همی
نیستی پروانه گرد شمع چون جولان کنی
چون بخواهی گشت گرد ش گاه تو دیبا بود
چون بخواهی خفت بستر لاله نعما ن کنی
دل نگهدارای تن از دردش که دل باید ترا
تا ثنای کد خدای خسرو ایران کنی

فرخی در وصف محمود گوید:

خداوند ما شاه کشور ستان
که نامی بدوگشت زابلستان
سر شهریاران ایران زمین
که ایران بدو گشت تازه جوان

جای دیگر گوید:

شیر نر در کشور ایرانزمین
از نهیبش کرد نتواند زیان
هیچ شه را در جهان آن زهره نیست
کو سخن راند ز ایران بر زبان
مرغزار ما به شیر آراسته است
بد توان کوشید با شیر ژیان

جای دیگر محمد را پسرشاه ایران خوانده گوید:

میر همه میران پسر خسرو ایران
بواحمد بن محمد آن ابر درم بار

مسعود سعد سلمان گوید:

به هر شهری که بگذشتی به آن شهر این خبرده
که آمد بر اثر اینک رکاب خسرو ایران

سنایی گوید:

آنکه تا چون دست موسی طبع را پر نور کرد
ملک ایران را چو هنگام تجلی طور کرد

صاحب چهار مقاله عروضی در وصف سلطان غور گوید:"چگونه پدری چون خداوند ملک، فخرالدوله والدین خسرو ایران ملک الجبال اطال الله بقأ و ادام الی المعالی ارتقأ که اعظم پادشاه آن وقت است و افضل شهریاران عصر".

مولف تاریخ وصاف در حق شمس الدین کرت از سلاله های غوری آورده است: که مصداق این دعوی آن است که سالها ست که تا گوش جان و جان گوش به آوازه جود مخدوم ملک اسلام شهریار ایران، خسرو بر و بحر شمس الحق والدین که روزگار امر و نهی اورا رام باد و جریان افلاک مطابق مرام مشنف و مروح گشته....

در سال ۸۱۸ چون بنای قلعه دارالسلطنه هرات ( حصار اختیارالدین) را گذاشتند بر کتیبه کاشی آن قصیده ای نوشتند در مدح شاهرخ که این سه بیت از آن است:

ایا پادشاهی که بر روی دفتر
کلامی نیامد ز مدح تو خوشتر
شهنشه الغ بیگ و سلطان براهیم
که هستند شایسته تخت و افسر
یکی را نشانده است بر تخت توران
دگر کرده از بهرش ایران مسخر

ظهیرای هروی در وصف هرات گوید:

به توصیف گل وگلزار ایران
سواد اعظم وچشم خراسان

هرات آیینه رخسار عالم
گلی بر گوشه دستار عالم

وجیه نسفی محمد کرت را سالار ایران خوانده گوید:

بسال شش صد و هفتاد و شش مه شعبان
قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت
بر آمد آیت الشمس کورت در حال

(کتاب تاریخ نامه هرات،تألیف سیف بن محمد بن یعقوب سیفی الهروی به تصحیح زبیر صدیقی . کلکته ،١٩٤٣. ص ٢٦٢)

سجع مهر محمود هوتکی بدینقرار بوده است:

سکه زد از مشرق ایران چو قرص آفتاب
شاه محمو د جهانگیر سیادت انتساب
دین حق را سکه بر زر کرد از حکم اله
عاقبت محمود باشد پادشاه دین پناه (٤٢)

باز سجع مهر دیگر او:

دولت سلطان حسین نا بود شد
شاه ایران عاقبت محمود شد

رفیقی سیر جانی در ضمن قصیده ای که در وصف محمو د افغان سروده اورا حامی زبان فارسی دری خوانده شاهان صفوی را به ترک منشی منسوب دانسته است. مطلع قصیده اینست:

امروز روز عزت و دیهیم و افسر است
عهد بلند پایه و دور مظفر است

آنجا گوید:

دیروز بود لهجه در بار اجنبی
امروز قند فارسی آنجا مکرر است

چنانکه در تاریخ خوانده ایم اشرف هوتکی پس از پیروزی بر ترکان روش اعتدال و نرمش در پیش گرفت وبه جای تعقیب عثمانیها که در حال عقب نشینی بودند ( ۱۷۲٦ میلادی برابر ۱۱۳۹ هجری) با آنها همراهی کرده اسرای آنها را آزاد ساخت. سر انجام قرار داد صلحی امضأ شد و شاه اشرف بعنوان "شاه ایران" و سلطان بعنوان "خلیفه مسلمانان" شناخته شدند و هم در قرار داد صلح مقرر شد که مناطق تحت اشغال ترکیه به ایران باز گردانده شود.

در سال ۱۱۳۹ در عهد شاه اشرف موقعیکه به تر غیب ملا زعفران کتیبه ای بر مسجد اصفهان روی کاشی خشتی وبا خط نسخ نوشته شد، اشرف شاه ایران خوانده شده است. درین کتیبه بین هردو فرد شعر عربی یک فرد شعر فارسی است:

لقد امر السلطان خاقان عصره
ز صدیق است انوار صداقت
و من فایق فی ایران عز جلاله
ز فاروق است اسرار عدالت
و اشرف السلطان السلاطین اسمه
ز ذی النورین نور فیض رحمت

( این فرد به خط زرد طلایی نوشته شده)

و منه استفاض الناس حسن
نوالیه... ز انوار علی حب ولایت (٤٣)

میرزا جعفر راهب طوسی در مدح احمد شاه درانی گوید:

کنم خامه فکر را تازه سر
به مدح شاهنشاه نیکو سیر
جهاندار احمد شه سر فراز
که در های دلهاست بر وی فراز
خداوند دولت بر ایرانیان
در درج اقبال درانیان

احمد شاه درانی در فرمان تاریخی ١٦ شوال ١١٦٧ (١٧٥٣) که در نشریه فرهنگ ایرانزمین چاپ شده است کلمه افغانستان را بکار نبرده و در عوض آرزو کرده است تا بیاری خداوند سراسر ایران را به زیر فرمان خود آورد:... درین وقت که پروردگار عالم این دولت خداداد را بنواب همایون ما ارزانی فرموده است منظور نظر اقدس چنانست که بفضل قادر لم یزل اسرای مسلمانان که در عهد نادرشاه گرفتار گردیده نجات از ارض قدس د هیم و در عرض راه تون و قاین و غیره ولایات که به تصرف امنای دولت قاهره در آمده هرچه اسیر مسلمان بود نجات یافته و حال قلعه مشهد را محاصره داریم، انشاالله همینکه قلعه فتح شد بکلی کل ایران به تصرف آمد..." (٤٠) شهاب تر شیزی در رثای تیمور شاه درانی گوید:

ملک ایران گشت ویران چون دل آشفتگان
ای دریغا تاجدار خسرو ایران کجاست؟

در کنار نام زیبای آریانا، نـام دیگر کشـور مـا خاصـه در آثـار و اسـناد عهـد سکندر وجانشینان او( باکتریا) Batria یا Bactriana یعـنی باخـتر و بلـخ بـود بمعنـای هرچـه وسیع کلمـه. کلمـه باکتریـا در کتیبـه هـای هخامنشـی باختریش، در زند - اوستا بخدی در پهلوی بخل یا بخلی و در فارسی بلخ اسـت پـای تخـت Bactria، باکـترا همـان بالاحصـار کنونـی بـا ارگ و دیوارهای حصین آن نزدیک به مـزار شریف بـوده اسـت (٤٤). لفظ باخـتر در ادبیات مـا بـه معنـای مغرب هم بکـار رفتـه اسـت حالانکـه ریشـه قدیـم Bactria از A-Paktra یعنی شمال آمده.(٤٥) چنانچه فردوسی در ستایش محمود گوید:

ز خاور بیار است تا باختر
پدید آمد از فرّ او کان زر

ناگفته نگذریم که ایـن بیت از جمله بیش از بیست مـوردی اسـت کـه فردوسی سلطان محمود را ستوده است. مقصود از کان زر معـدن طلایسـت که در کوهپایه های غزنین پیدا شده بود و ذکر این کـان زر سرخ کـه گویا بشکل درختـی بـوده در آثـار و اشعار آن دوره آمـده اسـت. چنانکـه فرخـی گفته است:

به گنجت اندر نقصان کجا پدید آید
که باشد اورا همسایه کوه زر رویان

جای دیگر گوید:

اگر نیستی کوه غزنین توانگر
بدین زر رویـنده و زرکانی...

این کوه را که نزدیک مقر واقع است امروز مردم زرکشان می گویند و محتملا لفظ "میرزکه" که زرشویان از آب چشمه آن ذرات طلا بدست می آوردند و از دور و پیش آن مکرر سکه های طلا پیدا می شود با کلمات "یر" "زر" و "کان" بی ارتباط نباشد.

همچنان که هرات دل خراسان خوانده شده ایران هم دل جهان نامیده شده است. چنانکه نظامی در هفت پیکر گوید:

همه عالم تنست و ایران دل
نیست گوینده زین قیاس خجل
چونکه ایران دل زمین باشد
دل ز تن به بود یقین باشد

همین نکته که ایران یا افغانستان قلب آسیاست در آثار مولفان متأخر نیز انعکاس کرده است چنانکه راجا مهندراپرتاب یکی از آزادی خواهان معروف هند عنوان کتاب خود را "افغانستان یا قلب آریان" Afghanistan the heart of Aryan داده است. این کتاب تاریخ طبع ندارد درعهد نادرخان در چین بطبع رسیده است. همان است که اقبال گوید:

آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است
از گشاد او گشاد آسیا
از فساد او فساد آسیا

## زیر نویسها:

(1) T. Anklsaria M.A. Tranlitration and transilation Pahlavi Vendidad in English. by Behramgore. Bambay, 1949. P. 31.

(۲) دکتر محمد جواد مشکور. ایران در عهد باستان. چاپ پنجم. تهران، ۱۳٦۷. ص. ۵۹.

(3) J. Marquart. Eranshahr. Berlin, 1901. P. 155

(٤) حسین توکلی مقدم. وجه تسمیه شهرهای ایران. جلد اول با مقدمه مهدی محقق. ۱۳۷۵ ص. ۷.

(5) Richard N. Frye. The history of ancient Iran. Munchen , Verlg , C.H.Beck ,1984. P. 61.

(٦) دانشگاه کلن. تاریخ داستانی ایران در مآخذ باستانی، کنگره بزرگداشت شاهنامه فردوسی. کلن، دانشگاه کلن، ۱۹۹۰. ص. ۷۸

(۷) فریدون جنیدی. زندگی و مهاجرت آرئیان، بر پایه گفتار های ایرانی. تهران، ۱۳۷٤. ص. ۱۷٤ – ۱۷۵.

(۸) بار تولد. جغرافیای تاریخی ایران ترجمه حمزه سر داور [طالب زاده] تهران، ۱۳۰۸. ص. ۳.

(۱۰) مهدی زاده کابلی. درآمدی بر تاریخ افغانستان. تهران، نهضت، ۱۳۷٦. ص .٦.

(۱۱) مسعودی مروزی. کتاب التنبیه والاشراف. چاپ بریل، ۱۹٦۷. ص. ۳٦ – ۳۷

(۱۲) احمد بن عمرمشهور به ابن رسته. اعلاق النفیسه. چاپ بریل، ۱۹٦۷. ص. ۱۰٤ – ۱۰۵.

(۱۳) تحقیق ماللهند من مقوله مقبوله فی العقل او مرذوله. چاپ حیدرآباد دکن، ص. ٤ –٤۱ و ص. ۱٦.

(14) H. H. Bellew. An inquiry in to the ethnography of Afghanistan. London, 1891. P. 3.

(۱۵) مجله خراسان، شماره هفتم، سال سوم. ص. ۱۹۹.

(۱٦) سترابون. جغرافیای سترابون و آریانا، ترجمه دکتر نجیب الله توروایانا. کابل، انجمن تاریخ، ص. ۱۸۳.

(۱۷) سترابون. جلد اول، کتاب دوم، فصل نهم. ص. ۳٦۰.

(۱۸) سترابون. جلد اول، کتاب دوم، فصل نهم، ص. ۲۰٦ و ص. ۲۰۹

(۱۹) سترابون. جلد پنجم. ص. ۹٤.

(۲۰) سترابون. جلد پنجم. ص. ۱۰٤.

(21) Arrian. Arrian's life of Alexander the great, translated by Aubrey de elincourt. London, 1958. P.230

(۲۲) بارتولد. ص ٤.

(23) H.G. Rawilson. Bactria , the pride of Arians , the history of a forgoten empire. London , Probsthaim and Co., 1912. L'art Greco-Bouddhique du Gandhara par A. Fouche Tome II, Paris 1918. P.429.

(24)Percy Sykes.A history of Afghanistan. London, 1981. Vol. P. 4.

(۲۵) احمد علی کهزاد. تاریخ افغانستان. جلد اول. بخش صنعت گریکو بودیک گندهارا. کابل، ب ت. ص. ٤۲۹.

(۲٦) محمد رضا عادل. فرهنگ جامع نامهای شاهنامه. تهران، اختر شمال، ۱۳۷۲. ص. ٦۷.

(27) Ariana antique, a discriptive account of the antiquities of Afghanistan.London , 1841. P. 119.

(۲۸) الفرد فن گوتشمید. تاریخ ایران و کشورهای همجوار آن، ترجمه کیکاوس جهانداری. ص. ۱۸٦.

(۲۹) محمد حسن کاکر. افغان و افغانستان. کابل، پوهنتون کابل، ۱۳۵۷. ص ۳.

(۳۰) محمد حسن کاکر. ص ٤.

(۳۱) مهدی زاده کابلی. ص. ۱۰.

(۳۲) صادق کیا. شاهنامه و مازندران. تهران، ۲۵۳۷. جلد دوم، ص ۲۵.

(۳۳) صادق کیا. ص ۳۲.

(۳٤) سید علی کاتبی. مرات الممالک. ترجمه از ترکی به فارسی محمود تفضلی و علی کنجه یی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران. ص ۱۲۲.

(۳۵) پرویز کوپایی "نگاهی به موسیقی ایران پیش از اسلام" پژوهش در فرهنگ باستانی و شناخت اوستا به کوشش دکتر مسعوده میر شاهی. پاریس، ۱۹۹۸.

(۳٦) کاوه بیات. فرهنگستان تغییر اسامی جغرافیایی در ایران. شماره سوم سال یازدهم.

(۳۷) دکتر سید شهرام ارانبومی. "ایران چگونه ایران شد" اطلاعات. شماره ٤۰۲ (۱۹ دسامبر ۱۹۹۵)

(۳۸) مهدی زاده کابلی. ص ۱۲.

(۳۹) گفتگو با دکتر احسان یار شاطر. ماهنامه آرش. شماره یازدهم (دسامبر ۱۹۹۱) ص.۱۵

(٤۰) محمد علی فروغی. نامه کانون ایران. (اردیبهشت ۱۳٦۷) ص. ٦.

(٤۱) دکتر افشار یزدی. افغان نامه، جلد اول. تهران، ۱۳۵۹. ص. ۲٦۵.

(٤۲) فلات در لغت به معنای دشت بی آب و گیاه، دشتی پهناور و مرتفع است. در زبان اروپایی Ptateau به معنای بلندی بسیار بزرگی بر روی زمین است. مترجمان کتب اروپایی در ترجمه این کلمه لغت عربی فلات را فقط به دلیل مشابهت لفظی به کار برده اند و به جای Plateau در زبان تازی نجد ودر فارسی پشته یا باموارہ مستعمل است وبه همین مناسبت بعضی از فضلا بر استعمال فلات به معنی Plateau انتقاد کرده اند وبرخی تسامح را جایز شمرده اند. جمع فلات در عربی "الفلا " است چنانکه درین شعر خواجوی کرمانی:

قم اللیل یا صاحبی بالرکایب
وقطع لا جلی الفلا و السباسب

در دیوان عبدالواسع جبلی غرجستانی در دو جا کلمه فلات را بمعنای دشت بی آب می بینیم:

دارالسلام حزم و ذات العمار خوب
بابزم ومجلست چو جحیم و فلات شد

یا

خاکهای این شد ز فطرت عبیر اندر فلات
آبهای آن شد از خلقت گلاب اندرشمر

(دیوان عبدالواسع جبلی ص ۸۰ و ۱۰٦.)

(٤٣) مهدی زاده کابلی. ص. ۳۲.

(٤٤) عزیز الدین وکیلی فوفلزایی. تیمور شاه درانی. کابل، انجمن تاریخ، ۱۳٤٦. ص ٦۰

(٤٥) مجله کابل. شماره نهم، سال هفتم.

(46) Pirouz Mojahed-Zadeh.
The Amirs of the border lands and Iranians borders.London, Urosevic Foundation, 1995. P. 265

و هم رجوع شود به فرمان احمد شاه در فرهنگ ایرانزمین سال ۱۳۳۷.

اینک جهه استفاده مزید خوانندگان محترم متن انگلیسی سترابون و بیلیو را که در باره "آریانا " حدود و شهرهای آن نوشته اند در اینجا نقل مینیم:

Strabo ( XV.2.8) quoting Eratosthenes gives the limit of this region as follows:

Ariana is bounded on the east by the Indus, on south by the great sea, on the north by the Paro pamisus and the succeeding chain of mountains as for as the Caspian Costes, on the west by the same limits by which the territory of the Parthians is seperated from Media, and Karmania from Paraekene and Persia...(Ethnography of Afghanistan H.W. Bellew London 1891, page 3)

Strabo furnishes us with the names of five, which we can easily recognise as we follow his account. He says ( Geog. XV.2) on his return to Baktriana from his expedition into Sogdia and against the Skythians, Alexander crossing the mountains into Ariana by other roads,proceeded towards India and the rivers Kophes (Kabul) and Khoaspes ( Swat or Landi)...

Strabo, the date of whose death is assigned to the year 24 A.D. Speaking of Eratosthenes ( died 196BC) account of India at time of his invansion by Alexander ( Geog. XV.1.10) says:

At that period the Indus was the boundry of India and Ariana, situated towards the west, and in the possesion of the persians for after wards the Indians occupied a larger portion of Ariana, which they had received from the Macedonians. And further on ( XV.2.9) describing Ariana, he says: the Indians accupy ( in part) some of the countries situated along the Indus which formerly belonged to the persians ( Bellew page. 1)

The statement of Strabo receive confirmation from Pliny, about a half century latter ( his death is dated 79AD) who describing the boundries of Northern India, says ( Nat. His. VI 23):

Most geographers donot fix the Indus as the Northern boundry of India, but add the four Satarapies of the Gedrosi, Arakhotae, Arii and Paropamisadae fixing the river Kophes as its farthest boundry ( Bellew page 2)

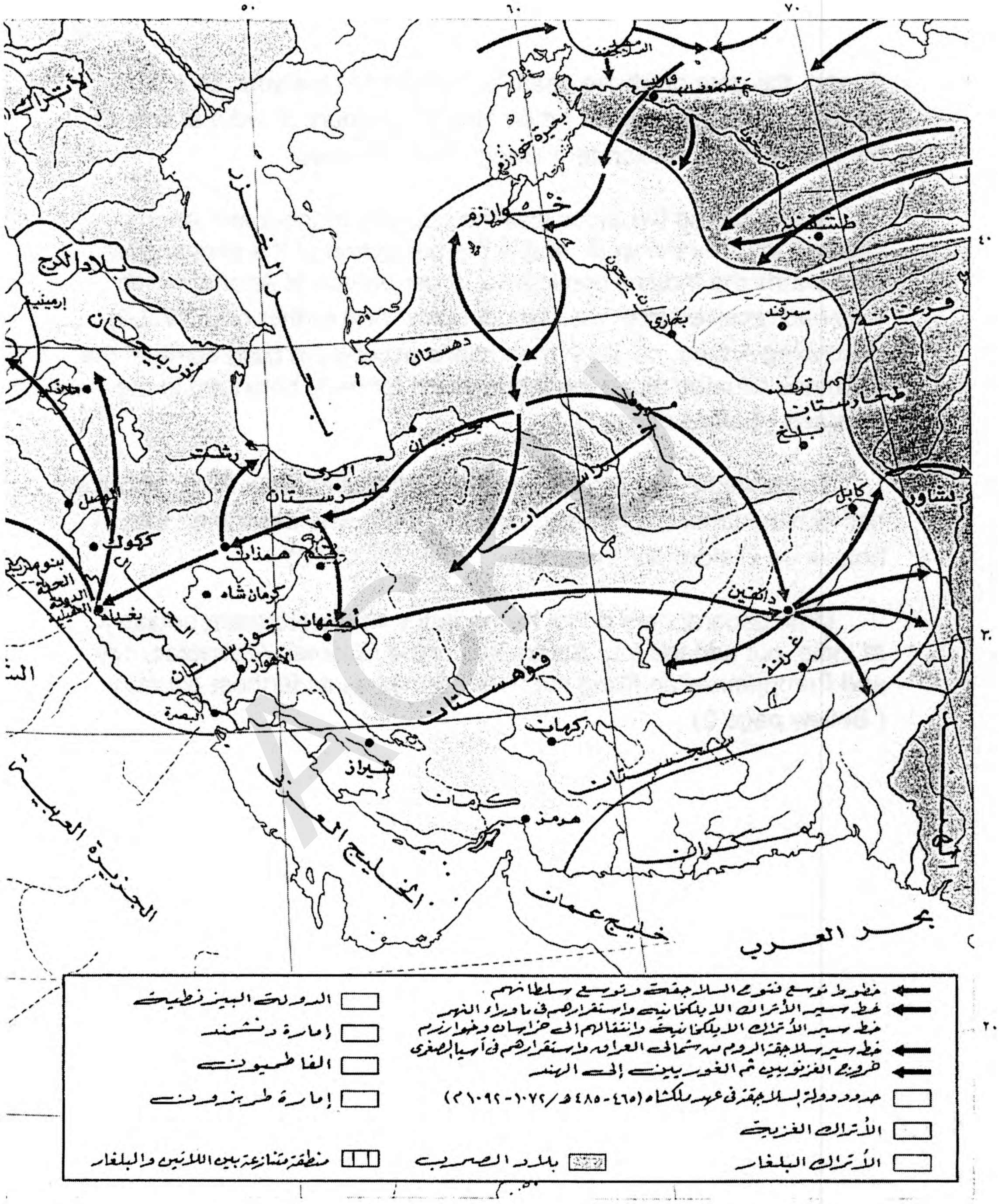
٥٠
٦٠
٧٠
٤٠
٢٠
الأتراك
بلاد الكرج
إرمينية
بحيرة خوارزم
خوارزم
طشقند
فرغانة
سمرقند
بخارى
دهستان
ترمذ
طخارستان
بلخ
مرو
مرو الروذ
الري
طبرستان
كابل
بشاور
الموصل
كركوك
همذان
كرمان شاه
بنو مزيد
الحلة
الدولة
العقيلية
بغداد
أصفهان
دانقين
غزنة
خوزستان
الأهواز
قوهستان
البصرة
كرمان
شيراز
سجستان
هرمز
مكران
الخليج العربي
الجزيرة العربية
خليج عمان
بحر العرب
خطوط توسع فتوح السلاجقة وتوسع سلطانهم
خط سير الأتراك الايلكخانية واستقرارهم فى ما وراء النهر
خط سير الأتراك الايلكخانية وانتقالهم الى خراسان وخوارزم
خط سير سلاجقة الروم من شمالى العراق واستقرارهم فى آسيا الصغرى
خروج الغزنويين ثم الغوريين إلى الهند
حدود دولة السلاجقة فى عهد ملكشاه (٤٦٥-٤٨٥هـ/١٠٧٢-١٠٩٢م)
الأتراك الغزية
الأتراك البلغار
بلاد الصرب
الدولة البيزنطية
إمارة دنشمند
الفاطميون
إمارة طربزون
منطقة متنازعة بين اللاتين والبلغار

بخش دوم :

# خراسان

## تخارستان:

پیش از آنکه اصطلاح خراسان عام و علم شود بویژه در دو قرن اول اسلامی لفظ تخارستان یا طخارستان بعنوان واحد جغرافیایی که شامل قسمت معظم افغانستان امروز میشد نزد اعراب معمول و معلوم بود و رجالی چون بشار بن برد بجای خراسانی خود را تخارستانی می گفتند. مؤلفان باستان از قبایل آسی Asii پیسانی Paisani توخاری Tochari و سکارولی Sacarauli نام می بردند که بر اثر مهاجرت آنها به سر زمین آریانا سلطه صد و چند ساله یونانیان خاتمه پذیرفت.(۱)

توخادری یا تخاری نام یکی از قبایل آسیای مرکزی است که با عبور از رود آمو این نام را با خود آوردند و مسکن و میهن خود را بدان نامیدند. عده ای از خاور شناسان آنهارا با اقوام سیتی یا یوچی یکی میدانند. اما برخی مانند کریستن سن در قوم واحد بودن آنها با یوچی ها شک کرده اند. بقول او تخاریها که بزبان تخاری [زبانیکه کتیبه معروف سرخ کوتل بدان زبان وبه الفبای یونانی نوشته شده] صحبت می کردند خود را آرسی Arsi می گفتند. بطلیموس نخستین جغرافیه نگاریست که از قومی بنام تخاری اسم می برد که شهر شان بر معبر معروف براه ابریشم قرار داشت وبا ضبط نولدکه بصورت "توخاروی اس" منطبق است.

منابع چینی در قرن دوم قبل از میلاد از قومی بنام توگا یاد کرده است. یاقوت حموی صاحب معجم البلدان سر زمین و ولایت این عشایر را تخارستان ضبط کرده است. خلاصه تخار قبیله یا قوم کلانی بوده که پیش از

میلاد مسیح در آسیای مرکزی می زیسته و در همان اوان باین نواحی مهاجرت کرده اند که سر انجام این منطقه بنام آنها موسوم و مشهور شده است. ساحهٔ تخارستان در زمانهای مختلف بنابر سلیقه های مختلف یکسان نیست. اما بطور کلی حدود این ولایت پهناور را چنین ضبط کرده اند: در شرق بلخ واقع و در مقابل ساحل جنوبی رود آمو تا حدود بدخشان امتداد دارد. از طرف جنوب برشته جبال بامیان و پنجهیر [ پنجشیر ] محدود میگردد. تخارستان شامل دوقسمت است تخارستان علیا یا بالا ( در مشرق بلخ و امتداد رود آمو) و دیگر تخارستان سفلی یا پایین ( در جنوب مشرق آن در مرز بدخشان)

اصطخری شهرهای تخارستان را چنین بر شمرده است: خلم، سمنگان، بغلان، سکلند، وروایز، آرهن، رادن، طالقان، سکیمشت، روب سرای عاصم، خست، اندراب، مذر، کاه.(۲)

در قرون قدیم پادشاهان هیاطله در تخارستان حکومت می کردند و عنوان یبغو داشتند ( لقب باستانی امرای کوشانی نیز یبغو بوده است) هپتل هپتال ( چینی Yeptal) در فارسی ظاهراً ابدال شده است. ( ابدال در زبان عربی جمع بدیل یا بدل گروهی از صلحارا گویند که هیچوقت زمین از وجود آنها خالی نیست. هرگاه یکی بمیرد دیگری ظهور کند) برخی شمار آنهارا هفت و عده ای هفتاد نوشته اند) یفتالیان مذهب بودایی داشتند و در زمان شاپور اول ساسانی سر زمین شان جزء قلمرو ساسانیان بود. شاپور در کتیبه کعبه زرتشت نرسه Narseh را بعنوان شاه هندوسکستان و تخارستان معرفی نموده است.(۳)

بر برخی از مسکوکات شاهان یفتلی لقب "خراسا ن خاتاو" نقش است وبر یکی از مسکوکات آن سلسله بزبان پهلوی عنوان "تگین شاه" دیده

می شود که بر رخ دیگر همین سکه هیکل نیم تنه مؤنث منقوش است که بدور رخش زبانه های آتش، هاله ای از نور را تشکیل داده و آنوالا مؤلف رساله مسکوکات پهلوی یفتالیان آنرا "فر" خراسان نامیده است (مجله آریانا، شماره سرطان ۱۳۲۶) اینک می پردازیم بشرح جغرافیای تاریخی خراسان:

# خراسان:

در دوره اسلامی زمانی کشور عزیز ما بنام خراسان و خراسان زمین یاد میشده است. خراسان یعنی جایگاه بر آمدن آفتاب، مطلع الشمس. فخرالدین گرگانی در ویس و رامین گوید :

خوشا جایا برو بوم خراسان
دروباش و جهان را می خور اسان
زبان پهلوی هر کو شناسد
خراسا ن آن بود کز وی خور آسد
خوراسد پهلوی باشد خور آید
عراق و پارس را زو خور بر آید
خوراسان را بود معنی خور آیان
کجا از وی خور آید سوی ایران
چه خوش نامست وچه خوش آب و خاکست
زمین و آب و خاکش هر سه پا کست
به خاصه مرو در شهر خراسان
چنان آمد که اندر سال نیسان
روان اندر هوای او بنازد
که آب و باد او با من بسازد
تو گفتی رود مروش کوثر آمد
همان بومش بهشت دیگر آمد(٤)

دانشمند هندی آنوالا نوساری مؤلف رساله ای بنام مسکوکات یفتلی، ریشه فعل "سای" را در ترکیب خراسان به معنای جلوس کردن، آرام گرفتن و استراحت کردن آورده جمعاً بمفهوم مسندالشمس گفته است. ریشه "سای" در کلمات آسایش، تن آسان، آسوده و سایه دیده می شود. (*) (٥)

اصطلاح خراسان گویا پیش از ظهور اسلام وجود داشت چنانکه ظاهرا در قرن پنجم مسیحی موسی خورنی (Moses Xorenai) از آن در تاریخ ارمنستان یاد کرده و شاهان یفتلی در همان قرن خود را "خراسان خوتای" خوانده و این لقب را در مسکوکات خود بکار برده

---

(*) بعضی باین عقیده اند که کلمه خراسان، خورسان بوده یعنی آفتاب مانند. توجیه عامیانه دیگری که به خراسان داده اند اینست: خور آسان یعنی به آسانی بخور "معنا بالعربیه کل سهلا " جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو تألیف شهاب الدین عبدالله خوافی ( حافظ ابرو) تصحیح و تعلیق دکتر غلام رضا و رهرام طبع سال ١٣٧٠، ص١٠ و همچنین مراجعه شود به کتاب "معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع ابی عبید عبدالله بن عبدالعزیز اندلسی ( متوفی ٤٨٧)" که گفته است: خراسان: بلد معروف، قال الجرجانی: معنی خر: کل، واسان: معناء یها أی کل بلا تعب و تا مل غیره معنی خراسان بالفارسیه مطلع الشمس.

در المسالک و الممالک ابی القاسم عبید الله بن عبدالله معروف به ابن خرداد به ( متوفی حدود ٣٠٠، چاپ بغداد ١٨٨٩) هم آورده است: خر اسم الشمس بالفارسیه الدریه و اسان کانه اصل شی و مکانه، ویقل: معناه کل سهلا لا ن معنی خر کل و آسان سهل و الله اعلم.

( ادامه در ص (٦١)

اند. کریستن سن ( Christensen) عقیده دارد که کلمه خراسان از زبان پهلوی ساسانی در مورد کشورکوشانیها یعنی ساحه افغانستان آن روز استعمال شده و بو نیفاسیو (Bonifacio) آنرا به استناد قول جغرافیه دانهای عرب کشور خورشید خوانده است. (٦)

کلمه خراسان درین بیت رودکی مفهوم مشرق و مشرق زمین را میرساند:

مهر دیدم بامدادان چون بتافت
از خراسان سوی خاور می شتافت

---

(ادامه زیرنویس ص ٦٠)

سنایی گوید:

گرچه جان در بدن هر اسان بود
در خراسان مرا خور آسان بود
که بیک بیت اگر بخواستمی
غم دل را بجان بکاستمی

جای دیگر گوید:

تا امام اندر خراسان بوالمفاخر شد کنون
با خراسانی جز آسانی نباشد همنشین

کوشککی قاینی گوید:

یکایک در خراسان پروریده
بنازو نعمت و دولت تن آسان
شما را پادشاه هفت کشور
رسانیده بمیری از خراسان

( ادامه در ص ٦٢)

ابو عبدالله محمد بن یوسف کاتب خوارزمی دانشمند قرن چهارم در کتاب مفاتیح العلوم، خراسان را بمعنی مشرق داده است. (۷)

در کتاب اسرارالتوحید فی مقامات ابوسعید این شعر آمده است که بر زبان شیخ جاری شده بود و خراسان را مطلع الشمس خوانده:

---

( ادامه زیرنویس ص ٦١)

ابیاتی از قصیده سردار غلام محمد خان طرزی پسر رحمدل خان محمد زایی که در وصف امیر شیر علی خان ( ٦ ربیع الاول = ۲۳ اپریل ۱۸۷۳) سروده و در آن وجهی برای خراسان تراشیده است:

بیا که نوبت حکم امیر دوران است
که حکم او به طراوت چو ماه نیسان است
زبسکه خلعت رنگین به خلق عیدی داد
ز سرخ و زرد جهان همچو روی بستان است
چنانچه پیش خورآسان بود گرفتن آن
به پیش عزم تو زان سهل تر خراسان است

( شماره ۱۷ شمس النهار کابل، با استفاده از شماره چهارم سال چهارم مجله آریانا، ۱۳۲۵)

مؤلف مجهول مجمل التواریخ و القصص تألیف (۵۲۰ هجری) می نویسد: خراسان و هیطل پسران عالم بن سام بن نوح بودند که از شهر بابل اخراج البلد گردیدند، هیطل در شهر معروف به هیطل که در ماوراءالنهر وقوع دارد رفته جاگزین گشت و خراسان در ماوراءالنهر جاییکه امروز به خراسان شهرت دارد اقامت اختیار کرد، و این مواضع بنام ایشان یعنی ( هیطل) و ( خراسان) یاد گردیدند. (۸)

قالواخراسان اخرجت رشاء
لیس له فی جماله ثانی
فقلت لا تنکروا محاسنه
فمطلع الشمس من خراسان

عبدالله بن عبدالعزیز اندلسی متوفی ( ٤٨٧ هجری) گوید: معنی خراسان در فارسی مطلع آفتاب است. (٩) احمد بن واضح یعقوبی گوید: سمرقندان یقال لها زین خراسان جنته الکور. (١٠) یاقوت حموی در معجم البلدان گوید:

"والناس فارس والاقلیم بابل وال
اسلام مکه، والدنیا خراسان..." (١١)

ایالت خراسان چهار شهر عمده داشت: مرو، نیشاپور(ابرشهر) بلخ و هرات.

میانه همه اقلیمها خراسانست
ز وضع هیأت عالم به حکمت حکما
پس اختیار خراسان بود ز هفت اقلیم
بدان دلیل که "خیر الامور اوسطها"
چو نسبتش ز کواکب آفتاب آمد
ز هفت کشور ازآن رو گرفت نور و نوا
با عتدال ز اقلیم ها همه بیش است
چو آفتاب که بیش است ز اختران بضیا
چهار شهر در آن بین تو بر چهار طرف
که چار سویش بدان یافته است زیب وبها
هری و بلخ و نیشاپور و مرو شهجا نست
که با بهشت برین است هریکی همتا (١٢)

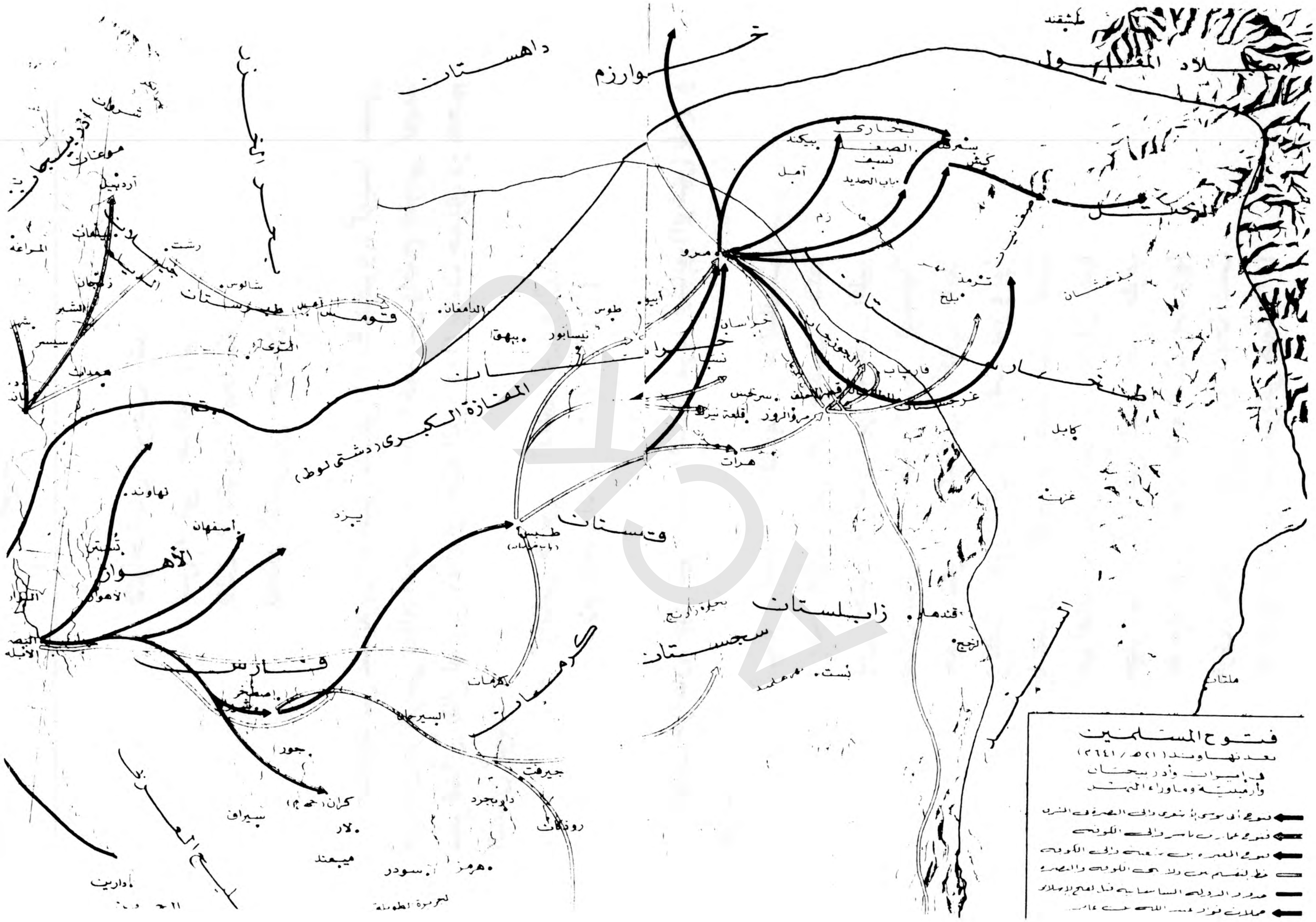
فتوح المسلمين
بعد نهاوند (١) هـ / ٦٤١م
في إيران وأذربيجان
وأرمينية وما وراء النهر
داهستان
خوارزم
بلاد المغول
بخارى
بيكند
آمل
سمرقند
كش
نسف
باب الحديد
الصغد
مرو
ترمذ
بلخ
طخارستان
كابل
غزنة
قندهار
زابلستان
سجستان
بست
ملتان
الرخج
الصغد
خراسان
نيسابور
بيهق
طوس
أبيورد
سرخس
مرو الروذ
قلعة نير
هرات
فارياب
الجوزجانية
الدامغان
قومس
طبرستان
آمل
الرى
شالوس
رشت
جيلان
الديلم
سيسر
جبال
المفازة الكبرى (دشتى لوط)
قهستان
طبس
(باب خراسان)
يزد
أصفهان
نهاوند
تستر
الأهواز
الأهواز
البصرة
الأبلة
فارس
إصطخر
شيراز
جور
كران (جهرم)
سيراف
لار
ميعند
هرمز
سودر
داراين
البحر المحيط
البحر الأخضر
البحر الأحمر
كرمان
البسير
كرمان
جيرفت
داوبجرد
روذبار
بحيرة زرنج
زرنج
قندهار
ملتان
الهند
الصين
طشقند
بلاد المغول
الخيل
طخارستان
كابل
غزنة
ترمذ
بلخ
خراسان
الجوزجانية
فارياب
سرخس
مرو الروذ
قلعة نير
هرات
نيسابور
بيهق
طوس
أبيورد
الدامغان
قومس
طبرستان
آمل
الرى
شالوس
رشت
جيلان
الديلم
سيسر
جبال
المفازة الكبرى (دشتى لوط)
قهستان
طبس
(باب خراسان)
يزد
أصفهان
نهاوند
تستر
الأهواز
الأهواز
البصرة
الأبلة
فارس
إصطخر
شيراز
جور
كران (جهرم)
سيراف
لار
ميعند
هرمز
سودر
داراين
البحر المحيط
البحر الأخضر
البحر الأحمر
كرمان
البسير
كرمان
جيرفت
داوبجرد
روذبار
بحيرة زرنج
زرنج
قندهار
ملتان
الهند
الصين
طشقند
بلاد المغول
الخيل
طخارستان
كابل
غزنة
ترمذ
بلخ
خراسان
الجوزجانية
فارياب
سرخس
مرو الروذ
قلعة نير
هرات
نيسابور
بيهق
طوس
أبيورد
الدامغان
قومس
طبرستان
آمل
الرى
شالوس
رشت
جيلان
الديلم
سيسر
جبال
المفازة الكبرى (دشتى لوط)
قهستان
طبس
(باب خراسان)
يزد
أصفهان
نهاوند
تستر
الأهواز
الأهواز
البصرة
الأبلة
فارس
إصطخر
شيراز
جور
كران (جهرم)
سيراف
لار
ميعند
هرمز
سودر
داراين
البحر المحيط
البحر الأخضر
البحر الأحمر
كرمان
البسير
كرمان
جيرفت
داوبجرد
روذبار
بحيرة زرنج
زرنج
قندهار
ملتان
الهند
الصين
طشقند
بلاد المغول
الخيل
طخارستان
كابل
غزنة
ترمذ
بلخ
خراسان
الجوزجانية
فارياب
سرخس
مرو الروذ
قلعة نير
هرات
نيسابور
بيهق
طوس
أبيورد
الدامغان
قومس
طبرستان
آمل
الرى
شالوس
رشت
جيلان
الديلم
سيسر
جبال
المفازة الكبرى (دشتى لوط)
قهستان
طبس
(باب خراسان)
يزد
أصفهان
نهاوند
تستر
الأهواز
الأهواز
البصرة
الأبلة
فارس
إصطخر
شيراز
جور
كران (جهرم)
سيراف
لار
ميعند
هرمز
سودر
داراين
البحر المحيط
البحر الأخضر
البحر الأحمر
كرمان
البسير
كرمان
جيرفت
داوبجرد
روذبار
بحيرة زرنج
زرنج
قندهار
ملتان
الهند
الصين

لطف الله نیشاپوری نام این چهار شهر خراسان را درین رباعی بصورت مراعاه النظیر جمع کرده است:

در مرو پریر لاله آتش انگیخت
دی نیلوفر به بلخ در آب گریخت
امروز گل از خاک نیشاپور دمید
فردا به هری بادسمن خواهد بیخت

حافظ ابرو در شرح خراسان گوید: خراسان نام مملکت است و این مملکت عرصه وسیع دارد. حد شرقی آن منبع آمو یه و جبال بدخشان و کوههای تخارستان وبامیان و اعمال بلاد غزنی و کابل ماورای جبال الغور که منبع هیر مند است. حد غربی آن، بیابانی که فاصله است میان خوارزم و خراسان و حدود دهستان و جرجان تا بحر خزر وبعضی از حدود قومس ( و بیابانی که میان خراسان و حدود قومس) و ری افتاده [ است ]. حد شمالی خراسان منتهی می شود به جیحون که آموی بر کنار آبست، وبه جهت آنکه گذر مشهور در زمان سلطنت سامانیان که تختگاه بخارا بود، آن بوده است [ که] این آب را آب آمویه خواندند و از آنطرف آب را، بلاد ماوراءالنهر خوانند. جنوبی خراسان حدود سند است، کابل و غزنی و اعمال سجستان وبیابانی [ که فاصله میان کرمان و خراسان و بیابان ] فارس. ( جغرافیای تاریخی خراسان در حافظ ابرو، ص ۹)

صاحب معجم البلدان یاقوت حمو ی( ج ۲ ص۳۵۳)گوید: خراسان اربعه ارباع: فالربع الاول ایران شهر وهی نیسابور و قهستان و الطبسین و هرات و بوشبخ و بادغیس و طوس و اسمها طابران الربع الثانی مرو الشاهجهان و سرخس و نسا و ابیورد و مروالرود الطالقان و الخوارزم و آمل و هماعلی نهر جیحون و الربع ثالث و هو غربی النهر بینه و بین النهر ثمانیه فرسخ الفارب و الجوزجان و طخارستان علی، خست و اندراب و البامیان و بغلان و... والربع الرابع ماوراءالنهر الی بخارا، شاش و صغد و فرغانه و سمر قند...

هر تفلد در شرح کتیبه پایکلی ( ص ۳۷) حدود خراسان دوره اسلامی را چنین تحدید می کند: از حدود ری در سلسله جبال البرز بگوشه جنوب شرقی بحیره خزر خطی را کشیده و آنرا به لطف آباد برساند و از آنجا از تجند و مرو گذرانیده به کرکی و جیحون و صل کنید و بعد از آن همین خط را از کوه حصار به پامیر و از آنجا به بدخشان پیوست کنید که از بدخشان با سلسله کوه هندوکش به هرات و قهستان و ترشیز و جنوب خواف برسد و واپس به حدود ری وصل گردد. (۱۳)

جای دیگر می خوانیم:

چهار شهر است خراسان را بر چار طرف
که وسط شان به مسافت کم صد در صد نیست
گرچه معمور و خرابش همه مردم دارند
بر هر بیخردی نیست که چندین رد نیست
مصَر جامع را نبود چاره از بد و نیک
معدن در و گهر بی سُرَب و بُسدّ نیست
بلخ شهریست در آگنده به اوباش ورنود
بهر هر بیخردی نیست که صد بخرد نیست
مرو شهریست به ترتیب و همه چیز درو
جد و هزلش متساوی و هری هم بد نیست
حبذا شهر نیشاپور که در ملک خدای
گر بهشت است همانست و گرنه خود نیست

این شعر را فتوحی مروزی به انوری نسبت داده بود وانوری قصیده ای در رفع این اتهام و وصف شهر بلخ و مدح بزرگان آن دیار سروده که معروف است. مطلع قصیده انوری اینست:

ای مسلمانان فغان ازدورچرخ چنبری
از نفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری

ضمن این قصیده گوید:

خیر خیرم کرد صاحب تهمت اندر هجو بلخ
تا همی گویند: کافر نعمت آمد انوری
قبته الاسلام را هجو ای مسلمانان که گفت
حاش لله، بالله ار گوید جهود خیبری
آسمان ار طفل بودی بلخ کردی دایه گیش
کعبه داند کرد معمور جهان را مادری
افتخار خاندان مصطفی در بلخ و من
کرده هم سلطانی اندر خدمتش هم بوذری

در پایان قصیده گوید:
خاک پای اهل بلخم کز مقام شهر شان
هست بر اقران خویشم هم سری و هم سروری
(بعضی این اشعار را از فرید الدین کاتب می دانند)

میرک میران شاعر در بار آل کرت شهر هرات را نظر به سه شهر دیگر خراسان چنین ستوده است:

باعتدال هوا خوشتر است بسیاری
ز بلخ و مرو و نشاپور روستای هری
چو جرم مهر و قمر روشنست و تابنده
فضای جنت جاوید از صفای هری

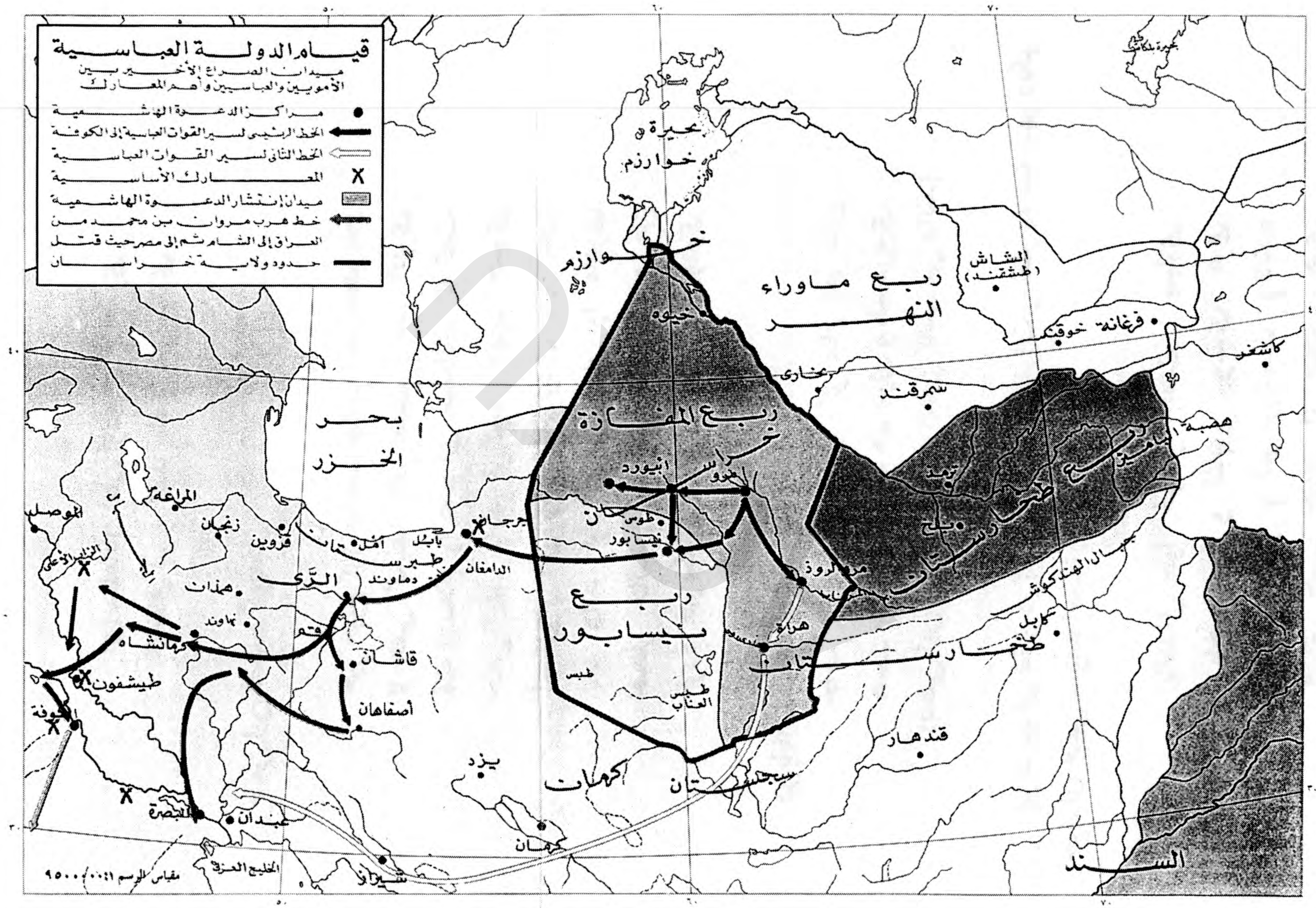
قيام الدولة العباسية
ميدان الصراع الأخير بين الأمويين والعباسيين وأهم المعارك
مراكز الدعوة الهاشمية
الخط الرئيسي لسير القوات العباسية إلى الكوفة
الخط الثاني لسير القوات العباسية
المعارك الأساسية
ميدان انتشار الدعوة الهاشمية
خط هرب مروان بن محمد من العراق إلى الشام ثم إلى مصر حيث قتل
حدود ولاية خراسان
بحيرة خوارزم
خوارزم
خيوه
ربع ماوراء النهر
الشاش (طشقند)
فرغانة خوقند
كاشغر
بخارى
سمرقند
ربع المفازة
بحر الخزر
ابيورد
خراسان
طوس
نيسابور
جرجان
الدامغان
الموصل
المراغة
زنجان
قزوين
آمل
بابل
طبرستان
دماوند
الرى
همذان
نهاوند
قم
كرمانشاه
قاشان
أصفاهان
طيشفون
الكوفة
البصرة
عبدان
الخليج العربي
شيراز
يزد
كرمان
ربع نيسابور
طبس
طبس العناب
مرو الروذ
هراة
سجستان
قندهار
كابل
طخارستان
بلخ
ترمذ
هضبة الباميرو
جبال الهندكوش
السند
مقياس الرسم ١:٩٥٠٠٠٠٠

نسیم خوش نفس بوستان خلد برین
معطر است بهر صبح از هوای هری
فزون ز رستم و صد همچو بیژن وگیو است
بزور و زهره کمین مرد یک قبای هری
ز روی مرتبه بخت و تخت می جویند
شهنشاهان اقالیم از گدای هری
وظیفه گشته شبا روز در صوامع قدس
مقدسان سموات را دعای هری

( تاریخ نامه هرات تألیف سیف بن محمد بن یعقوب سیفی الهروی، به تصحیح زبیر صدیقی. کلکته ، ١٩٤٣. ص ١٠٣)

این چهار شهر مطابق است با چهار مرزبان مذکور، در زین الاخبارگردیزی، آنجا که آورده است: خراسان را چهار بخش کرد و هریکی را مرزبانی گماشت. یکی مرو شاهجان ودگربلخ و طخار ستان سوم هرات و پوشنگ و بادغیس چهارم ماوراالنهر.(١٤)

ناصر خسرو بلخی حجت "جزیره خراسان" از کشور خود بنام خراسان یاد می کند:

خاک خراسان چو بود جای ادب
معدن دیوان ناکس اکنون شد
حکمت را خانه بود بلخ و کنون
خانه اش ویران و بخت وارون شد

درین بیت اصطلاح خراسان زمین رابکار برده گوید:

مرا مکان به خراسان زمین به یمگانست
کسی چرا طلبد در سفر خراسان را

باز گوید:

خراسان چو بازارچین کرده ام
به تصنیف های چو دیبای چینی

مولانا خداندگار بلخ گوید:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان
تا بر آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی

جامی گوید:

به شکر من، چو طوبی، روح او شکر شکن گردد
چو بفرستم به هند این تنگ شکر از خراسانش

جامی مکتوب منظومی عنوانی سلطان محمد فاتح سلطان عثمانی ( ۸۲۲ - ۸۸٦ هجری) دارد که در سر آغاز آن می گوید:

طاب ریاک ای نسیم شمال
قم فمر نحو کعبه الامال
نفس از بوی یار مشکین کن
راه اخلاص رفتن آیین کن
از خراسان به بند بار نیاز
ره بدربار شاه ترک انداز...

جامی در استقبال از غزل معروف حافظ گفته است:

هرجا که رفت زورق حافظ به بحر شعر
جامی سفینه تو ز دنباله می رود
نظم تو می رود ز خراسان به شاه فارس
گر شعر او ز فارس به بنگاله می رود

وفات جامی در سال ۸۹۸ اتفاق افتاده. ماده تاریخ آنرا چنین یافته اند: ( دود از خراسان بر آمد)

جمالی هندی معاصر مولانا جامی در وصف همایون گفته است:

شاه جم سیرت ظهیرالدین محمد بابر آنکه
خاک درگاهش بود مسجود شاهان کبار
از خراسان چون بهندوستان شدی آمد ترا
بخت و دولت دریمین و فتح و نصرت در یسار
ملک هندوستان ز انصافت چنان رونق گرفت
رشته بازار اردو شد ز کابل تا بهار...

سراجی:

من ثنای تو به الفاظ خراسان گویم
که مرا آب و گل از خاک خراسان برخاست

هرات را دل خراسان و پایتخت خراسان خوانده اند. جوهر آفتاب چی در تذکرالواقعات گوید: "... جانب خراسان روان شدند به شهر هری که پایتخت آن ولایت است رسیدند..." (۱۵) بیهقی گوید: "در سنه ثمان و اربع مائه فرمود مارا تا هرات رفتیم که "واسطه خراسان" است..." (۱٦) ( واسطه، واسطه عقد، یا واسطه العقد دانه بزرگ گلوبند و گوهر میانی گردن بند را گویند. در اینجا با ستعاره مقصود شهر بزرگ و مرکزی است و هم معنای مرد بزرگ خانواده یا یک سلسله را دهد.) واسع جبلی در وصف هرات گفته:

تبارک الله از این بقعه ای که پنداری
ز بس تکلف کاندر عمارت آن است

خلاصه خرد است و دقیقه شرفست
لطیفه هنر است و نتیجه جان است
هوای او به لطافت عین تسنیم است
زمین او به نظافت چو باغ رضوان است

اما شاعر دیگری آنرا دل خراسان خوانده گوید:

هرات چشم و چراغ جمیع بلدانست
جهان تنی است به نسبت هرات چون جانست
شده ست سینه روی زمین خراسان لیک
هرات از ره معنی دل خراسان است

در تمام ماخذ این ابیات بصورت رباعی به ترتیب بالا نقل شده است. اما در واقع قسمتی از یک قصیده است که تمام قصیده در یکی از جنگهای آرشیف ملی افغانستان درج است.

صاحب کتاب هفت کشور یا صورت الاقالیم ملک خراسان را سینه انبیا خوانده است و آنرا بلند ترین موضعی از مواضع ربع مسکون میداند. (ص ۸۷)

هلالی استر آبادی در وصف عبیدالله خان ازبک هنگام غلبه او بر هرات گفت:

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد
که جان آمد درو، یعنی عبیدالله خان آمد

شاعر دیگری خراسان را صدف و هری را گوهر آن صدف خوانده گوید:

گر کسی پرسد ترا کز شهر ها خوشتر کدام
گر جواب راست خواهی گفت اورا، گو، هری
این جهان را همچو دریاد ان خراسن را صدف
در میان آن صدف، شهر هری چون گوهری

کمال الدین عبدالرزاق سمر قندی گوید: "صاحب قرانی [تیمور] که ممالک روی زمین در تصرف او بود بهترین بلاد را به عزیزترین اولاد خود یعنی خراسان را به حضرت شهرخی تفویض فرمود. بفر دولت شاهرخی بلده هرات دارالسلطنه روی زمین شد. مطلع سعدین و مجمع بحرین کمالالدین عبدالرزاق سمر قندی به تصحیح و اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، زبان و فرهنگ ایران، ۱۳۵۳."

گاهی هرات از بابت اطلاق جزء بر کل خراسان خوانده شده است. همچنان که هرات دل خراسان گفته شده ایران را هم دل جهان نامیده اند. چنانکه نظامی در هفت پیکر گوید:

همه عالم تنست و ایران دل
نیست گوینده زین قیاس خجل
چونکه ایران دل زمین باشد
دل ز تن به بود یقین باشد

همین نکته که ایران یا افغانستان قلب آسیا ست در آثار مؤلفان متأخر نیز انعکاس کرده است. چنانکه یاد کردیم راجا مهند را پر تاپ

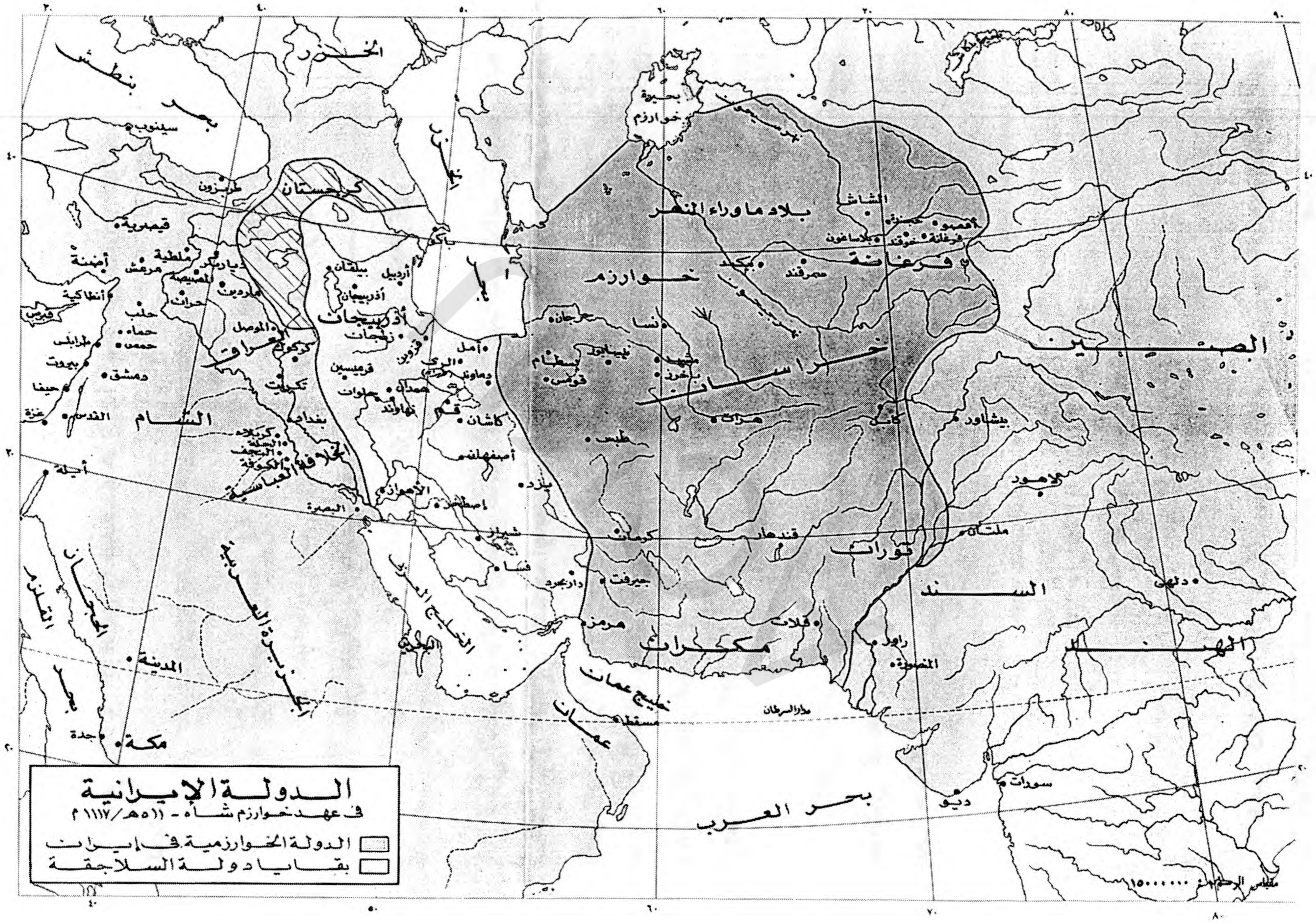
الدولة الإيرانية
فى عهد خوارزم شاه - ٥١١هـ/١١١٧م
الدولة الخوارزمية فى إيران
بقايا دولة السلاجقة
بحر الخزر
بحر بنطش
سينوب
طرابزون
كرجستان
قيصرية
أرمينية
ملطية
مرعش
ديار بكر
الصبيصة
ماردين
حران
أنطاكية
قبرص
حلب
حماه
حمص
طرابلس
بيروت
دمشق
حيفا
غزة
القدس
الشام
الموصل
كردستان
العراق
تكريت
بغداد
كربلاء
الحلة
النجف
الكوفة
الخلافة العباسية
أيلة
البصيرة
الأهواز
شيراز
فسا
داربجرد
جيرفت
مرمز
الخليج العربي
الجزيرة العربية
المدينة
مكة
جدة
البحر الأحمر
أذربيجان
بيلقان
أردبيل
أذربيجان
زنجان
قزوين
قرميسين
همدان
حلوان
نهاوند
الري
دماوند
أمل
قم
كاشان
أصفهان
يزد
اصطخر
كرمان
مكران
قلات
راور
المنصورة
مدار السرطان
خليج عمان
مسقط
عمان
بحر العرب
ديبل
سورات
بلاد ما وراء النهر
بحيرة خوارزم
الشاش
خجند
فرغانة
بلاساغون
بخارى
سمرقند
خوارزم
جرجان
نسا
نيسابور
مشهد
باخرز
بسطام
قومس
هرات
طبس
كابل
بيشاور
لاهور
ملتان
قندهار
توران
السند
دلهى
الهند
الصين
ملتقى الرحمن ١٥٠٠٠٠٠٠

MahendraPratap (*) عنـــــــوان کتـــــــاب خـــــــود را "افغانستان، قلب آریان" (Afghanistan the heart of Ariyan) داده است. این کتاب که در چین بطبع رسیده است تاریخ طبع ندارد. همانست که اقبال گوید:

آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است
از فساد او فساد آسیا
ازگشاد او گشاد آسیا

کلمه خراسان نظر به زمان و سلیقه گویندگان گاهی بمعنای وسیع و گسترده بکار رفته و گاهی بصورت محدودتر و خاصتر. فردوسی بیش از ۲۸ بار در شاهنامه نام خراسان را ذکر کرده است.

---

(*) راجا مهندراپرتاپ Mahendra Pratap از جمله آزادیخواهان هند بود که در ۱۹۲۵ در کابل حکومت جلای وطن را تشکیل دادند. مهندرا پرتاپ مقام رهبری جمعیت مزدوران بینوا را داشت که مذهب شان ترکیبی بود از همه ادیان و همچنین مؤسس "مکتب دوستی" بود. آزادیخواهان هند مهندراپرتاپ را بعنوان نخستین رئیس جمهور هند در تبعید انتخاب کردند. از جمله تألیفات او این سه کتاب معروف است:

1. My German mission to high Asia. May 1925.
2. My life story of fifty five years. Delhi, 1947.
3. Afghanistan the heart of Ariyan.

فردوسی حینیکه بهرام خود "نرس" را به خراسان می فرستد از آن ولا چنین یاد میکند:

فرستاده چون در خراسان رسید
بدرگاه مرد تن آسان رسید
بگفت آنکه فرمان پرویز بود
که شاه جوان بود وخون ریز بود
خراسان ترا دادم آباد کن
دل زیر دستان ما شاد کن
اگر تا نباشی جز از دادگر
میاویز چنگ اندرین را گذر

نرشخی مؤلف تاریخ بخارا احمد بن اسماعیل سامانی را به لقب امیر خراسان یاد میکند. شعرای آل ناصر چون عنصری، فرخی و نظائر ایشان شاهان غزنوی را خدایگان خراسان، خسرو مشرق خوانده و ستایش کرده اند:

ایا شنیده هنر خسروان به خبر
بیاز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

یا:

خدایگان خراسان و آفتاب کمال
که وقف کرد بر او ذوالجلال عز و جلال
یمین دولت و دولت بدو نموده هنر
رهین ملت و ملت بدو گرفته کمال

شهر قندهار نیز جزء خراسان بشمار می رفت. شهاب ترشیزی در وصف قندهار و شهزاده محمود گوید:

عراقیا به صفاهان درون چه میخواهی
بیا بیا بنگر کشور خراسان را

رنجیت سنگه در ظفر نامه خود جاییکه از جنگ امیر دوست محمد خان بالشکر هند به قیادت شاه شجاع یاد میکند افغانان قند هار را بنام خراسانیان نام می برد:

به شمشیر هندی خراسانیان
بکشتند هندی بیابانیان (۱۷)

سید حسن غزنوی ملقب به اشرف، شاعرعهد بهرامشاه غزنوی در هجرت و غربت از وطن خود چنین یاد میکند:

هرنسیمی که بمن بوی خراسان آرد
چون دمی عیسی در کالبدم جان آرد
دل مجروح مرا مرهم راحت آرد
جان پردرد مرا مایه درمان آرد
بوی پیرهن یوسف که کند روشن چشم
باد گویی به پیر غم کنعان آرد
یا سبوی آدم سرگشته رفته زبهشت
روح قدسی مدد روضه رضوان آرد

ابو معاذ بشار بن برد بهمن اعمی ملقب به مرغث یعنی گشواره دار که از تخارستان بود گفته است:

و انی لمن قوم خراسان دارهم
کرام و فرعی فیهم ناضر بسق

(من از مردم کرام خراسانم و ریشه و نژادم بین ایشان خرم و بالنده است)

محمد حیات گنداپوری در کتاب معروف خود موسوم به "حیات افغانی" سال تألیف ۱۸٦٥ (طبع لاهور ۱۸٦۷م) در صفحه ۳۸۰ به نقل یکی از ابلاغیه های رسمی نماینده دولت انگلیس در لاهور می پردازد. درین ابلاغیه که در زبان فارسی بعنوان سرکردگان وزیری ولایت بنون در ساحل راست در پای سند خطاب گردیده چنین گفته می شود: اشتهار از پیشگاه حضرت هربرت ادوارد ز صاحب بهادر اسستنت رزیدنت لاهور برملکان وزیری، هاتی خیل، بیزن خیلان عمرزی ، سرکی خیل ، محمد خیل و سودن خیل وبگی خیل و جانی خیل و غیره که برای جرگه فراهم شده اند واضح باد که باینجانب چنین معلوم می شود که از وقت بدر آمدن ملک بنون از سلطنت پادشاهان خراسان که تخمینا عرصه بیست و پنج یا سی سال شود...

واجد علی هندی مؤلف مطلع العلوم و مجمع الفنون (سال تألیف (۱۸٤٥ مسیحی چاپ نولکشور، تاریخ طبع ۱۸۷۳، ص ۲۳٦) در باره جغرافیای خراسان گوید: غرب آن ملک فارس و شرق آن هندوستان و بطرف شمال ملک تاتار وبطرف جنوب خلیج عرب - هرات و قندهار و غزنین و کابل از بلاد مشهور خراسان است. اقسام خوراکه انگور، سیب و ناشپاتی و انار از ما حصل آن ملک است.

تاریخ انتقال ووصول خرقه شریفه از جوزگون (فیض آباد) به اشرف البلاد (قندهار) به قرار این نظم بیان شده است:

زهی خرقه با سعادت که شد [باشد]
خراسان ز فیض قدومش منور
معلی جناب احمد آن شاه والا
که بد رتبه اش بر تر از بام اخضر

به بازو چو رستم به هیبت چو دارا
به حشمت سلیمان به تمکین سکندر
مطیعش ز مه تا به ماهی جهانی
به پا بوسیش آسمان حلقه بر در
از آنجا که آمد زوبیش داشت مسکن
حب حق تعالی و حب پیمبر
فرستاد در جوزگون بهر تعظیم
ولی خان وزیر خود آن نیک اختر
که تا آورد خرقه شاه لولاک
حبیب خدا شافع روز محشر
بیاوردش از جوزگون آن نکو نام
بصد عز و تکریم بسیار و صد فر
نهم از ربیع الاول و روز دوشنبه
که شد قندهار از نزولش معطر
بالف مائه ثمانین و اثنان [ ۱۱۸۲ ]
خرد گفت بنویس تاریخش اندر(۱۸)

نظم فوق بخط صوفی عبدالحمید خان در مدخل دروازه و دالان زیارت خرقه شریفه در سنه ۱۳۲۷ هجری نقش شده است. عبدالله خان فوفلزایی در ضمن تاریخ بنای احمد شاهی قندهار از سر زمین افغانستان به عنوان خراسان یاد کرده است و آن قطعه این است:

دمی که شاه شهامت مدار احمد شاه
باستواری همت بنای شهر نهاد
جمال ملک خراسان شد این تازه بناه
ز حادثات زمانش خدا نگهداراد

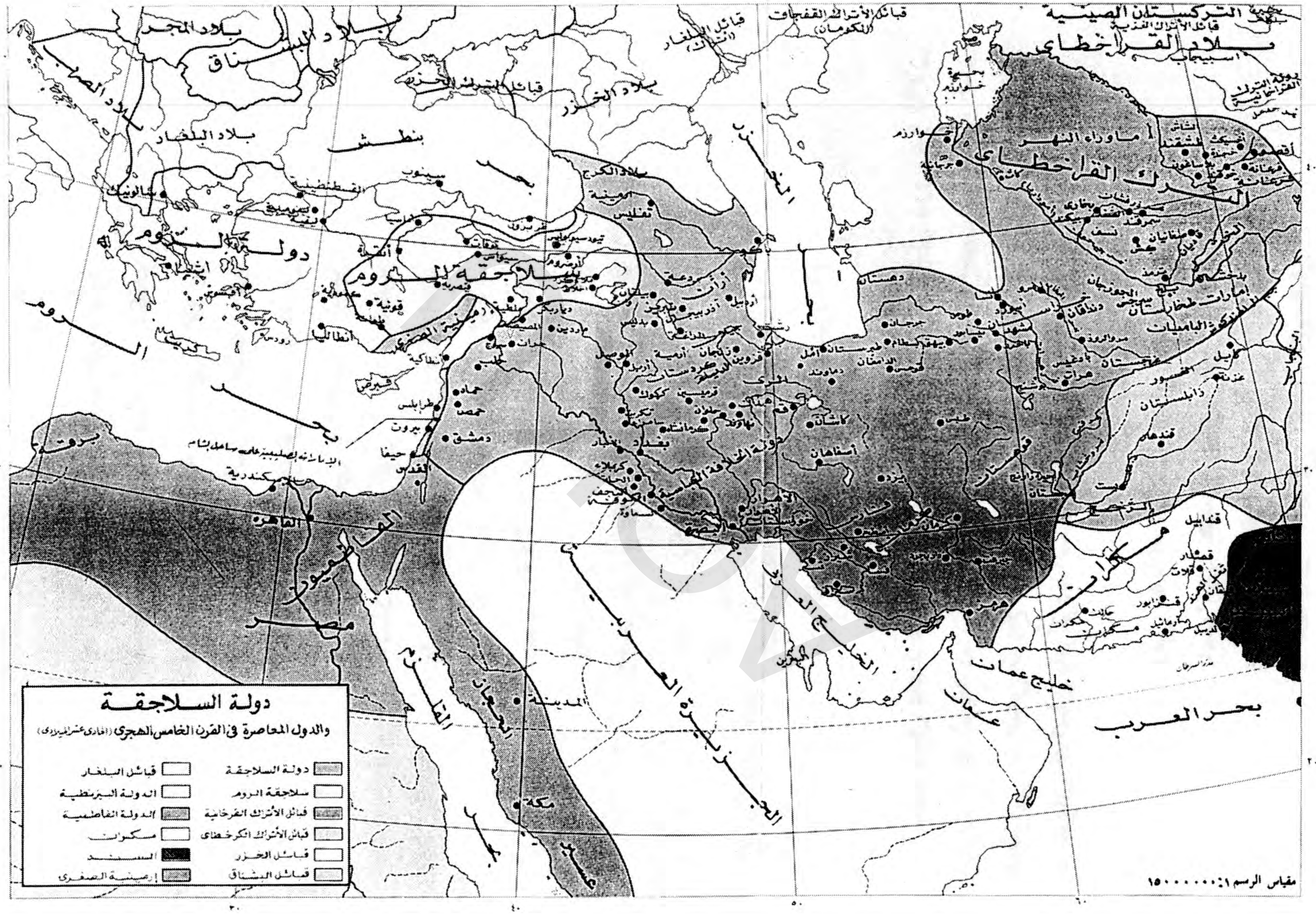
دولة السلاجقة
والدول المعاصرة في القرن الخامس الهجري (أفاري عشر الميلادي)
دولة السلاجقة
سلاجقة الروم
قبائل الأتراك القرخانية
قبائل الأتراك الكرخطاي
قبائل الخزر
قبائل البشناق
قبائل البلغار
الدولة البيزنطية
الدولة الفاطمية
مسكوت
السند
إرمينية الصغرى
بلاد الخزر
بلاد البلغار
بلاد البشناق
بلاد المجر
بلاد الصرب
بلاد الكرج
دولة الروم
الأناضول
بحر الروم
بحر الخزر
بحر قزوين
بحر العرب
خليج عمان
عمان
الحجاز
اليمن
مصر
القاهرة
الإسكندرية
بيروت
دمشق
حلب
بغداد
الموصل
تبريز
أصفهان
كاشان
همدان
قزوين
أرمية
تفليس
أنقرة
قونية
بلخ
هراة
مرو
نيسابور
بخارى
سمرقند
خوارزم
ماوراء النهر
الترك القراخطاي
الترك القراخطاي الصينية
قبائل الأتراك الغزية
قبائل الأتراك القفجاق (الكومان)
قبائل البلغار (الأتراك)
قبائل الأتراك الخزر
الدولة الفاطمية
الدولة الخلافة العباسية
الدولة البيزنطية
الدولة السلجوقية
إمارات طخارستان
الجوزجان
الباميان
غزنة
كابل
قندهار
مكران
مقياس الرسم ١:١٥٠٠٠٠٠٠

پی نوشتن تاریخ آن چو عبدالله
به جیب برد سر خود به نیمه مر داد
فلک هلال برون کرده گفت درگوشش
بنای شهر مبارک بروز سعد نهاد [۱۱۷٤]

اشرف الوزرا سردار شاه ولیخان وزیر اعظم در تاریخ منظوم خود تیمور شاه را خدیو خراسان خطاب کرده گوید:

خدیو خراسان دار اسپاه
گل باغ اقبال تیمور شاه(۱۹)

صاحب البدء والتاریخ حدود خراسان را چنین داده است:
"خراسان طوله من حد الدمغان الی شط نهر بلخ و عرضه من حد زرنج، جرجان و مدنها الکبار اربع نیسابور و مرو هراه و بلخ." (۲۰)

بابر در تزک خود گوید:
"هندوستانی غیر هندوستانی را خراسانی می گوید. چنانچه عرب، غیر عرب را عجم می گوید، و در میان خراسان و هندوستان دو بندراست یکی کابل و دیگر قندهار..."

ابن بطوطه در سفر نامه خود گوید:
"همه خارجیان را در هندوستان خراسانی می خواندند." (۲۱)

دیوان امرنات مؤلف ظفر نامه رنجیت سنگه پادشاه قرن سیزدهم پنجاب که خود معاصر دولت درانی بود سر زمین افغانستان را بنام خراسان یاد کرده است چنانچه از مراجعت آخرین احمد شاه بابا ی افغان از پنجاب در

افغانستان و فوت او در قند هار بدینمنوال سخن می گوید:... [احمد شاه] از دروازه میتاپول واقع ارگ لاهور که تابوت پادشاهان ذوالاقتدار به جز آن از درب دیگر بار نیست خود را زنده در گذرانیده وارد خراسان گشته بزخم ناسور بینی در گذشت. ظفرنامه سال تألیف ۱۲۵۱ طبع لاهور ۱۹۲۸، ص ۳. ظفرنامه باز در صفحه ۱۲۰ علاوه می کند: خبر شاه شجاع الملک انتشار یافت که پیش صادق محمد خان رسیده و از آنجا در دیره غازی خان آمده ترتیب افواج نموده که از سبب نبودن پادشاه در خراسان خود را پادشاه سازد...

کنهیالال صاحب، متخلص به هندی منظومه ای در حدود ده هزار بیت دارد که در سال ۱۹۳۲ بنام ظفرنامه رنجیت سنگه یا رنجیت نامه بچاپ رسیده. درین منظومه شاه زمان را شهنشاه کابل خدیو جهان خطاب کرده است:

امیر نکوکار شاه جهان
شهنشاه کابل خدیو جهان

نور محمدقندهاری در گلشن امارت آورده است: "در آن زمان که خاقان مغفرت نشان امیر بی نظیر علیین مکان امیر دوست محمد خان در ولایت خراسان در دارالسلطنه کابل ارم تقابل بر اورنگ امارت و جهانبانی نشست..."

منهاج السراج جوزجانی از پیامی که در شعبان ٦٤٧ هجری ازخواهرش باو رسیده بود یاد میکند و در طی آن جوزجان را نیز جزء خراسان خوانده گوید: "تا این داعی را از خراسان خبری از همشیره آوردند و تنهایی او بر دل کارکرد..." (۲۲)

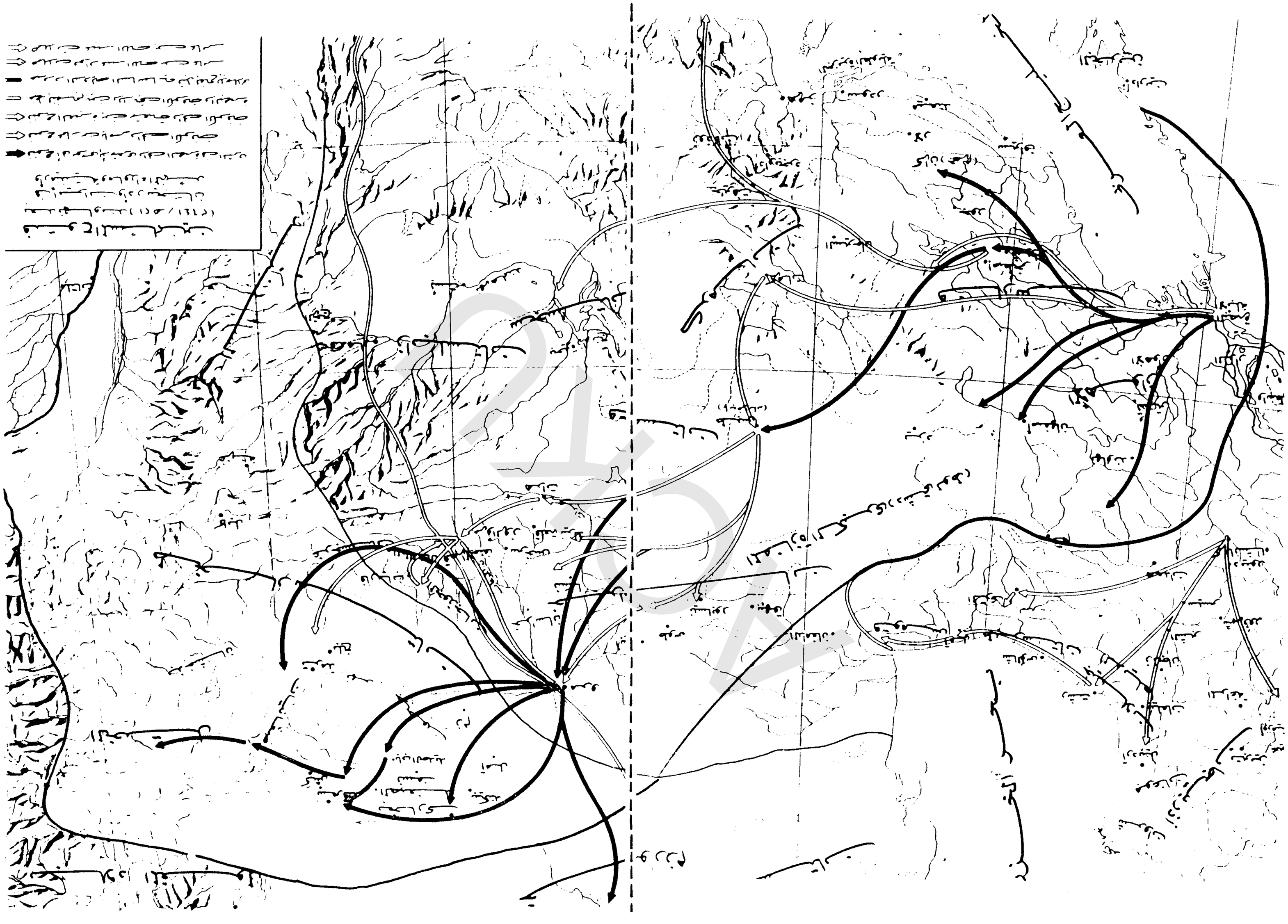

فرخی در وصف برادر سلطان گوید:

سپهدار خراسان ابو المظفر نصر
امیر عالم عادل برادر سلطان
هزار دستان امروز در خراسانست
به مجلس ملک اینک همی زند دستان

در مجله آریانا مـی خوانیم:... نـوای معارک میرزا عطامحمد حـوادث داخلـی افغانستان را "وقوعات خراسان" میدانـد و پادشـاهان سـدوزایی و محمد زایی افغانستان را شاهان خراسان مـی خوانـد و از رجـال لشکری و کشوری دوره اول فرمانروایی محمد زاییان پسران پاینده محمد خـان را سرداران خراسان یاد میکند. (۲۳)

گاه شهر "ری" را در غرب مرزخراسـان مـی خواندنـد و "کـابل" را در شرق حد و سر حد خراسان بشمار مـی آوردنـد. خاقانی در سال ٦٤٢ در تبریز نامه ای به دو دامـاد خـود نوشته و در باره سفر خراسان که در طول حیات دامنگیرش بود چنین می نویسد: "این ضعیف را سـودای سفر خراسان... در دماغ افتـاد. از دیر سال بازنجوا باین ارزو بـود و از دسـت همت بر نمی خواست و از پای عزیمـت بر نمـی آمـد، دسـت انفاق، نقاب موانع یک نیمه از پیکر مراد بر داشت. این غریـب... خـودش را بـه اصغاع ری افگند وبا نیم خانه ای الفی عظیم در گرفت. چه دارالنعم ری را دهلیز دارالملک خراسان دید."

خاقانی گوید:

پشت عراق(*) و روی خراسان ری است ری
پشتی چه راست قامت و رویی چه نازنین

(*) مجد همگر شاعر قرن هفتم در ضمن قصیده ای به شهرهای عراق چنین اشاره می کند:

چار شهر عراقش همیشه باد مقام
بچار فصل که نبود زوالش اندرپی
ربیع در قم و هنگام صیف در همدان
خریف در جی فرخنده شتا در ری

خاقانی در تحفه العراقین گوید:

خود کل عراق مهد جانهاست
اما همدان عروس آنهاست
اکناف عراق باغ دنیاست
اما همدان بهار معناست

در نزهت القلوب می خوانیم:

چهار شهر است عراق، از ره تخمین گویند
طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود
اصفهان کاهل جهان جمله مقرند بدان
در اقالیم چنان شهر معظم نبود
همدان جای شهان کز قبل آب و هوا
در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود
قم به نسبت کم از بناست و لیکن آن نیز
نیک نیک ارچه نباشد بدبد هم نبود
معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد
ری بود ری که چو ری درهمه عالم نبود (۲٤)

عراق عجم همان "ماد بزرگ" است که در دهه های اول اسلامی "جبال" هم نامیده میشد بمناسبت و جود رشته کوههای عظیم زاگرس که از شمال بجنوب امتداد داشت و یکی از معانی ایراک سر زمین هموار و پست است. مراد از جی اصفهان است.

خاقانی گوید:

رای به "ری" چیست ؟ خیز جای به "جی" جوی
کانکه "ری" او داشت داشت رای صفاهان

(ادامه در ص ۸۷)

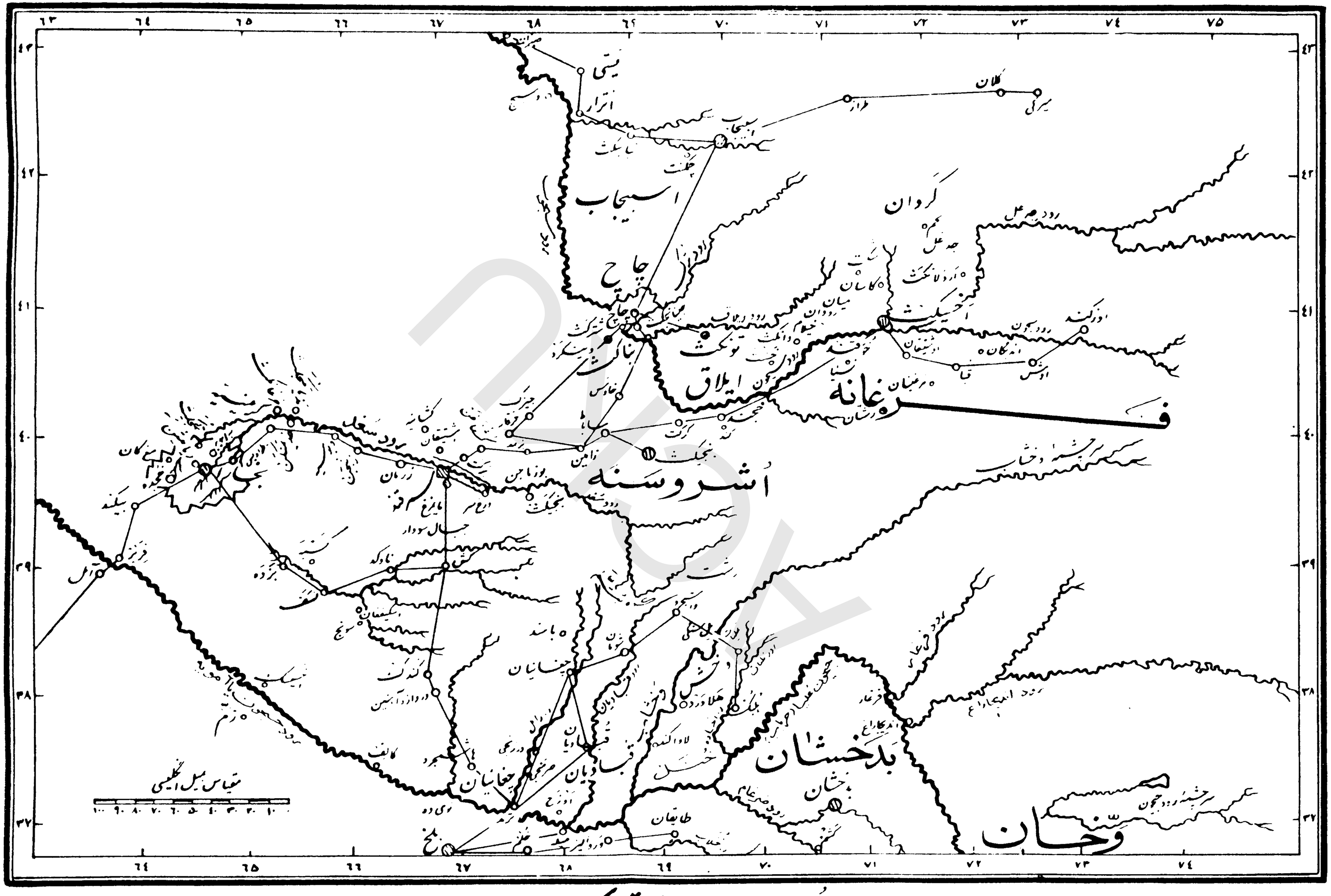


استان جیحون و استان سیحون

سالک بالا حصاری قصیده ای در وصف کابل گفته که مطلع آن این است:

برهی مغ بچه ای گفت مرا
که گر از اهل رهی همرهم آ

اودر ضمن قصیده گوید:

مطلع الهند خراسان مقطع
مظرف البر غریق النعما

ولی طواف شاعر امی و مردمی کابل گوید:

شهر کابل حد خراسانست
عالم از مفلسی هراسانست
خلق کابل بخرچ مشهور است
خرچ کابل زشهر ها زور است
گرفقیر و ذلیل و خوارو گداست
خرچ هر یک برابر امراست

سید غلام علی آزاد بلگرامی در کتاب سبحه المرجان کابل را برزخی بین هند و خراسان خوانده می نویسد:

---

( ادامه زیرنویس ص ۸۷):

مقصود از "عراقین"هم عراق عرب است و هم عراق عجم و مراد از لفظ عراقین که درتحفته العراقین خاقانی آمده شهرهای بصره و کوفه است. یعنی دو پایتخت عراق. نام شهر اراک در ایران صورت تغییر یافته عراق است در زمان رضا شاه نام سلطان آباد به اراک تغییر یافت.

(ادامه در ص ۸۹)

نقشه ۸

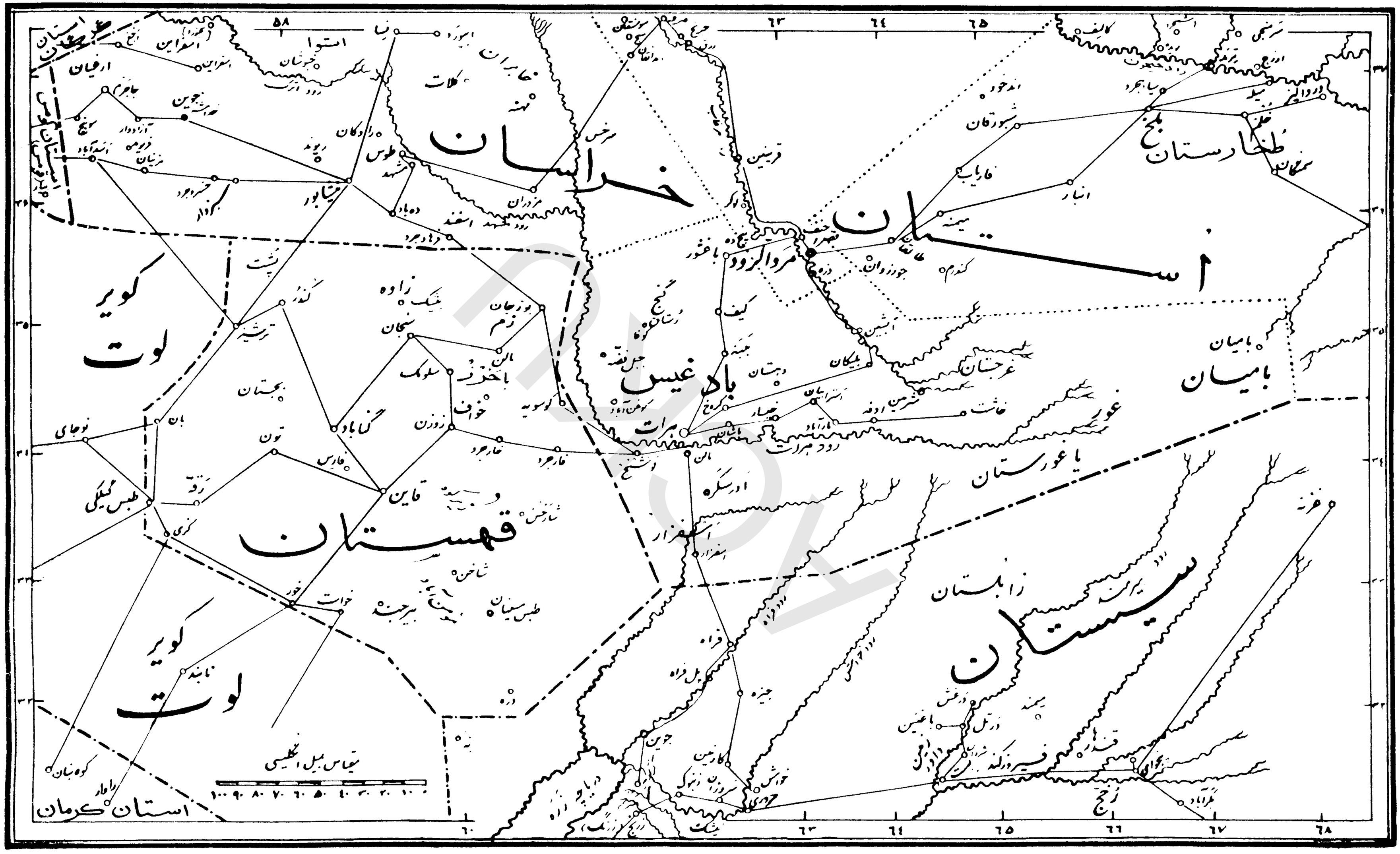


استان قهستان و خراسان و قسمتی از سیستان

"اقول فیه و رود سلیمان علیه السلام بکابل وهی برزخ بین الهند و خراسان..."

در باره وسعت خراسان مراجعه شود به "کتاب جعرافیای تاریخی سر زمینهای خلافت شرقی"، ص ۴۰۸ و کتاب "خراسان بزرگ" تالیف احمد رنجبر. (۲۶)

عبدالرحیم هوتک سخن سرای زبان پشتو زمانیکه به ماوراالنهر (پار دریا) رفت این بیت را سرود:

بیایی به موند هیچ راحت له خواشینه
چه دا خوار رحیم راووت له خراسانه

---

(ادامه زیرنویس ص ۸۷)

در دوره اسلامی بین النهرین سفلی یعنی بابل قدیم را عراق نامیدند و مرز شمالی آن (که در زمانهای مختلف تغییر می کرد) خطی بود از خاور به باختر که از دجله شروع می گردید وبه فرات ختم میشد. (۲۵)

بین النهرین علیا ( سر زمین قدیم آشور) را عربها جزیره می نامیدند.(۲۷)
اعراب سر زمین رسوبی بین النهرین را سواد یعنی خاک سیاه می نامیدند و کلمه سواد رفته رفته بطوری استعمال شد که مفهوم آن با کلمه عراق یکی گردید. یعنی سواد و عراق یک معنی داشت و عبارت بود از تمام سر زمین بابل.

کشتزارهای اطراف شهر را نیز سواد می گفتند مانند سواد بغداد، سواد کوفه. در زبان دری نیز سایه های کشت زار ها و باغ ها را که از دور تاریک به نظر میخورد نیز سواد گویند. لفظ قره باغ یعنی با غ سیاه و سیاهی باغ باین اصطلاح بی ربط نباشد. (۲۸)

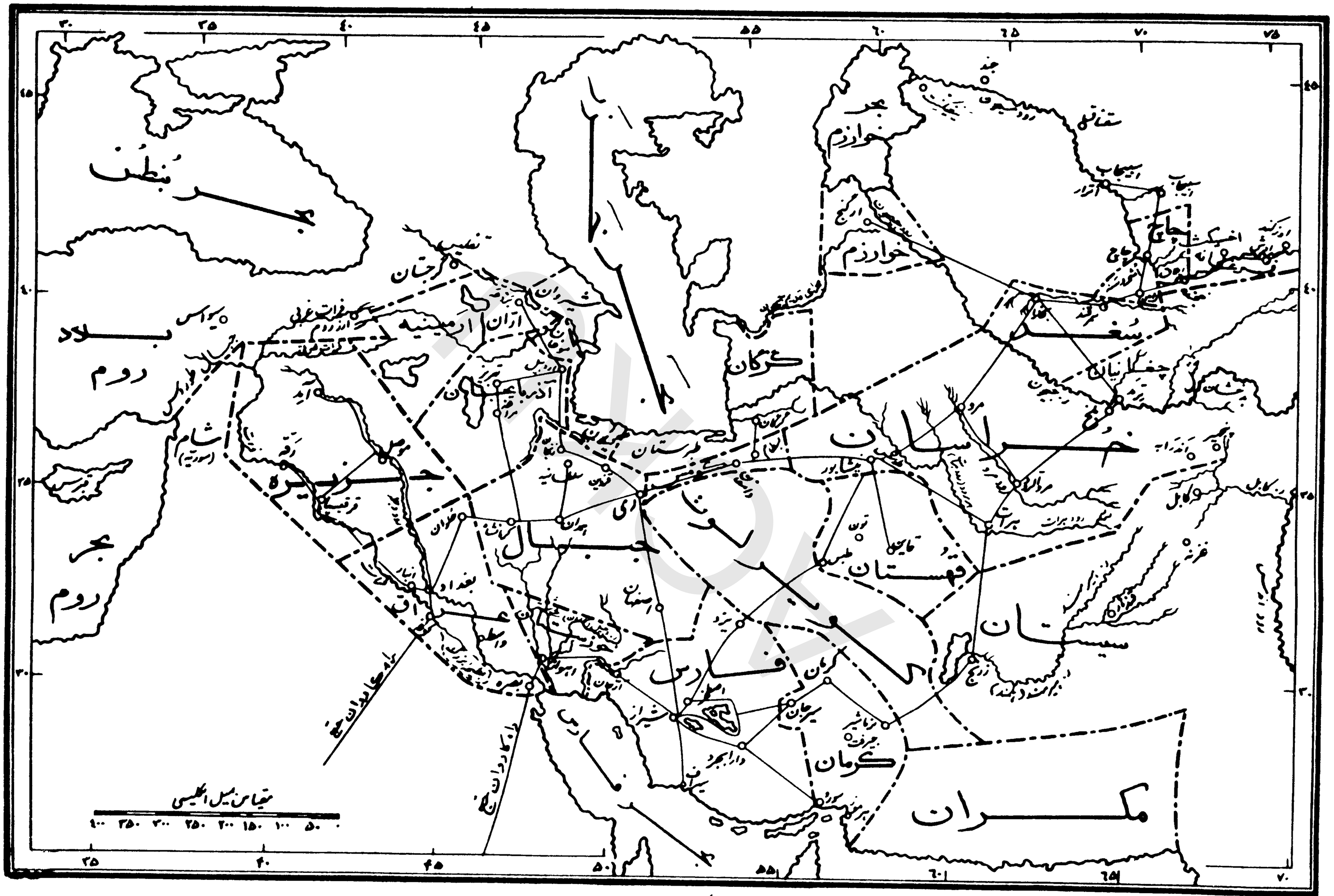


استان های خلافت عباسیان که شاهراههای عمده را نشان میدهد

لفظ خراسان درین دو لندی پشتو شاهد دیگری است:

د خراسان د سحر باده
په جانان وایه په پردیسو سلامونه
(ای باد صبحگاه خراسان به جانان برسان سلامهای مسافرانرا)

پر هندوستان می گل کرلی
پر خراسان و لاړه یم بوی یی را خینه

(گلی در هندوستان کاشته ام در خراسان ایستاده ام بویش می رسد)
چادر نشینان زمانیکه از هند سوی افغانستان کوچ می کنند می گویند:

"خراسان ته ځو" (یعنی خراسان می رویم)

گل محمد مولف "درُ بی بها یا ضابطه میراث" در ستایش امیر عبدالرحمن خان گفته:

په زمین د خراسان کشی پیدا کری ر ب سلطان دی
دده نوم په تمام جهان کشی خپور چه هر چاته عیان دی

در سر زمین خراسان خداوند سلطانی را پیدا کرده که نامش در جهان مشهور وبه هر کس عیان است. گل محمد ساکن مالگیر کناره هیلمند که معاصر زمانشاه ابدالی بود گوید:

گل محمد عاشق طوطی شکری غواری
باری نشته نیشکر په خراسان کشی

(گل محمد عاشق طوطی شکر میخواهد اما نیشکر در خراسان نیست)
(مجله آریانا، سال پنجم، ص ٤)

میر سعید محمد کروخی هروی متخلص به سید متوفی ۱۲۲۲ خود را سید خراسانی خوانده گوید:

ای فتاده از چشمت عالمی به حیرانی
پیچ و تاب گیسویت موجب پریشانی
گر بپرسد از نامم قاصدا بگو ای مه
عاشق دل افگار است سید خراسانی

در اشتهاریکه از طرف دولت عبدالرحمن خان علیه پسر عمویش محمد اسحاق خان انتشار یافته بود در مذمت اسحاق خان آورده است:

ارمنی مادری لقب اسحاق
کرم مرداری دروغ و نفاق
کودنی کور باطن و رسوا
شهره شهر و مسخره آفاق
ای که بودی چو گربه عابد
در سجود و قیام تا اشراق
در خراسان دگر مجال تو نیست
ای خر آسان بگیر راه عراق

سجع مهر امیر محمد افضل خان که در سال ۱۲۸٤ قمری در کابل به تخت امارت نشست این بود:

دو فوج مشرق و مغرب زهم مفصل شد
امیر ملک خراسان محمد افضل شد (۲۹)

گنداسنگه در کتاب خود ( ص ۱۵ چاپ لندن ۱۹۵۹) راجع به احمد شاه درانی از نسخه خطی عبرت نامه علا الدین سال تألیف ۱۸۵٤ چنین نقل قولی دارد که شاهنواز خان در لاهور از صابر شاه پرسید: "برادر احمد شاه چطور است؟" پیر در جواب گفت: "او پادشاه ولایت (و) خراسان است و قصد فتح هندوستان دارد و تو صوبه دار یک محل استی، نوکر و مربوط کس دیگر. چطور این قسم حرف می زنی ؟"

گاهی ماوراالنهر را نیز جزء خراسان خوانده و نوشته اند. ماوراالنهر را خاک چین نیز میگفتند در برابر چین بزرگ. وهرگاه از هردو یاد می کردند چین و ماچین (مهاچین مساوی چین بزرگ) میگفتند. چنانکه فردوسی گوید:

و گر خواند از چین وماچین سوار
بیاید برش نامور صد هزار

شاعر ی حدود و مرزهای ماوراالنهر را چنین منظوم ساخته است:

ماوراءالنهر را ار چار حد آید به بین
چار شهر و هریکی خوشتر ز فردوس برین
اولا شهر بخارا منشأعلم است و فضل
خاک او را فخر باشد بر دیار روم و چین
حضرت شهر سمرقند و مکان سلطنت
در شرف ازشهر ها چون تاج باشد با نگین
بعد از آن ترمذ مکان اولیا و اسخیا
بر کنار رود و آبش غیرت ماء معین
جای عشرت موضع نزهت مقام صوفیان
خطهء شهر خجند آمد از آن بوم و زمین(۳۰)

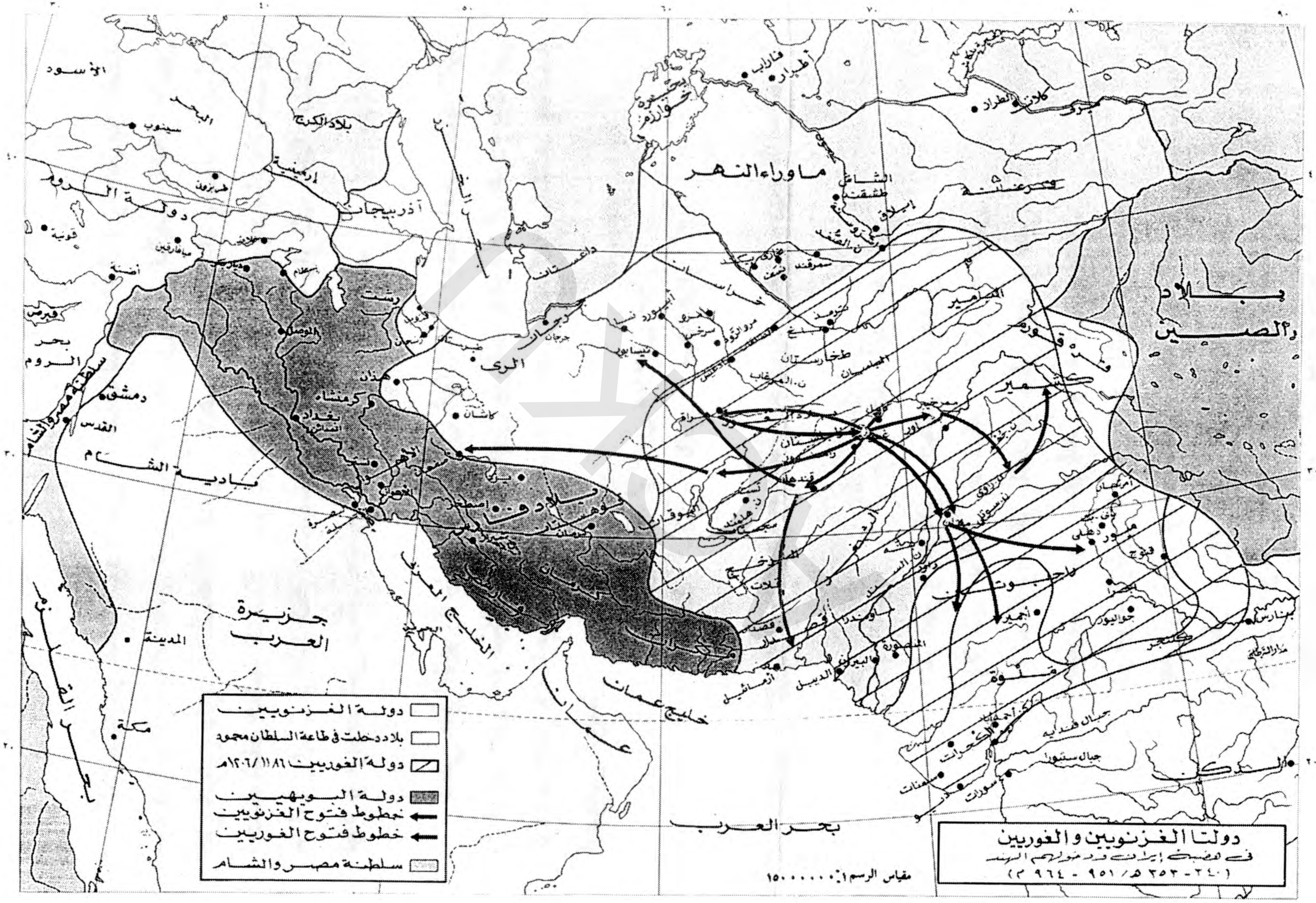
دولة الغزنويين
بلاد دخلت في طاعة السلطان محمود
دولة الغوريين ٥٨١/١١٨٦ - ٦٠٢/١٢٠٦م
دولة البويهيين
خطوط فتوح الغزنويين
خطوط فتوح الغوريين
سلطنة مصر والشام
مقياس الرسم ١: ١٥٠٠٠٠٠٠
دولتا الغزنويين والغوريين
في قصبة إيران وفي شمالي الهند
(٢٤٠ - ٣٥٣ هـ / ٩٥١ - ٩٦٤ م)
ماوراء النهر
بلاد الصين
جزيرة العرب
بحر العرب
بحر الروم
دولة الروم
بلاد الكرج
آذربيجان
أرمينية
بلاد الشام
البادية
خليج عمان
الخليج العربي
بحر الأسود
بحيرة خوارزم
الري
طخارستان
الهند
السند
بلاد قنوج
بلاد الصين

سوزنی سمرقندی رود آمو یا اکسوس قدیم را سرحد خراسان و چین خوانده گوید:

خاک خراسان و خاک مملکت چین
همچو دو پله است آب جیحون شاهین

پشنگ پدر افراسیاب، سر زمین آن سوی جیحون را متعلق به توران اعلام میدارد:

زجیحون و تا ماوراالنهر بر
که جیحون میانجی ست اندرگذر
برو بوم ما بود هنگام شاه
نکردی بران مرز، ایرج نگاه

فردوسی ضمن آشتی خواهی پشنگ از کیقباد مرزهای شمالی و شرقی را روشن میکند:

ز خرگاه تا ماوراءالنهر بر
که جیحون میانستش اندرگذر
برو بوم ما بود هنگام شاه
نکرد اندرین مرز ایرج نگاه
همان بخش ایرج بد ایرانزمین
که از آفریدون بدش آفرین
که از ما نبیند جیحون بخواب
وز ایران نیابند از این سوبه آب
مگر با درود وسلام و پیام
دو کشورشود زین سخن شادکام

رودکی درین شعر قلمرو ماوراالنهر را خراسان خوانده گوید:

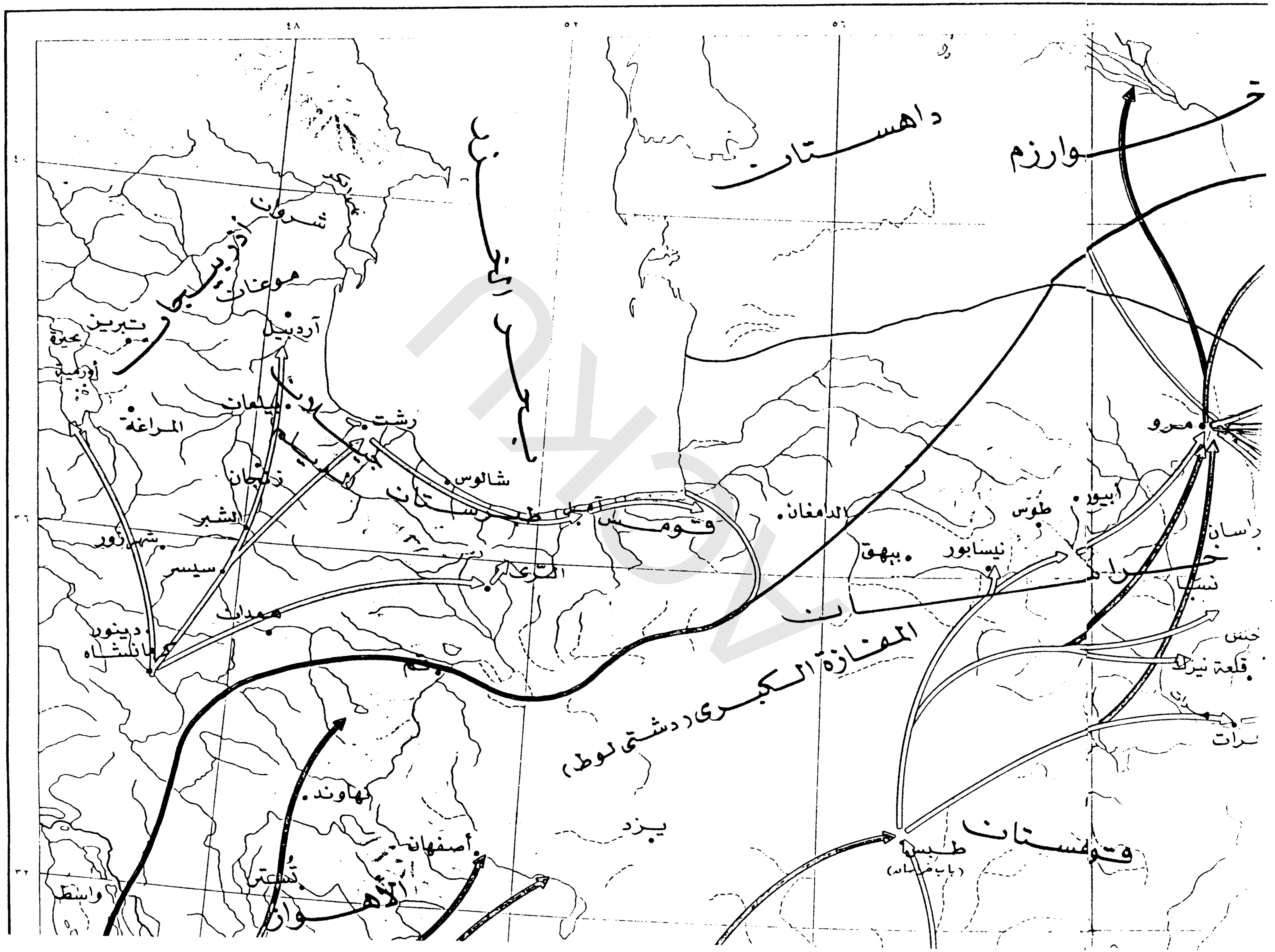
خوارزم
داهستان
مرو
أبيورد
طوس
نيسابور
بيهق
الدامغان
خراسان
نسا
قلعة نيرك
قومس
طبس
(باب خراسان)
قومستان
الري
همدان
سيسر
شهرزور
الشبر
زنجان
شالوس
رشت
آردبيل
شروان
موغان
أذربيجان
تبريز
بحيرة أورمية
المراغة
بيلقان
دينور
كرمانشاه
الجبل
الأهواز
تستر
واسط
أصفهان
نهاوند
يزد
المفازة الكبرى (دشتي لوط)

شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت(*)
شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

اما مختاری غزنوی در قصیده ایکه بمدح نظام الملک علی خطیبی سمرقندی وزیر دولت طغاج خان علاء الدله ارسلانخان محمد سروده ماوراالنهر را جدا از خراسان دانسته است. آنجا گوید:

خدای داد دو ملک تمام را دو نظام
یکی جلال وزیران یکی رضی امام
یکی به خدمت سلجوقیان گذشت عزیز
یکی ز صلت طمغاج خان رسید بکام
همیشه ملک خراسان بران مقوم بود
چنانکه ملک سمر قند ازین گرفت قوام
همه جلال خراسان و ماوراالنهر
ز بو علی به نظام آمد و علی نظام
بدان ستوده همه دوده سحاقی فخر
بدین گرفته همه گوهر خطیبی نام (۳۱)

---

(*) نَوشتن: نوردیدن، طی کردن. چنانچه درین بیت:

ندانی که سعدی مراد از چه یافت؟
نه هامون نَوشت نه دریا شکافت

رودکی اسامی شاهان سامانی را به عنوان شاهان خراسان چنین منظوم ساخته است:

نه کس بدند زآل سامان مذکور
دایم به امارت خراسان مشهور
اسماعیل است و احمدی و نصری
دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور (۳۲)

علاوه بر نامهای آریانا، باکتریا، تخارستان و خراسان کشور عزیزمارا به نامهای کابلستان، زابلستان، گندهارا (*) هم نوشته اند. چنانکه دیدیم علی رئیس در یا سالار ترک در مرآت الممالک کابل را پایتخت زابلستان نوشته، مانند فیضی دکنی در آیین اکبری.

---

(*) داکتر بیلیو گوید که در قرن ششم میلادی، افغانان از گندهارا به قندهار مهاجرت کردند. چون از هجوم ساکانو Seythic ساکنان گندهارا مهاجرت کردند. در کنار هیرمند جاگزین شدند شهری ساختند و پایتخت خود را قندهار نام گذاشتند. مردم آنرا گندهاری می گفتند، دین بودایی داشتند ( طوایف افغانستان هنری بیلیو، ص ۱٦) دائره المعارف اسلامی می نویسد ( ج دوم، ص ۷۱۸) قرن پنجم میلادی وقتیکه هفتالیان گندهارا را گرفتند، گندهاریان کاسه خیرات بودا را که تا کنون در زیارت سلطان ویس بیرون شهر قندهار هست با خود برده بودند. بیلیو در سال ۱۸۷۲ کاسه را دیده بود. ( ص ۱۲) کاسه بزرگی بود که از یک سنگ سیاه ساخته شده بود. دریک زیارت چند صد گام دور تر از شهر کهنه قندهار بود. محتملا همانجاست. در ۱۸۵۷ بین کابل و اباسین دیده بود. اولاف کیرو در ۱۹۵۷ گوید این کاسه که قطر آن دو متر است در موزیم کابل است ( پتهان ص ۷) محمد امین خوگیانی مترجم کتاب تتمه البیان فی التاریخ الافغان سید جمال الدین افغانی در حاشیه کتاب ( ص ۱۱) می نویسد: طوایفی بنام "قند هاریها" در سرحد آزاد مشرقی زندگانی می نمایند که نه از قندهار کوچیده اند ونه آن مقام را دیده اند.

گنـد هـا را کـه بـر وادی کـابل تـا تاکسـیلا اطـلاق میشـد ه، پشـاور و راولپندی را هم در بر میگرفت همان کلمـه ایسـت کـه اقـوام آن نواحـی با خود به الرخج، الرخد، اراکوزیا بردند و کلمه بصورت قندهـار باقی مـاند. قندهار ما یکی از هفت قندهـاری (۳۳) (۳٤) اسـت کـه در روز گـار باستان موجود بوده و ویهند را یکی از مراکز گندهارا نوشته اندکـه شهری بوده کنـار غربـی دریای سند مقابل اتـک کنونـی و الان بر کنار راسـت اباسین (اندوس) یعنی ساحل شمـالی آن به فاصله پنج میل از اتـک قرار دارد، مردمان بومـی هند گویند [ وبهند به معنای بهتر از هنـد اسـت چنانکه وه اندیوشه پوهر (شهر شاپور به از انتاکیه) به مـرور ونـدی شاپور، گندی شا پور شده است.] (۳٥)

چنانکه قبلا ملاحظه کردیم ابوالفرج رونی هزار سال پیش "وبهند" را مرکز "افغانها" خوانده گوید:

موکب منصور او هنوز به موهند [ویهند]
برتن افغان همی تنید ه است، فغان را (۳٦)

جای دیگر آن را کشور افغان خوانده و این نکته از جهتی جالب است که می بینیم آن نواحی از قدیم جزء کشور ما بوده است:

شکسته گشت به تیغ تو لشکر کفار
خراب شد به سپاه تو کشور افغان

رحمان بابا از کشور افغانان چنین یاد میکند:

چه کشور د افغانانو معطر دی
دهر بیت مصرع می زلفی د جانان کری
الهی د خپل حبیب له برکته
دا ساده انشاء رنگینه د رحمان کری

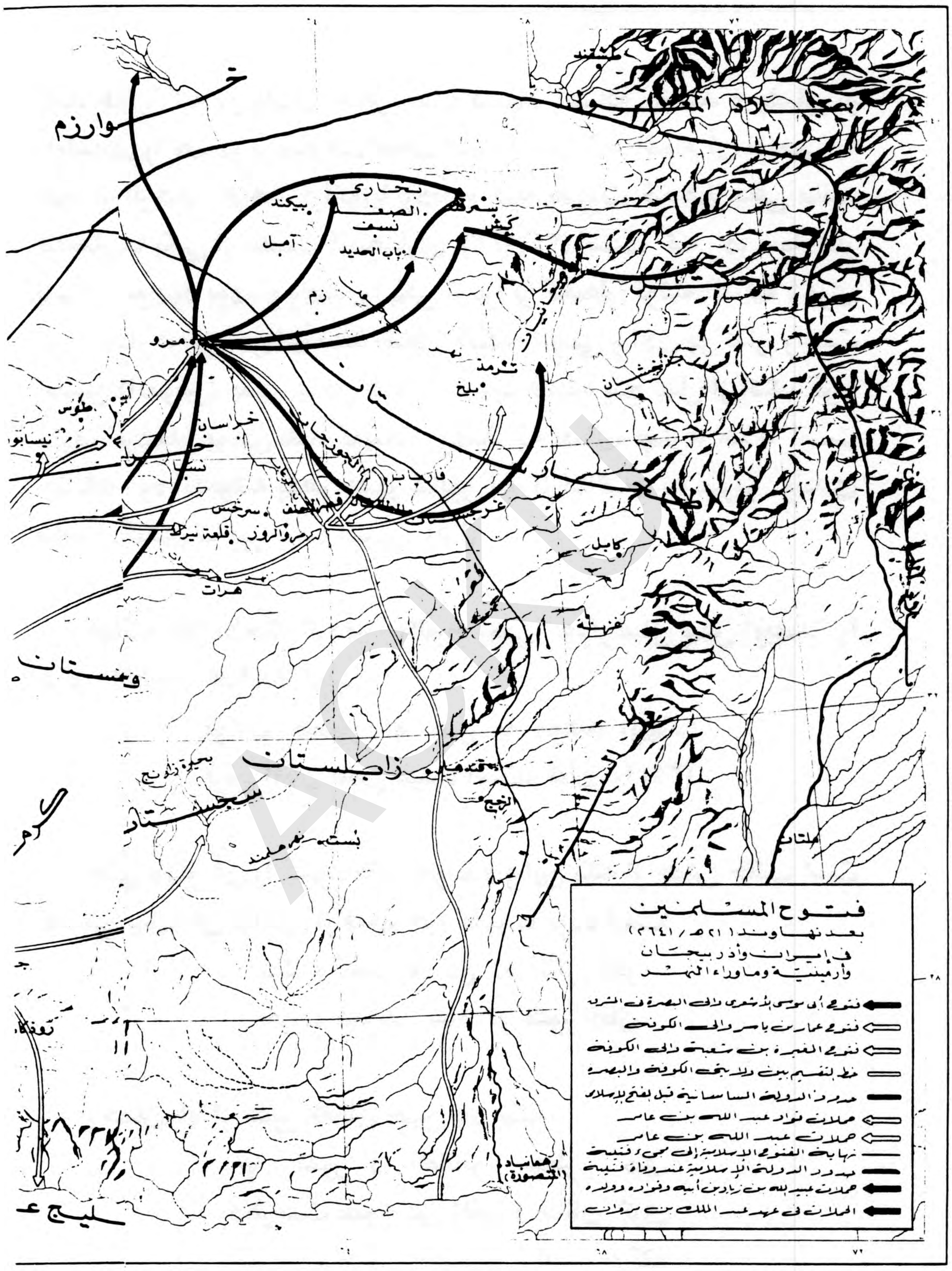
فتوح المسلمين
بعد نهاوند (٢١ هـ / ٦٤١)
في إيران وأذربيجان
وأرمينية وما وراء النهر
فتوح أبي موسى الأشعري والى البصرة في الشرق
فتوح عمار بن ياسر والى الكوفة
فتوح المغيرة بن شعبة والى الكوفة
خط التقسيم بين ولايتي الكوفة والبصرة
حدود الدولة الساسانية قبل الفتح الإسلامي
حملات قواد عبد الله بن عامر
حملات عبد الله بن عامر
نهاية الفتوح الإسلامية إلى حين وفاة قتيبة
حدود الدولة الإسلامية عند وفاة قتيبة
حملات عبيد الله بن زياد بن أبيه وقواده وولده
الحملات في عهد عبد الملك بن مروان
خوارزم
بخارى
بيكند
آمل
باب الحديد
كش
مرو
ترمذ
بلخ
طوس
نيسابور
خراسان
سرخس
قلعة نيرك
مرو الروز
هرات
كابل
غزنة
زابلستان
سجستان
بحيرة زلونج
بست
الزرنج
ملتان
رهمانباد
(المنصورة)
سليج

بیرونی گوید: ویهند کرسی گندهارا بود که در وادی سند است. (۳۷)(۳۸)

وصف شهر های خراسان در زبان دری فراوان رفته است. گویندگان عراق چون خاقانی تاواپسین نفس ارزوی دیدار خراسان را بسر می پروراند. چنانچه این آرزو مندی را طی اشعار خود بطور روشن ابراز داشته و از آنجمله است قصیده معروف او بمطلع:

رهروم مقصد امکان بخراسان یابم
تشنه ام مشرب احسان به خراسان یابم
نزد من کعبه کعبه است خراسان که زشوق
کعبه را مجمره گردان به خراسان یابم

در گندیشاپور اهواز بر سر لوحه سنگ مزار یعقوب لیث لفظ خراسان، عراق وپارس را نخستین بار در شعری خوانده اند:

خلاصه:

از آنجا که سر زمین ما قسمت معظم خراسان باستان را تشکیل میداد و شهر های آبادان و پر نعمت هرات وبلخ از جمله چار شهر خراسان بزرگ و تاریخی، در افغانستان واقع است و همچنین از بابت اینکه ساکنان این مرز و بوم در طول بیش از هزار سال کشور را خراسان و خود را خراسانی گفته و نوشته اند میتوان گفت که در طول دوره اسلامی پیش از اینکه نام افغانستان مرسوم و معمول شود میهن ما خراسان نامیده می شد و ازین رهگذر سهم و نقش ما هم در نهضت های آزادی خواهی، حضارت و تهذیب، ادب و فرهنگ این عهد و این سامان کاملا ثابت و روشن است. تا هست چنین بادا.

## زیر نویسها:

(۱) اکادمی علوم اتحاد شوروی. تاریخ افغانستان، بخش شرقشناسی. مسکو، پروگرس، ۱۹۸۵. ص ٤٠.

(۲) ابواسحق ابراهیم اصطخری. مسالک الممالک، باهتمام ایرج افشار. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٤۷. ص ۲۱٦.

(۳) ریچارد فرای. تاریخ ایران باستان. مونشن، ۱۹۸٤، ص ۳۷۳.

(٤) فخرالدین اسعد گرگانی. ویس و رامین. بتصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤۹. ص ۱۷٦.

(٥) مجله کابل، سال پنجم، شماره ششم، ص ۲.

(٦) تمدن ایرانی. ترجمه دکتر بهنام. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷. ص ۲٥، ۱٥۸.

(۷) ابو عبدالله محمد بن یوسف کاتب خوارزمی، ترجمه حسین خدیو جم. مفاتیح العلوم. تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦۲. ص ۱۱۱

(۸) ارتوکریستن سن. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران، ۱۳٤۲.

(۹) گوینده شعر مولانا تاج الدین پوربهای جامی سخن سرای قرن هفتم است. مراجعه شود به "معجم ما استعجم" بیروت، ج اول، ص ٤۸۹.

(۱۰) شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت حموی رومی بغدادی. معجم البلدان. بیروت، ج. ۲، ص ۳٥٦.

(۱۱) شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت حموی رومی بغدادی. ص ۳٥٦.

(۱۲) عبدالحی بن ضحاک گردیزی. زین الاخبار به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران. ص ۲۲.

(۱۳) تاج الدین پور بها جامی. تاریخ حافظ ابرو، به تصحیح و مقدمه دوروتیا کراولسکی. ۱۹۸۲. ص ۱۳.

(۱٤) عبدالحی حبیبی. افغانستان بعد از اسلام. کابل، انجمن تاریخ، ۱۳٤٥. ص ۱۷۲ وکریستنسن. ایران در زمان ساسانیان. ص ۱۷۹.

(15) D. Krauwulsky. Horasan zur Timuridenxeit nach dem Tarihe Hafez-e-abru (Wiesbaden, 1982)

(۱٦) اکبر جوهر آفتاب چی ( مصنف) تذکرالواقعات. نسخه خطی محفوظ در کتابخانه دیوان هند، لندن. شماره ثبت (٤٦٤٥١)

(۱۷) رنجیت سنگه. ظفر نامه. لاهور، ۱۹۲۸. ص ۳.

(۱۸) خواجه الوالفضل محمد بن حسین بیهقی. تاریخ بیهقی، بکوشش دکتر خطیب رهبر. تهران، انتشارات سعدی، ۱۳٦۸. ج ۱، ص ۲٦۲.

(۱۹) عزیزالدین وکیلی پوپلزایی. تاریخ خرقه شریفه قندهار. چاپ دوم. کابل، مرکز تحقیقات اسلامی، ۱۳٦۷. ص ۳٦.

(۲۰) عزیز الدین وکیلی پوپلزایی . تیمور شاه درانی. کابل، انجمن تاریخ، ۱۳٤٦. ص ٥٤.

(۲۱) ابی زید احمد بن سهل البلخی و المطهر بن طاهر المقدسی. البدء و التاریخ المنسوب بابی زید احمد بن سهل البلخی و هوالمطهر بن طاهر المقدسی. پاریس، ۱۹۱۹. ج ٤، ص ۷۹.

(۲۲) ابن بطوطه. سفر نامه ابن بطوطه. کابل، ۱۳۳٥. ص ۲، ٤٦۲.

(۲۳) لسترنج. دیباچه جغرافیای تاریخی سر زمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦٤. ص ۲.

(۲٤) دکتر سید محدوم رهین. گله از دوستی، مجله آریانا، شماره سیصد و نوزدهم (۱۳٤٥) ص ۳۳.

(۲٥) حمدالله مستوفی قزوینی. نزهت القلوب، به سیعی و اهتمام گای لسترنج. لیدن، بریل، ۱۹۱۳. ص ٤۷.

(۲٦) لسترنج. دیباچه جغرافیای تاریخی سر زمینهای خلافت شرقی. ص ٦.

(۲۷) لسترنج. دیباچه جغرافیای تاریخی سر زمینهای خلافت شرق. ص ۲٦.

(۲۸) منهاج السراج حوزجانی. طبقات ناصری. کابل. ج ۲، ص ٦۱.

(۲۹) جغرافیای تاریخی سر زمینهای خلافت شرقی. تهران، ص ٤۰۸. و احمد رنجبر.خراسان بزرگ. تهران، امیر کبیر، ۱۳٦۳.

(۳۰) محمد انور نیر. مسکوکات. مجله آریانا، شماره سیصد و سی و دوم (۱۳٥۹) ص ٤۸.

(۳۱) جلال الدین همایی. مقدمه دیوان عثمان مختاری. تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦۱. مختاری نامه، ص ۱۹۹.

(۳۲) حافظ تنیش ابن مسیر محمد بخاری. شرفنامه شاهی. چاپ عکسی. ص ۲۰۰.

(۳۳) تذکره دولتشاه سمر قندی. ص ۳۳.

(34) Warwick Ball. "The seven Quandahars" (The name of Qandahar in Islamic sources.) South Asian Studies. (1988) P. 115-142.

(35) M.K. Dhavalikar. "The Qandahar of the Deccan" South Asian Studies. Vol. 6(1990) P. 227.

(۳٦) ابوالفرج رونی. دیوان ابوالفرج رونی. تاشکند، چایکن، ۱۳۰٤. ص ۲.

(37) Alberuni. Alberunis India. London, Sachau, 1888. Vol. 1, P. 20

(۳۸) تقویم البلدان. ص ۳۵۷، به حواله قانون مسعودی، حاشیه طبقات ناصری.

(۳۹) ابن خلکان بنقل از ابو الوفای فارسی نوشته است که این دو بیت بر سنگ گور یعقوب لیث صفاری نوشته بوده است و همچنین دو بیت شعر عربی که درست ترجمه همین دو شعر پارسی است یا این دو شعر پارسی ترجمه آن دو بیت عربی است:

بگرفتم این خراسان با ملک پارس یکسان
ملک عراق یکسر از من نبود رسته
بدرود باد گیتی با بوی نو بهاران
یعقوب لیث گویی در روی نبد نشسته

دو بیت عربی:

خراسان احویها و اکناف فارس
و ما کنت عن ملک العراق بآیس
سلام علی الدنیا و طیب نسیمها
کان لم یکن یعقوب فیها بجالس

بخش سوم :

# افغانستان

## روه:

"روه" نام دیگر بخشی از سر زمین ماست که بنابر اطلاق جزء بر کل بمعنای گسترده ووسیع بکار رفته است. چنانکه بدایونی گوید: "روه" عبارت از افغانستان است. ( ۱)

مونت استوارت الفنستون (Mount Stuart Elphenstone) در کتاب (An account of the kingdom of Cabul) خود گوید: در برخی از کتابهای انگلیسی کشور افغانان را "روه" نامیده اند (*) که در زبان پنجابی بمعنای کوه است و برخی از افغانان از طریق کتابهاییکه درهند نگاشته شده باین نام آشنا شده اند... (۲)

صاحب تاریخ داودی در ذکر احوال فرید بن حسن که شیر شاه خطاب او [است] نگاشته: در اکبر شاهی [تحفه اکبر شاهی یا تاریخ شیرشاهی] می آورد: نام او فرید و نام پدرش حسن سور است و حسن سور

---

(*) از آنجمله کتاب گلشن روه، اثر معروف کپتان راورتی است. طبع سیتون آستین شهر هرتفرد. ۱۸٦۰ (یوه مجموعه دگلو نثرونظم په ژبه دپشتو.) در مخزن افغانی ج اول ص ۱۲۰ - ۱۲۹ و همچنین خلاصة الانساب حافظ رحمت خان ( سال تألیف ۱۱۸٤) ص ۱۹ آمده است که: حجاج سقافی [ ثقفی ] روه را به افغانان داد وآنرا روهیله نام کرد. (۳)

( ادامه در در ص ۱۰٦)

از طائفه افغانان سور است. وقتیکه سلطان بهلول به سلطنت رسید از ولایت روه که مسکن افاغنه است افغانان بسیار طلب داشت... باز در همان صفحه می گوید: "در زمان سلطنت بهلول ابراهیم نام جد او "فرید" از روه به هندوستان آمد..." (٥)

اشرف خان هجری در تاریخ وفات پدرش خوشحال خان ختک مرثیه ای دارد و در آن پدر خود را میر روه و شاه ختک خطاب کرده است:

رفت آن میر روه شاه ختک
که بخوبی امیر افغان بود
بلکه افغان همه چون تن بوده
اندرون او برتبه جان بود

---

( ادامه زیرنویس ص ۱۰٥)

غنچه روه: گرامر زبان پشتو است که نوشته شده بفارسی توسط مولانا نورمحمد افغان (۱۲۸۰ ق) چمن چمن گلهای حمد و ثنا که مرغان سدره نشین از تماشای آب و رنگ بهار پرورش برنگ بلبل گل مست در شور و افغان آیند. (٤)

فارسی نویس هندی نوال پسر هیرلعل در سال ۱۱٥٦ هجری (۱۷٥٦ م) کتاب "تواریخ احمد خانی" را بنظم کشید،که شرح جنگ های احمد خان بنگش از روسای روهیله است. (تاریخ ادبیات هرمان اته Hermann Ethe ترجمه دکتر شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٥۱، ص ٦٥.) یکی دیگر از بزرگ مردان روهیله نجیب الدوله نجیب خان روهیلی عمر خیل یوسفزی بود که پس از اطاعت و بیعت به احمد شاه درانی امیر الامرای هند گردید و در بسا مغازی شرکت جست. وفاتش در ۱۱۸٦ هجری مطابق ۱۷۷۰ م اتفاق افتاده است. حافظ رحمت خان مؤلف خلاصه الانساب ( سال تألیف ۱۱۸٤) و نواب محبت خان ومؤلف ریاض المحبت از نوابان دانشمند روهیله بوده اند.

ماه و تاریخ وفات او جستم
خردم زین قِبَل سخن ران بود
روز آدینه از ربیع دویم
بیست و هشتم اوان آذان بود
سال هجران او اگر خواهی
موطن خیر و مجدو احسان بود

نواب علی محمد مؤسس ریاست نشینی روهیلکند شاعر توانای پشتو وقتی از دنیا رفت ( سال ۱۱٦۲) کاظم شیدا در رثای او گفت:

طبل رحلت زد سوی ملک بقا
تا علی محمد نواب نامدار
ریخت شبنم از سرشک عندلیب
گل گریبان می درد بی اختیار
کرد زین غم کشور هندوستان
چشم خودگنگ و جمن لیل ونهار
از بلاد هند تا مسکون روه
نیست افغان را ورای گریه کار(٦)

(گنگ و جمن = گنگا و جمنا)

جای دیگر گوید:

چه دهند ادایی و کری په ما چاری
زه شیدا په زره ساده د روه افغان یم

باز گوید:

په زره می گرزی د غرونو څوکی
حملی دبازو د زرکو کوکی
و وایه حه کا د روه نسیمه
گیرا منگولی زیبا مشو کی

بیاد قلل کوهسار روه، حمله بازان و فریاد های کبکان آن می افتم. ای نسیم روه آن چنگالهای گیرا و نول های زیبا چه حال دارند ؟

اشرف هجری گوید:

قاصدان له روهه نه راځی مدت شو
سلام باد را رسوی منت یی تم دی

(مدتی شد که از ره قاصد نیامد ممنون باد صبایم که سلام [یاران] آنجا را بمن میرساند.)(۷)

بازاشرف هجری گوید:

د زره بازیی تل د روه په ځمکه گرزی
که هجری په دکن ناست خالی بدن دی

هرچند که هجری در دکن نشسته است، شهباز دلش به سر زمین روه درپرواز است. کاظم شیدا جد خود خوشحال خان را استاد شاعران روه خوانده گوید:

خان استاد دتمام روه دی
بل استاد د دی گروه دی

(خوشحال خان ختک استاد تمام روه و استاد این گروه [شعرا] است)(۸)

خوشحال خان ختک در شعر دری "روهی" گاهی هم "کوهی" (*) تخلص میکرد:

چه شرابیست اینکه روهی را
بیکی جرعه بیخبر کردی (۹)

ویا:

روهی و جورمهوشان درد وبلای عاشقی
لذت درد یافته، یاد دوا نمیکند

ویا:

روهیا یوسف عهدست نگارتو ولی
نیست آگه ز درد دل یعقوبی تو

یا:

کوهی اگر زمانه فرستد هزار غم
از غم چه غم چو رطل گران را بیا فرید

---

(*) نظیر علیشیر نوایی وزیر نامدار و دانشمند هرات که در اشعار ترکی "نوایی" و درشعردری "فانی" تخلص میکرد.

ویا:

روی زرد و آه سرد و چشم تر
عشق کوهی را چنین بیمار کرد

حدود روه را فرشته چنین آورده است: عرض و طول مملکت روه از سواد بجور تا قصبه سوی، از توابع بهکر و از حسن ابدال تا کابل و قندهار است و هرچه در آن میانست آنرا "روه" گویند.(۱۰)

روه لفظ هندی وبمعنای کوه است. چنانچه در قدیم زمانیکه اصطلاح جغرافیایی "جبال" را بکار می بردند مرادشان سر زمین "غور" و "غرشستان" بودو شار های آنجا را نیز ملک الجبال می گفتند.(*) یعنی گرشاه بنابر روایات سامی نخستین بشر حضرت آدم بوده است اما بروایت اساطیری آریایها نخستین انسانی که آفریده شد گیو مرث (زنده میرا) بود که اولین پادشاه بود و لقبش از بابتی که در کوه می زیست گرشاه بود. چنانکه مسعودی مروزی شاعر قرن سوم و نخستین سراینده شاهنامه گوید:

نخستین گیو مرث آمد بشاهی
بگیتی در گرفتش پیش گاهی
چو سی سالی بگیتی پادشا بود
کی فرمانش بهر جایی روا بود

---

(*) لقب امرا و شاهان غر شستان بود. چنانکه معزی گوید:

شار غرجستان اگر باید نسیم همتش
خاک آن بقعت کند چو زر مشت افشار شار

منو چهری گوید:

پیش از همه شاهان است در ماضی و مستقبل
پیش از همه شیرانست در شیری و در شاری

فردوسی گفته است:

نخستین خدیوی که لشکر گشود
سر پادشاهان گیو مرث بود

عبدالواسع جبلی شاعر قرن ششم بهمین مناسبت خود را جبلی غرجستانی خوانده است. سر زمین باشندگان "روه" را روهیلکند می گفتند یعنی مرکز و مسکن روهیله. پسوند کهند یا کند در هندی هم بمعنای جای و سر زمین است. اولف کیرو Olaf Caroe مؤلف کتاب پتانها (The Pathans) روه را نام پنجابی کوههای سلیمان خوانده است. (۱۱) چارلز همیلتن در کتاب The Rohella Afghan موقعیت روهیلکند رادر کنار شرقی گنگا بین سر زمین اُوَده و کوههای کمایون داده است. اساس سلطنت روهیلکند را داود خان گذاشت. علی محمد خان آنرا استوار ساخت و حافظ رحمت خان استحکام بخشید و آباد کرد. (تاریخ حیات حافظ رحمت خان، ص ۲۵۹) ( نسخه خطی کتابخانه بریتانیا).

زمانشاه در مکتوبی که عنوانی رشید پادشا نوشته و متن آن در مجلهٔ آریانا شماره حمل ۱۳۴۳ منتشر شده در دو جای از قلمرو درانی بنام مملکت افغانیه و ولایت افغانیه یاد میکند اما از روه نام نمی برد: "... از شفقت روز افزون شهریار ی سر بلند و بر اهل فقر پر تو انداز و سایه آگند، در دنیا و عقبی نیکنام و آبرومند بوده باشند بمنه و جوده. بعد از تبلیغ دعا: مشهود رای عالی میدارد که این نیازمند درگاه الله بعد از فوت پدر بمسند شهریاری نشستم و مملکت افغانیه را که خراسان و بعض هندوستان تا کشمیر و لاهور وسند وملتان وشکار پورتا کناربحراعظم و قندهار و بلخ تا لب دریای جیحون حدود بخارا و دارالسلطنه هرات و تا حدود ملک عجم و غیره و غیره که شرح آن موجب تطویل است مسخر نمودم. دایم به هندوستان

به جهاد می رفتم... در سطور بعد گوید: چون ولایت افغانیه است، رفتنم میسر نیست و در مملکت قزلباش اوباش بودن مصلحت نیست. امید چنان است که چند وقت در جوار عافیت حضرت ظل اللهی که مرجع خاص و عام است سکنا گیرم با اهل و عیال..."

## پشتونخوا:

یکی از نامهای کشور ما را پشتونخوا دانسته اند. الفنستون از قول دکتر لیدن Leyden چنین نقل میکند: من کار برد نام پشتونخوا Pooshtoon Khau را جایی ندیده ام. گاهی هم کلمه "سرحد" یاد میشده است. (۱۲)

این نکته را باید در نظر داشت که لفظ سرحد بطور علم سرحد آزاد، یاغستان، سلیمانیه و اد سال ۱۹٤۷ به بعدکلمه پشتو نستان نام هایست که پس از مهاجمه انگلیس بمیان آمده است. در ملحقات شاهنامه "مرز افغان" بمعنای کشور افغان بکار رفته:

همه مرز افغان بهم برزنم
بدین دژ زکین آتش اندرزنم

بزعم بعضی از دانشمندان قدیمترین جاییکه کلمه افغان ذکر یافته کتاب مهاباراتا Mahabarata رز منامه هند است که در حدود یک هزار و دوصد سال پیش از مسیح بزبان سنسکریت تألیف شده. درین اثر حماسی از سوار و سوارکاران گندهارا بنام های سوکه Svaka و اسوه گنه Asvagana نام برده شده است. این دو کلمه هم بمعنای قوم پرورش دهنده اسبان و هم سر زمین بکار رفته که برخی از دانشمندان وجه اشتقاق افغان را از آن میدانند.

در کتاب عجائب المخلوقات از "حد افغان" چنین یاد کرده است: در حد افغانیان در جنگل غور درختی است که حجم آن یازده ارس است، آنرا درخت برهمن گویند و افغانان آنرا سجده کنند.(۱۳)

الفنستن در کتاب افغانان گوید: نامی که توسط ساکنان سر زمین بر تمام کشور اطلاق می شود خراسان است. اما واضح است که بکار بردن این نام درست نیست. زیرا از یکسو تمام سر زمین افغانان در محدوده خراسان داخل نیست و از سوی دیگر در بخش مهمی از آن ایالت افغانان ساکن نیستند. (۱٤) این شعر هم در دیوانهای خطی احمد شاه بابا دیده نشده است:

د دهلی تخت هیرومه چه را یاد کرم
ز ماد شکلی پشتونخواد غروسرونه

اما باستناد این شعر خوشحال خان ختک، پیر محمد کاکر و دیگران میتوان گفت لفظ پشتونخوا (*)نیز نام بخشی از آب و خاک ما بوده و شاید توسعاً بر تمام سر زمین هم اطلاق شده باشد:

توره توله پشتونخواپر ځای میشته ده
چه یو زه دی زمانی پکی منصورکرم

پیر محمد کاکر لفظ پشتونخوا را درین شعر بکار برده است:

لکه شعر دی د ده په پشتو نخواکی
بل به لژ وی په دا وخت د افغان شعر

---

(*) دار مستتر کتابی دارد بنام دپشتونخوا هار او بهار. پاریس ۱۸۸۹.

# افغانستان:

کلمه افغانستان به عنوان مسکن اصلی افغانان در تاریخ کشور ما ریشه و پیشینه دراز دارد. اما بعنوان واحد سیاسی از قرن نزدهم میلادی متداول شده است.کلمه افغانستان را نخستین بار در تاریخ نامه هرات تألیف سیف بن محمد یعقوب الهروی ( اوایل قرن هفتم هجری) می بینیم. درین کتاب ۳۵ بار کلمه "افغانستان" و دو بار "اوغانستان" بکار رفته است. اما برای یک محدوده کوچک. از آنجمله در صفحه ( ۱٦۹) گوید: "شهر هرات و توابع آن چون جام وبا خرز و کوه سویه و خره و خوشنج و درزآب و تولک و غور و فیروزکوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب و مرحق تا آب آموی و اسفزار و فراه و سجستان و تگین آباد و کابل و تیرا و سیستان و افغانستان تا شط سند و حد هند فرستادیم..." (۱۵)

معین الدین محمد زمچی اسفزاری دانشمند قرن نهم آنرا با مضاف های مانند "دیار افغانستان" (۱٦) "ولایت افغانستان" (۱۷) و "افغانستان" (۱۸) آورده است و از آنجمله است: امرا گفتند که اسفزار و فراه و سجستان تا حدود افغانستان از توابع هرات است... (۱۹) باز در صفحه ( ٤٦٤) گوید: محمد خدابنده الجایتو امر کرد که... کشور هرات با ولایات آن از دریای آمو تا شرقی ترین نقطه افغانستان بوی [غیاث الدین] داده شود. در تزک منسوب به تیمور کورگان آمده(*): وکنکاش

---

(*) ملفوظات تیموری را ابوطالب الحسینی العارصی از اصل چغتایی نقل وبه شاهجهان تقدیم کرد. در اصالت این کتاب تردید است.

( ادامه در ص ۱۱۵)

دیگرکه در تسخیر ممالک سیستان و قند هارو افغانستان کردم... مولاناکمال الدین عبدالرزاق سمر قندی هروی در مطلع سعدین و مجمع بحرین این سر زمین را بخشی از قلمرو تیموریان هرات دانسته گوید: ذکر توجه امیر تیمور کورگان به سیستان، قندهار و افغانستان... (۲۰) ویا: موکب همایون از جیحون عبور نموده ولایت قندهار و کابل و غزنین تا کنار آب سند و افغانستان که در زمان حضرت صاحبقران... (۲۱) بابر که در قرن نهم می زیسته چندین بار نام افغانستان را در تزک خود با همان محدوده جغرافیایی بکار برده است.(۲۲)

یکی از نمونه های آن اینست: ولایت کابل از اقلیم چهارم است در میان معموره واقع شده، شرقی آن لمقانات و پرشاور و کاشغر و بعضی از ولایات هند است. غربی آن کهستان است. کرنور و غور در آن کوهستانها ست. شمالی او ولایت قندوز و اندراب است. کوه هندوکش در میان است، جنوبی آن فرمل، تغز و بنو و افغانستان است. (۲۳) سلطان محمد درانی مؤلف تاریخ سلطانی، افغانستان را بین هندوستان و ایران و ترکستان میداند. جهانگیر در جهانگیر نامه در فصولی که بقلم خود نوشته از افغان و افغانان ذکری دارد ولی نام افغانستان را بکار نبرده است. در بخشهایی از

---

( ادامه زیر نویس ص ۱۱٤)

شاهجهان محمد افضل بخاری را مامور ساخت تا این خاطرات راکه از آن ناراضی بود بکمک ظفرنامه تکمیل کند. تزکات تیمور لاحقه ایست برین کتاب. واقعات یا تزک بابر خاطرات واقعی بابر است که بزبان ترکی چغتایی نوشته بود ابتدا توسط شیخ زین الدین خوافی متخلص به وفایی معاصر بابر بفارسی نقل شد بعد میرزا پاینده حسن غزنوی و محمد قلی مغول حصاری آنرا ترجمه نمودند و برای آخرین بار عبدالرحیم خان خانان بامر اکبر شاه آنرا دوباره به فارسی کرد. دو ظفر نامه داریم یکی ظفرنامه نظام شامی و دیگری ظفرنامه شرف الدین علی یزدی.

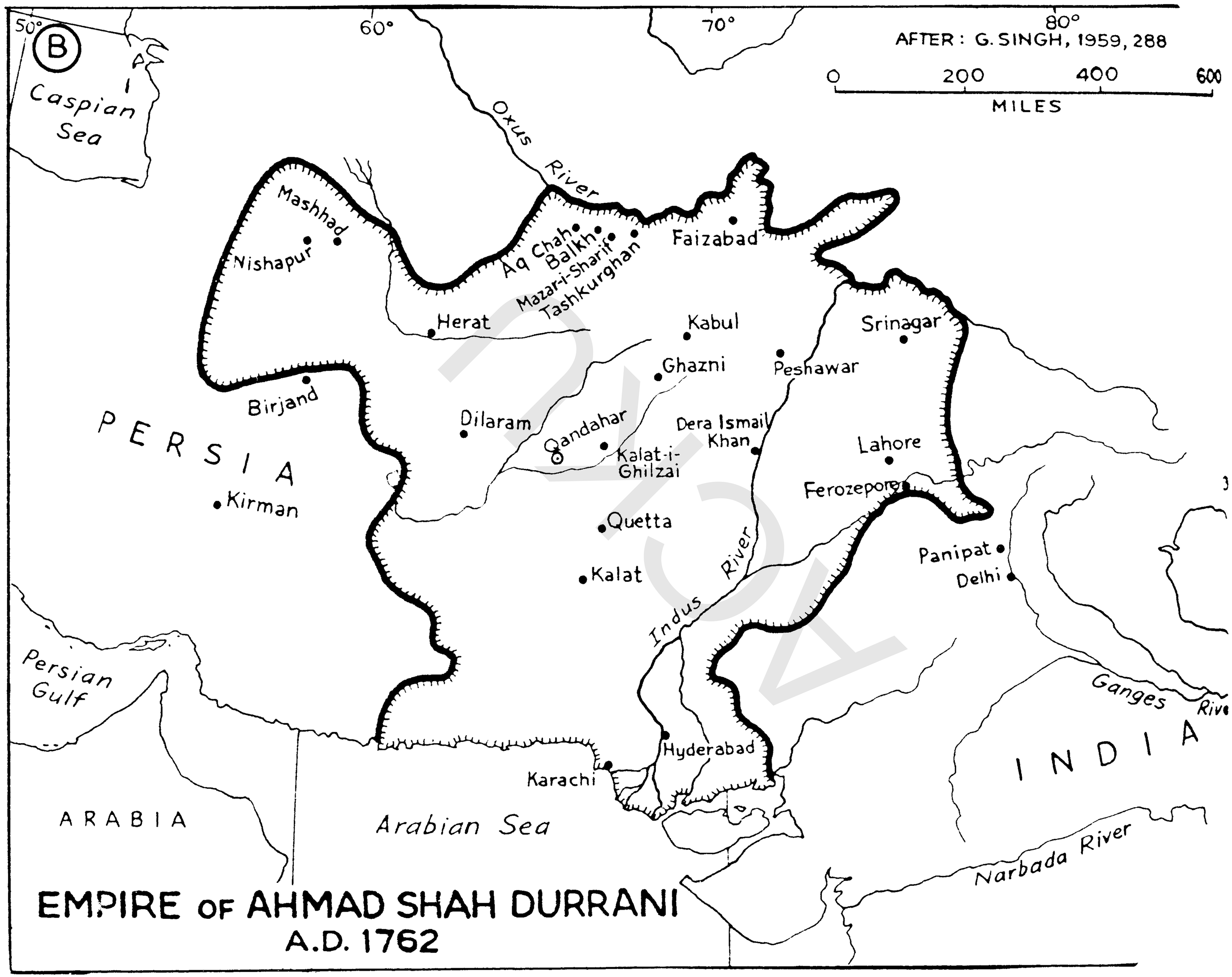


EMPIRE OF AHMAD SHAH DURRANI
A.D. 1762

جهانگیر نامه که بقلم خواجه ابوالحسن یکی از مترسلان در بار او نگاشته شده در دو جا لفظ افغانستان را بکار برده است از آنجمله است: "شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت زمین بوس در یافت او از تربیت یافتهای حضرت عرش آستانی است و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته شمشیرهای نمایان زده بمناصب عالی و مراتب بلند ترقی تصاعد نموده مدتها خدمت قندهار داشت تا بود به شوکت و اقتدار بسر برد. درین والا بخطاب خان دوران و صاحب صوبه گی کابل و ضبط افغانستان سر فراز گشت. (۲٤)

مؤلف مآثر الامرا که معاصر احمد شاه درانی است ذکر از افغانستان دارد. جاییکه آورده است: شاه بیگ خان حسب حکم در سنه ۱۰۱٦ از قند هار به کابل رسید ملازمت جنت مکانی در یافت وبه منصب پنجهزار ی و خطاب خان دوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان مباهی گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت. (۲٥)

در عصر سلطان محمد تغلق یکی از افغانان بنام ملک شاهو لودی در سنه ۷۳٥ هجری ملک بهزاد حکمران ملتان را کشت و بعد از آن شاهو از بلغاک دست بداشت. توجه کرد و ملتان را ترک داد و بافغانان خود افغانستان رفت... (۲٦) صاحب لطائف معنوی و حقایق المثنوی عبداللطیف بن عبدالله عباسی که در آغاز قرن یازدهم می زیست و کتاب مثنوی را بر روی هشتاد نسخه خطی تصحیح و مقابله نموده است گوید که آغاز این کار را در قریه آهن پوشان تیرای افغانستان کرده و از سال ۱۰۳۸ تا ۱۰٤۲ به مقابله و شرح حدیقه پرداخته ام. محمود بن امیر ولی کتابدار ندر محمد خان کتاب بحر الاسرار فی مناقب الاخیار را در سال ۱۰٤٥ هجری در شش جلد و یک مقدمه نوشته است که از آنجمله مقدمه و دورکن اخیر (یعنی سوم و چهارم) از مجلد نخستین در تاشکند بشماره (۱۳۷٥) محفوظ است. و رکن چهارم از دفتر ششم در دیوان هند لندن بشماره ( ٥۷٥) قید است.

درین کتاب پر ارزش مطالب بسیار ارزنده ای در باره تاریخ و فرهنگ مادرج است. در نسخه لندن در صفحه ۲۳۵ می خوانیم:... بضرورت متوجه کابل گردید تا از راه غزنی و افغانستان به قندهار رفته خدمتی که به سر انجام مامور بود، به تقدیم رسانیده آید... صاحب تاریخ فرشته می نویسد:... القصه مسلمانان افغان به زراعت و تحصیل مایه معاش مشغول گشتند و خداوند اسب و گاو و گوسفند بسیار شده با مسلمانانی که همراه محمد قاسم از ره ملتان آمده ساکن آنجا شده بودند رابطه آشنایی و آمد و شد به هم رسانیدند و در سنه ۱٤۳ چون اولاد ایشان بسیار شد از کوهستان بر آمده مواضع معموره هندوستان را مثل "کرناج" و "پیشاور" و "شنوران" متصرف گردیدند و راجه لاهور که با راجه اجمیر خویشی داشت قصد دفع فتنه ایشان نموده یکی از امرای خود را با دو هزار سوار و پنج هزار پیاده در نهایت استعداد بر سر افغانان سر کش گسیل نمود. درین دفعه خلج و غور و مردم کابل که به حلیه اسلام مزین بودند امداد ایشان برذمه همت خود فرض شمرده چهار هزار کس به مدد آمدند و ایشان مستظهر شده علم مقاومت افراشتند و در مدت پنج ماه هفتاد جنگ با کفار کرده و در اکثر محاربات غالب شدند. درین اثنا چون سپاه سرما بر سر کفار تاخته ایشان را عاجز و زبون گردانید. همه دست از جنگ باز داشته مراجعت کردند... مردم کابل و خلج به جا و مقام خود رفته هرکه از ایشان می پرسید که احوال مسلمانان کوهستان به کجا رسید و چه صورت پیدا کرد ایشان جواب می دادند که کوهستان مگویید، افغانستان بگویید که به جز افغان و غوغا در آنجا چیزی دیگری نیست. ظاهرا بدین سبب مردم به زبان خود امکنه ایشان را افغانستان ووجود ایشان را افغان می خوانند. (۲۷)

نظریه سلیمانی بودن افغانها که در قدیمترین تواریخ مانند تاریخ خانجهان یا مخزن افغانی تألیف خواجه نعمت الله هروی بن خواجه حبیب الله (سال تألیف ۱۰۱۸ هجری) درج است تا اوایل این قرن

طرفداران فراوان داشت. (۲۸) با رواج و گسترش علوم بویژه زبان شناسی وبسا ملاحظات دیگر این نکته ثابت شد که افغانها از نژاد آریایی استند وبا اسباط یهودیان نسبتی ندارند. سید جمال الدین افغانی نیز در کتاب "تتمه البیان فی تاریخ الافغان" که در ۱۹۰۱ بچاپ رسانیده با اثبات عدم مشابهت زبان پشتو با عبری این نظر را مردود دانسته است. جالب اینست که احمد شاه باین نکته اذعان داشته و زمانشاه در پایان عرض حالش به سلطان عثمانی لفظ سلیمانی را بعد از نام خود آورده است. مطلبی که از اخبار شمس النهار کابل نقل شده نشان میدهد که امیر شیر علی خان و امرایش نیز برین عقیده بوده اند. درشماره دوم سال دوم مجله کابل (۱۳۱۱ هجری برابر با ۱۹۳۲ م) می خوانیم: از وقایع تاریخی چیزیکه جلب توجه سردار احمد شاه خان وزیر در بار افغانستان را در حجاز کرده بود عمارت "حاجی خانه افغان" بود یعنی کتیبه ایست که در حاجی خانه قدیم معروف به رباط سلیمانی واقع در مکه معظمه بوده است و یادی از کارنامه های شاندار پادشاه معروف افغانستان اعلیحضرت احمد شاه غازی میدهد. این کتیبه در اثر مساعی عالیقدر جلالتمآب وزیر صاحب در بار از خرابه های رباط سلیمانی که وقتی بهترین آسایشگاه حجاج افغانستان در ارض حجاز بوده و ۱۸۱ سال پیشتر تعمیر گردیده ( ۱۱۷۰ هجری) بدست آمده است. کابل مناسب میداند منقورات آن کتیبه تاریخی را در ینجا عیناً نقل وبیان می نماید:

گشاده باد به دولت همیشه این درگاه
بحق اشهد ان لا اله الا الله

حسب الامر مقدس امر و مقرر شد که بر سر سنگ در کاروانسرای که در کعبه معظمه زادالله شرفا و تعظیما ساخته میشود بنویسند که: چون جماعه سلیمانی که عبارت از جماعه افغانی بوده باشد در مکه معظمه زادهاالله

شرفا و تعظیما محل سکونت را نداشتند و بخصوص چگونگی آن بعرض اقدس رسید بنابر دعای خیر جهۀ ذات با برکات شاهنشاه درانی نورزایی خلدالله ملکه و سلطانه در بلده مقدس معلی فرمودند که جهه جماعۀ سلیمانی چه درانی و غیر درانی، هر افغانی که در آنجا وارد گردد در کاروانسرا که ساخته می شود فرود آید و بحسب قسمت الی هر وقتیکه در حجره های کاروانسرای مزبور ساکن باشند احدی با ایشان رجوعی نداشته بعلت وجه کرایه مزاحمت نرساند بنابران عالیجاه حاجی الحرمین الشریفین حاجی محراب دیندارخان درانی نورزایی و حاجی الحرمین الشریفین حاجی عبدالکریم خان درانی بارکزایی را مامور ساختن کاروانسرای در آن بلده مقرر ومامور فرمودیم وبا اهتمام ایشان با تمام رسیده است و هرکس از جماعه سلیمانی چه درانی و غیر درانی که افغان بوده باشد وارد آنجا گردید در حجره کاروانسرای مزبور ساکن شود تا مادامی که در آنجا باشد هیچکس بعلت کرایه ازو چیزی نگیرد تا که این ذات دولت خداداد روز افزون به ثواب همایون ما از جناب اقدس الهی پایدار باشد. کرایه حجره های کاروانسرای مزبور [ را ] بجماعه سلیمانی بخشیده ایم و من بعد الی یوم رستخیز نیز کرایه آن بجماعه سلیمانی چه درانی و غیر درانی هر افغانی که بوده باشد در کاروانسرای مذکور سکونت می نماید وقف باشد و هر گاه حجره های کاروانسرای مزبور اضافه از جماعه مزبور باشد به اشد رضا بدیگر مردم کرایه بدهد بعد از آن کرایه آنرا نیز به جماعه سلیمانی صرف مایحتاج نمایند و سوای جماعه سلیمانی چه درانی و غیردرانی هر افغانی که بوده باشد دیگری در آنجا طمع و توقع نکند و در وجه جماعه مز بور الی یوم رستخیز وقف دانند و هرگاه احدی درینجا طمع و توقع نماید نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم مواخذ و مخاطب باز خواست خواهد گردید فی غره شهر ربیع الاول، ۱۱۷۰ هجری."

باز در صفحه ۷۰۲، آریانا، شماره اول، سال چهارم می خوانیم: شماره ٦

شوال ۱۲۹۰ اخبار پر بهار شمس النهار: انعقاد جلسه بجهه ولیعهدی اگر این شجر بی ثمر نفاق در ملک مایان نشو و نما نمی یافت مخلوق افغانیه در تعداد و جلادت پر معلوم است که از رعایای دولت غره کم نیستند و نه آیه هدایت وافیه:

یابنی اسرائیل اُذْکروا نعمتی اُلتّی انعمتُ علیکم واُنی فضلتکم علی العالمین. آیه ۲۱۲ سوره بقره.

[ای فرزندان اسرائیل، نعمتم را، که بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان ترجیح دادم یاد کنید]

در شأن دیگر قوم وارد گردیده...

وعظ نامه قاضی عبدالقادر ملتری سکرتر که در روز جلسه ولیعهدی حافظ محمد امین خواند.

ناگفته نماند که در دوره ابوالفتح معین الدین شیر علی خان کلمه افغانستان در اخبار شمس النهار بصورت خط افغانستان، ملک افغانستان بکار رفته چنانچه در شماره ۱۱، سال اول جریده شمس النهار کابل مضمونی چاپ شده بنام "ترقی مدارج در افغانستان" رجوع شود به شماره سی و هفتم، مجله کابل ۱۳۱۳.

متن نامه زمانشاه عنوانی وزیر اعظم عثمانی که بتاریخ محرم ۱۲۳٤ در مدینه منوره تحریر شده در شماره ( ۲۵۲) سال ۱۳٤۳ هجری آریانا طبع گردیده است. درین نامه لفظ "افغانستان" نیست اما از مملکت افغانی یاد کرده و در اخیر نامه چنانکه قبلا یاد کردیم لفظ سلیمانی را بعد از نام خود آورده است: نیازمند درگاه الله زمانشاه بن تیمور شاه بن احمد شاه افغان سلیمانی.

ملا فیض محمد کاتب هزاره تاریخ نگار معروف در وجه تسمیه کلمه افغانستان می نگارد: "این مملکت... در زمان اعلاحضرت احمد شاه که بعد از انقراض سلطنت اعلاحضرت نادرشاه در سال ۱۷٤۷ میلادی مطابق ۱۱٦۰ هجری بر اریکه سلطنت جلوس نمود زیادتر موسوم به "افغانستان" شد و اظهر اینکه به اعتبار کثرت و انبوهی مردم "افغان"که دراین مملکت ساکن و متوطنند، به زیادت لفظ "ستان" در اخیر افغان به افغانستان نامزد گردیده است. (۲۹)

اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا که در ایام شهزادگی در رکاب محمد شاه به هرات رفته بود (همزمان با مرگ جورج هشتم و جلوس برادر زاده اش ویکتوریا) لفظ افغانستان را در کتاب اکسیر التواریخ درعهد شاه محمود سدوزایی بکار برده و هم از کشور افغان ذکری کرده است:

پرداخت بیکباره همه لشکر خوارزم
در زیر سم باره همه کشور افغان

در قرن یازدهم هجری خواجوی ملزی مولف تاریخ افاغنه که مشهور به تواریخ خان کجونی است می نویسد: واقعات صوبه سر حد رایکی از اجزای حوادث افغانستان بیان می کنند... در سال ۱۷۸۳ جورج فاستر یکی از ماموران هند شرقی بمسافرت می پردازد از بنگال تا انگلستان. فاستربتاریخ ۱۷۸۹ که مصادف با سلطنت تیمورشاه است از کابل دیدن میکند ووصف کابل را به تفصیل می نماید. فاستر در سیا حتنامه خود
Travels over land from Bangal to England, via Afghanistan,1783.
کلمه افغانستان را بکار می برد اما حدود آنرا ذکر نمیکند. (۳۰) بهر حال سفرنامه او قدیمترین کتاب خارجی است که در آن واژه افغانستان بکار رفته است. اینکه الفنستون سالها بعد به مآخذ قدیم انگلیسی اشاره میکند محتملاً

کتاب فاستر است و بهمین دلایل می گوید من در آینده آنرا بکار خواهم برد. (۳۱)

افغانان نام عمومی برای کشور شان ندارند، اما "افغانستان" که محتملا نخست در ایران به کار برده شده، مکرر در کتابها آمده است و اگر بکار رود برای مردم آن سر زمین نا آشنا نیست. (۳۲)

جای دیگر گوید:... نامی که توسط ساکنان این سر زمین بر تمام کشور اطلاق میشود "خراسان" است. اما واضح است که بکار بردن این نام درست نیست زیرا از یکسوتمام سر زمین افغانان در محدوده خراسان نیست و از سوی دیگر در بخش مهمی از آن ایالات، افغانان ساکن نیستند. (۳۳)

در مراسله نمبر ١٤ تاریخی ۳۰ می ۱۸۰۸ نام افغانستان ذکر یافته رجوع شود به:

(British India's foreign policy. Series volume II selected documents , Edited by M. Ahlumwalia, 1983.P. 45.)

A reference to the 17th paragraph of the already quoted letter from the Government General, will show that it is also expected from you to extend your enquiries in to the countries to the southward of Scinde, for the purpose of acquiring information with respect to the intrigues of the French and with regard to the political state, and condition of Afghanistan in general, with reference to which, you are herewith furnished with copies of the correspondence between this and the Supremo Govenment, in the year 1806 whose hands the principle local authority being still consider to vest.

اما در مجموعه معاهدات ۱۸۰۹ نام افغانستان نیست. نقشه ایکه از همان سال در دست دا ریم بنام نقشه سلطنت کابل چاپ و منتشر شده است. اما در ماده هفتم قرار داد ۱۸۳۸ نام افغانستان آمده که میتوان آنرا نخستین صورت رسمی بودن این عنوان خواند. (۳٤)

میر محمد صدیق فرهنگ در قسمت اول، جلد اول، ص ۲٤ تاریخ افغانستان در پنج قرن اخیر منقول از کتاب "تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹" تألیف محمود محمود، جلد اول ص ۱۹ (۳۵) آورده است: هرچند که کلمه افغانستان به عنوان نام رسمی کشور بار اول در سال ۱۸۰۱ در معاهده بین انگلستان و ایران در باره دولت درانی بکار رفته است... (۳٦) اما با مراجعه به متن انگلیسی معاهده ملاحظه می شود که کلمه افغانستان بکار نرفته بلکه خاک افغانان یا سر زمین افغان گفته شده است. اینک متن انگلیسی معاهده:

"And it is further agread, that in case the dominion of his Britannic Majesty in India are attacked or invaded by the Afghan or any other power, His Majesty king of Persia shall offered a force the protection of the said dominion, occa ding to the stipvlation contained in the Definitive Treaty" (37)

در آثار دوره شیر علی خان و امیر عبدالرحمن خان گاه گاه مملکت زیر عنوان افغانستان و خراسان [نصایح نامچه] (پیشگویی ها ویاداشت های امیر عبدالرحمن خان) چاپ کابل،۱۳۵۳ ق. "افغانستان و ترکستان" نیز یاد میشده که بعد لفظ ترکستان از آن حذف گردیده است. در سراج التواریخ تألیف فیض محمد کاتب هزاره بار بار افغانستان و ترکستان آمده است. زمانی بخش های از شمال افغانستان را ترکستان افغانی خوانده و نوشته اند. کتابی هم بنام ترکستان مرتب مختار بکر در ۳٦۳ صفحه جزء نشرات شیر محمد ناشر منتشر گردیده و هم در عهد خادم دین رسول الله امیر حبیب الله جریده ای بنام ترکستان منتشر می گردیده است.

مولوی احمد جان قندهاری قصیده ای بمناسبت فتح قند هار در مدح امیر عبدالرحمن خان دارد که برای اولین بار کلمه افغانستان را در نسج شعر می بینیم:

ز آسیب و نهیب اهل کفر و غارت و یغما
چو نام خویشتن افغانستان افغانستان آمد

غلام محمد طرزی پدر محمود طرزی قصیده ای دارد بمطلع:

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز و عنبر بیز و روح انگیز و جان افزا

که گویا در وصف سید جمال الدین افغانی سروده و قصیده هم بهمین صفت و عنوان معروف شده است. اما در دیوان چاپی او که بقلم خود شاعرکتابت شده قصیده در ستایش کسی بنام سید جلال الدین است. وهم بیتی را که حاوی کلمه افغانستان است در آن قصیده نمی بینیم. بیت اینست:

تو نور افغانستان اخگر
تو عود افغانستان مجمر
تو جان افغانستان پیکر
تو روح افغانستان اعضا

بیت دیگر این قصیده که در دیوان چاپی نیست، چنین است:

نه ماه مصر شامستی
که خورشید تمام استی
تو افغان را نظام استی
زرأی روشن والا

این بیت ازنظر اوزان عروضی و سلامت انشأ در خور تأمل و دقت است. بهر صورت اگر این فرد الحاقی نباشد یکی از قدیمترین مواردی است که نام "افغانستان" در آن بکار رفته. این ابیات از سروده های احمد علی کهزاد نیز از قدیمترین مواردیست که نام افغانستان در یک بند آن ترانه آمده است:

ای کشور افغانستان ای سر زمین باستان
مهد فروغ آریان پاینده نامت جاودان
پاینده نامت جاودان
(مجله آریانا، شماره ۱۳٤، حوت ۱۳۳۲)

قدیمترین جایی که در شعر پشتو کلمه افغانستان را می بینیم شعر دکتر مجاور احمد زیار است که در سال ۱۳۰۳ هجری در مجله وژمه زیر عنوان "ادبی وژمی" بطبع رسیده است. آنجا گوید:

شکلی تا توبی دلوی افغانه
گرانه هیواده افغانستانه
زره د اشیایی جنت نشانه
گران هیواده افغانستانه(۳۸)

در قطعه شعر سید امیر خان کنری (متوفی ۱۹۸۷ بعمر ۹۱ سالگی) لفظ افغانستان بکار رفته چون تاریخ سرودن آن روشن نیست نمیتوان گفت قدیمترین منبع است. دو بند آن ترانه چنین است:

افغانستان زما وطن دی
دسرتیریم په وطن می دا سوگند دی
افغانستان زما وطن دی
یارانو لارمه جگری ته

بیا به رانه شمه خیمی ته
جهاد کومه حو نفس می په بدن دی
افغانستان زما وطن دی
افغانستان زما وطن دی

( سید مسعود پوهنیار. ظهور مشروطیت، قربانیان استبداد در افغانستان. چاپ پشاور، سال طبع ۱۹۹۵. ص ۱۳٦.)

جمله "دولت خداداد" که همیشه با دولت بعد از نام افغانستان می آید چنانکه گفته می شود دولت خدا داد اولین بار در فرمان احمد شاه درانی و کتیبه رباط سلیمانیه بنظر میخورد. درین دو قرن اخیر دراحکام و فرمانها گاهی دولت خداداد افغانستان یا دولت عَلیهٔ افغانستان بکار رفته. اقبال دولت خداداد را بصورت زیبایی بکار برده است:

درون دیده نگهدارم اشک خونین را
که من فقیرم و این دولت خداداد است

گاهی با عنوان کتابها عبارت دولت خداداد را بکار می بردند. از آنجمله رساله داریم بنام قانون الحکام دولت خداداد افغانستان که باهتمام عبدالخالق خان محمد زایی در دوره سراجیه چاپ شده.

میر غلام محمد غبار در باره نام افغانستان می نویسد: هنگامیکه شاه شجاع ابدالی پادشاه مخلوع افغانستان در پنجاب مقیم و برای تصاحب دوباره تاج و تخت با دولت سیکی پنجاب و حکومت هند برتانوی داخل معاهده مشهور ه لاهور تاریخی ۲۳ ربیع الاخری ۱۲٥٤ هجری مساوی ۲٦ جون ۱۸۳۸ مسیحی گردید و متعاقبا مطالب خودش را توسط دو یادداشت

بذریعه مکناتن نماینده انگلیسی و مستر "وید" پولتیکل اجنت برای گورنر جنرال هندوستان لارد اکلند فرستاد، لارد مذکور در جوابیه ۱٦ آگست ۱۸۳۸ مساوی ۱۵ جمادی الاول ۱۲٥٤ خودش راجع به ماده سوم پیشنهاد شاه شجاع چنین نوشت: "اخلاص گزین را بخوشی و رعبت مالا کلام این معنی منظور است که در میان [ انگلیس ها ] و مردم ولایت افغانستان چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح آن خاندان عزوّ علیٰ امری بوقوع نیاید" و ظاهراً این اولین بار در مکاتبات رسمی و سیاسی افغانستان و انگلیس است که نام افغانستان در عوض خراسان دوره اسلامی ذکر و قید گردیده است. متعاقبا معاهده قندهار تاریخی ۲۲ صفر ۱۲٥٥ مساوی ۷ می ۱۸۳۹ بین شاه شجاع و مکناتن نماینده گورنر جنرال هند منعقد و باز اسم افغانستان در دو ماده آن بقرار ذیل ذکر گردید: ماده سوم: ... شاه محتشم الیه [شاه شجاع] گاهی احدی را از قوم و اهل فرنگ در زمره نوکران منتظم و منسک نخواهند کرد و کسی را از اهل فرنگ اجازت استقامت به ملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سر کار انگلیس اعطا نخواهد فرمود... ازین تاریخ به بعد است که رسما اسم افغانستان در مورد خراسان اطلاق و تا امروز نام کشور ما محسوب میشود.( غبار. مجله آریانا،سال پنجم، شماره شصت و چهارم (سرطان ۱۳۲٦)

---

زیرنویسها:

(۱) ملا عبدالقار بدایونی. منتخب التواریخ ( بیرون نویس از تاریخ مبارک شاهی و نظام التواریخ) حصه اول، ص ۳٥۷.

(۲) مونت استوارت الفنستن. افغانان، جای، فرهنگ، نژاد ( گزارش سلطنت کابل) ترجمه محمد آصف فکرت. مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷٦. ص ۲۰۱.

(۳) عبدالله داودی. تاریخ داودی، به تصحیح شیخ عبدالرشید علی گده. ص ۱۰۷.

(4) Cataloque of Pashtu manuscripts in libraries of the Brithish Idle, by V. F. Blum Hardt, D.N. Makanxie.

(۵) حافظ رحمت خان. خلاصه الانساب. ۱۱۸٤. ص ۷۹ و مخزن. جلد اول، ص ۱۲۰ - ۱۲۹.

(٦) پو هاند میر حسین شاه. "کتاب خوب و خواندنی در تاریخ ادبیات پشتو" مهنامه کاروان، شماره سی و چهارم (۱۹۹۸) ص ۲. همچنین هیواد مل سر محقق زلمی: په هند کی د پشتو ژبی او ادبیاتو ایجاد او ددی پراو ونه. چاپ لاهور، ۱۳۷۳. ص ۳۷۳.

(۷) پوهاند عبدالحی حبیبی. پنجاه مقاله حبیبی. کابل، اکادمی علوم افغانستان، ۱۳٦۲. ص ۱۲.

(۸) پوهاند عبدالحی حبیبی. ص ۱۳.

(۹) پو هاند دکتر عبدالاحمد جاوید. نگاهی به اشعار دری خوشحال خان ختک. کابل، اکادمی علوم افغانستان، ۱۳٦٤. ص ۱۲.

(۱۰) محمد قاسم بن غلام علی. تاریخ فرشته. بمبئی، ۱۸۲۲. ج ۱، ص ۳۰ و تاریخ داودی، ص ۱۰۷.

(11) Olaf Caroe. The Pathans. London. P. 513.

(۱۲) الفنستون. ص ۱۵۸.

(۱۳) منوچهر ستوده (مصحح). عجائب المخلوقات. ص ۲۱۷ و الفنستن، ص ۱۵۸.

(۱٤) الفنستن، ص ۱۵۸.

(۱۵) سیف بن محمد یعقوب الهروی. تاریخ نامه هرات به تصحیح محمد زبیر صدیقی. کلکته، ۱۳٦۳ هجری. ص ۱٦۹.

(۱٦) معین الدین زمچی اسفزاری. ص ٤۱٦.

(۱۷) معین الدین زمچی اسفزاری. ص ۱٦۱.

(۱۸) معین الدین زمچی اسفزاری. ص ٤۱۰.

(۱۹) سید محمد کاظم امام (تصحیح، حواشی و تعلیقات) روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات. ج. ۱، ۱۳۳۸ هجری. ص ٤۸۹. و تاریخ سلطان میرور، مسمی به تزک تیمور. بمبئی، مطبعه فتح الکریم، ۱۳۰۷ قمری. ص ٦۱.

(۲۰) مولانا کمال الدین عبدالرزاق سمر قندی هروی. مطلع سعدین و مجمع بحرین به تصحیح محمد شفیع. لاهور، ۸۷۵ هجری. ص ۱٤۹.

(۲۱) مولانا کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی هروی. ص ۱۵۰
(۲۲) بابر نامه. طبع هند، مطبعه چیترا پرابها، ۱۳۰۸ ق. ص ۸۰، ۸۳، ۸۸، ۹۰، ۱٤۳.
(۲۳) برنی ضیا. تاریخ فیروزشاهی. کلکته. جلد سوم، ص ۳.
(۲٤) جهانگیر. جهانگیر نامه. کلکته، طبع نولکشور، ۱۸۹۸. ص ۳۱.
(۲۵) نواب صمصام الدوله شاهنواز خان. مآثرالامرا، به تصحیح میزا اشرف علی، کلکته، ۱۸۹۰. ج ۲، ص٦٤۳
(۲٦) محمد قاسم بن غلام علی. تاریخ فرشته. جلد اول، ص ۱۷.
(۲۷) محمد قاسم بن غلام علی. تاریخ فرشته. ج ۱، ص ۱۸ و ۱۹.
(۲۸) خواجه نعمت الله هروی بن خواجه حبیب الله. تاریخ خانجهانی یا مخزن افغانی. کلکته، ۱۰۱۸ هجری (۱۹٦۰) ص ۱۰۷.
(۲۹) ملا فیض محمد کاتب هزاره. سراج التواریخ. بلخ، موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲. جلد اول و دوم، ص ۳.
(۳۰) پوهاند دکتر جاوید. افغانان و افغانستان مجله لمر، شماره دوازدهم (حوت ۱۳٤۹)
(31) George Forster. Travels over land from Bangal to England via Afghanistan. 1783.
(32) C.U.Aitcheson.A collection of treatis engagement and Sanads.Calcata, 1931.
(33) C.U. Aitcheson. Treaty with the king of Kabul. 1809.
(۳٤) سر ادوارد هرتفلت. مجموع معاهدات عهد نامه سیاسی ژانویه ۱۸۰۱. لندن، وزارت خارجه انگلستان، ۱۸۹۲. جلد ۸.
(۳۵) سر ادوارد هرتفلت. ص ۱۰۵.
(۳٦) سر ادوارد هرتفلت. ص ۱۵۸.
(۳۷) محمو محمود. تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹. جلد اول، ص ۱۹.
(۳۸) پوهاند دکتور مجاور احمد زیار. "ادبی وژمی" وژمه، شماره پنجم (۱۳۵۳) ص ۹۹.

# خلاصه کتاب:

افغانستان کشوریست کهن سال با نامهای مختلف، در دوره های مختلف و محدوده های مختلف. لفظ افغانستان حدود هفت صد سال پیش در متون تاریخی آمده که در آغاز بیک محدوده کوچک اطلاق میشد بعدا این نام رفته رفته وسعت یافته و در قرن نوزدهم جانشین تمام نامهای گذشته ( آریانا، آریان، ایرینه، ایران، باکتریا (باختر)، گندهارا، کابلستان، زابلستان، تخارستان، خراسان، روه، پشتونخوا، افغانستان و ترکستان) گشته سر انجام نام رسمی این سر زمین باستانی و داستانی شده قبولی و عزت یافته است. در آثار تحقیقی و علمی و هم در نامگذاریها ازین نامهای قدیم استفاده کرده ومی کنند. مانند مجله آریانا، دایره المعارف آریانا، لیسه آریانا، مجله خراسان، هوتل خراسان، آژانس باختر و نظائر آن. در پایان باین دوبیت از ملک الشعرا قاری عبدالله کلام خود را ختم می کنیم:

وطن ای نکو نامت افغانستان
هوایت خوش و منظرت دلستان
روان بخش دلهاست بوم و برت
سر الفت ما و خاک درت

# فهرست اعلام

## حرف (آ)


آرتور کریستنسن: ص ۱۲، ۱۰۱
آرسی: ص ۵۷
آریا: ص ٤۰
آریان: ص ۲۳، ۳۰
آریانیها: ص ۱۹
آرییان: ص ۲۰
آریایی: ص ٤۰
آریاییها: ٤۱، ۱۵، ۱۸
آرین: ص ۳۱
آرینها: ص ٦
آل کرت: ص ٦۷، ۳٤
آلوف کیرو: ص ۱۷، ۹۷، ۱۱۱
آنوالا نوساری: ص ٦۰


## حرف (ا)


ابدال: ص ۵۸
ابراهیم: ص ۱۰٦
ابواسحق ابراهیم اصطخری: ص ۵۸، ۱۰۱
ابوالحسن(خواجه): ص ۱۱۵
ابوالفرج رونی: ص ۱۸،۹۸، ۱۰۳


ACKU

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی: ص ۲، ۳، ۱۳، ۷۱، ۱۰۳
ابو جعفر احمد بن محمد: ص ۳۲
ابوسعید: ص ٦۲،۱٤
ابوشکور: ص ۳۲
ابوطالب الحسینی العارضی: ص ۱۱٤
ابوطیب محمد: ص ۲٦
ابو عبدالله محمد بن یوسف کاتب خوارزمی: ص ٦۲، ۱۰۱
ابن اثیر: ص ۲۰
ابن بطوطه: ص ۸۱، ۱۰۳
ابن خرداد به: ٦۰
ابن خلکان: ص ۱۰۳
ابی العباس ایرانشهری: ص ۱۷
ابی القاسم عبیدالله بن عبیدالله: ص ٦۰
ابی زید احمدبن سهیل البلخی: ٦۰
ابی عبیدالله بن عبدالعزیز اندلسی: ص ٦۰
احسان یار شاطر (دکتر): ص ۵۳، ٤۲
احمد بن اسماعیل سامانی: ص ۷٦
احمد بن حسن میمندی(خواجه): ص ٤۳
احمد بن عمر معروف به ابن رسته: ص ۵۱
احمد بن واضح یعقوبی: ص ٦۳
احمد خان بنگش: ص ۱۰٦
احمد خان قندهاری: ص ۱۲۵
احمد رنجبر: ۸۹
احمد شاه ابدالی: ص ۷، ٤۸، ۵٤، ۸۱، ۹۳، ۱۰٦، ۱۱۳،۱۱۷،
۱۱۹، ۱۲۷
احمدشاه ابدالی (افغان سلیمانیه): ۱۲۱

احمدشاه خان (سردار) ص ۱۱۹
احمد علی کهزاد: ص ۸، ۱۸، ۵۲، ۱۲٦
احنف بن قیس: ص ۲۰
اراتستین: ص ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰
اراتش اونس: ص ۱۷
ارتاس پانا: ص ۲٤
ازبکها: ص ٦، ۷
ارسلان خان محمد: ص ۹٤
اسکندر (مقدونی): ص ۱۹، ۲۱، ٤۹
اشرف هجری: ص ۱۰٦، ۱۰۸
اشرف هوتکی: ص ٤۷
افراسیاب: ص ۹٤،
افشار یزدی(دکتر): ص ٤۲، ۵۳
افغان: ص ۱۱۲
افغانان: ص ۱۸
افغانیه: ص ۱۱۱
اقبال: ص ۵۰، ۵۷
الفرد فن گوتشمید: ص ۵۲
اکبر جوهرآفتاب چی: ص ۱۰۳
الکوزی: ص ۲٦
اکلیند(لارد): ص ۱۲۸
الغ بیگ: ص ٤۵
انگلیسها: ص ۷، ٤۰
انوالا: ص ۵۹
انوری: ص ٦٦، ٦۷
اورمزد: ص ۱۲

ائورس: ص ١٢
ایران خدای: ص ١٣
ایرج افشار: ص ١٢، ١٠١

## حرف (ب)

بارتولد: ص ١٦، ١٩، ٢١، ٥١، ٥٢، ٨١
بدایونی: ص ١٠٥
بدیعی: ص ٢٥
برنی ضیا: ص ١٣٠
بشار بن برد: ص ٥٧، ٧٧
بطلیموس: ص ٢٠، ٥٧
بوجعفر احمد: ص ١٥
بونی فاسیو: ص ٦١
بلوچها: ص ٦، ٧
بهرام شاه غزنوی: ص ٧٧
بهکر: ص ١١٠
بیرام علی: ص ٢١
بیزن خیلان عمرزی: ص ٧٨
بهنام (دکتر): ص ١٠١
بیرونی(ابوریحان): ص ٩٩
بیژن: ص ٦٩،
بیلیو پلنی: ص ٩، ٢٤، ٢٨، ٥٤، ٩٧

## حرف (پ)

پارتیان: ص ١٨، ١٩، ٢٠
پارسا: ص ١٦

پانی روس: ص ٢٤
پاینده حسن غزنوی(میرزا): ص ٨٤، ١١٥
پژواک(عبدالرحمن): ص ٢
پتانها: ص ١٧
پرسی: ص ١٦
پرویز کوپایه یی: ص ٥٣
پشتونها: ص ٦، ٧
پور داود: ص ١٦، ٢٤
پیر محمد کاکر: ص ١١٣

## حرف (ت)

تاتار: ص ٧٨
تازی: ص ٢٦
تاج الدین پوربهای جامی: ص ١٠١
تاجیکها: ص ٦، ٧، ١٥
تخاری: ص ٣٧، ٥٧
توخاری: ص ٥٧
توخاروی اس: ٥٧
تولمان: ١٥
توروایانا: ص ٢، ٨
توروس: ص ١٩
تیمور: ص ٥
تیمورشاه درانی: ص ٤٨، ٥٤، ٨١، ١٢٢
تیمورکورگان: ص ١١٤
تیموری: ص ٣٤
تیموریان: ص ١١

## حرف (ج)

جامی: ص ۷۰
جعفر راهب طوسی: ص ٤٨
جگزرتس: ص ۱۳
جلال الدین بلخی(مولوی): ص ۱۳، ۲۲، ۷۱
جلال الدین همایی: ص ۱۰۳
جمالی هندی: ص ۷۱
جمشید شعله: ص ۳۰
جورج فاستر: ص ۱۲۲
جوهر آفتاب چی: ص ۷۱
جهانگیر: ص ۱۱۵

## حرف (چ)

چارلز هملتن: ص ۱۱۱
چنگیز: ص ٥
چینی: ص ٥٨

## حرف (ح)

حاطب بن نعمان: ص ۲۱
حافظ: ص ۷، ٤۱، ٤۲
حافظ ابرو: ص ٦۰، ٦٥
حافظ رحمت الله خان: ص ۱۱، ۱۰٥، ۱۲۹
حافظ محمد امین: ص ۱۲۱
حبیب الله خادم دین رسول الله(امیر): ص ۱۲٤
حبیبی(عبدالحی): ص ۲

ACKU

حسام الدین: ص ۱۳
حسین خدیوجم: ص ۱۰۱
حسین توکلی مقدم: ص ۵۱
حق شناس: ص ۲، ۳
حمدالله مستوفی قزوینی: ص ۱۰۳
حمزه سردار: ص ۲۱، ۵۱

## حرف (خ)

خاقانی: ص ۲۱، ۸٤، ۸۵
خراسان خوتای: ص ٦۰
خراسانی: ص ۵، ۳٦
خشایه: ص ۱۱
خشایارشاه: ص ۱۵
خلیلی (خلیل الله): ص ۲، ۸
خوشحال ختک: ص ۱۰٦، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳

## حرف (د)

دارمستتر: ص ۱۱۳
داریوش : ص ۱۵، ۲٦، ۲۷، ۱۰۵، ۱۱۱
محمد داود خان: ص ۱۱۱
داودی: ص ۱۰۵
درانی: ص ۳٤، ۱۱۱، ۱۲٤
درانیان: ص ۱۱
دقیقی: ص ۱۵
دنس لوپری ایت: ص ۲٤
دولتشاه سمرقندی: ص ۱۰۳

ACKU

دوست محمد خان (امیر): ص ۷۷، ۸۲
دیودوتس: ص ۲۱

## حرف (ر)

راجامهندراپرتاب: ص ۵۰، ۷۳
راونی: ۱۰۵
رحمن بابا: ص ۳۷، ۹۸
رستم زال: ص ۲۸، ۳۳، ۳۷، ٦۹، ۷۹
رشتیا (سیدقاسم): ص ۲
رشید پاشاه: ص ۱۱۱
رضازاده شفق: ص ۱۰٦
رضوی (علی): ص ۲
رفیقی: سیرجانی: ص ٤٦
رنجیت سنگه: ص ۷۷، ۸۱، ۱۰۳
رنه گروسه: ص ٤۲
رودکی (ابوعبدالله): ص ١٤، ۳۲، ٦۱، ۹٤، ۹۷
روهیله: ص ۱۰۵، ۱۰٦
رهین (پوهاند): ص ۱
رئیرن واجه: ص ۱۳
ریچاردفرای: ص ۱۰۱

## حرف (ز)

زبیر صدیقی: ص ٤٦، ٦۹
زرتشت: ص، ٤، ۳٤، ۵۸
زعفران (ملا): ص ٤۷
زلمی هیوادمل:ص ۱۲۹

زمانشاه: ص ١١١، ١١٩، ١٢١
زین الدین خوافی (شیخ): ص ١١٥

## حرف (ژ)

ژوکوفسکی: ص ٢١

## حرف (س)

سترابون: ص ١٧، ١٨، ١٩، ٢٣، ٢٤، ٥٢، ٥٤
سراجی: ص ٧١
ساسانیان: ص ١١، ١٧، ٢٩، ٤٢، ٥٨، ٦١
سالک بالاحصاری: ص ٨٧
سام: ص ٣١
سامانیان: ص ١٥، ٣٢، ٤٢، ٦٥
سعدی: ص ٤١، ٤٢، ٩٥
ساک: ص ٢٥
ساکان: ص ٩٧
ساکزایی (اسحق زایی): ٢٥
سکایی: ص ٢٥
سکاسیها: ص ١٩
سکارولی: ص ٥٧
سکسزی: ص ٢٥
سلجوقیان: ص ٩٥
سلطان حسین: ص ٤٦
سلطان ابراهیم: ص ٤٥
سلطان بهلول: ص ١٠٦
سلطان محمد تغلق: ص ١١٧

سلطان محمد درانی: ص ۱۱۵
سلطان محمد فاتح: ص ۷۰
سلطان محمود غزنوی: ص ۳۳، ٤۳، ٤۰
سلطان ویس: ص ۹۷
سلوکیها: ص ۲٤
سنایی: ص ۱۵، ٤٤، ٦۹
سوزنی سمرقندی: ص ۹٤
سیاوش: ص ۱٤
سید امیر خان کنری: ص ۱۲٦
سید جمال الدین افغانی: ص ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷
سید حسن غزنوی: ص ۷۷
سید سعید محمد کروخی هروی: ص ۹۲
سید شهرام ایرانبوم (دکتر): ص ٤۰، ۵۳
سید علی کاتبی: ص ۳۹، ۵۳
سید غلام علی آزاد بلگرامی: ص ۸۷
سید مخدوم رهین (دکتر): ص ۱۰۳
سید مسعود پوهنیار: ص ۱۲۷
سیستانی: ص ۲۵
سیف بن محمد بن یعقوب سیفی الهروی: ص ٤٦، ٦۹، ۱۱٤، ۱۲۹

## حرف (ش)

شاه بیک خان: ص ۱۱۷
شاهپور اول: ص ۵۸
شاه جهان محمد افضل بخاری: ص ۱۱۵
شاه جهان: ص ۱۱٤
شاهرخ: ص ٤۵، ۷۳

شاه زمان: ص ١٢
شاه شجاع ابدالی: ص ٧٧، ٨٢، ١٢٧
شاه محمود سدوزایی: ص ١٢٢
شاه ولی خان وزیر اعظم (سردار): ص ٨١
شاهنوازخان: ص ٩٣، ١٣٠
شط سند: ص ١١٤
شلمان زرسوم: ص ١٦
شمس الدین کرت: ص ٤٥
شمس الدین بستی: ص ١، ٣
شهاب الدین عبدالله خوافی: ص ٦٠
شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت حموی رومی: ص ١٠١
شهاب ترشیزی: ص ٤٨، ٧٦
شیر علی خان (امیر) ص ٦، ٦٢، ١١٩، ١٢١، ١٢٤
شیر محمد: ١٢٤

## حرف (ص)

صابر شاه: ص ٩٣
صادق کیت: ص ٥٢
صادق محمد خان: ص ٨٢
صدقی: ص ٢، ٨
صفا (دکتر) ص ١٢
صلاح الدین سلجوقی: ص ٣٠

## حرف (ط)

طبیبی: ص ٢، ٨
طغاج خان: ص ٩٤

## حرف (ظ)

ظهیرالدین محمد بابر: ص ٨١، ٩١، ٧١
ظهیرای هروی: ٤٥

## حرف (ع)

عبدالاحمد جاوید (پوهاند): ص ٦، ٧، ١٣٠، ١٢٩
عبدالحمیدخان: ص ٧٩
عبدالحسین نوایی(دکتر): ص ص ٧٣
عبدالحی حبیبی: ص ٨، ١٠١، ١٢٩،
عبدالرحمن خان (امیر): ص ٩١، ٩٢، ١٢٤، ١٢٥
عبدالرحیم غیاثا: ص ١
عبدالرحیم خان خانان: ص ١١٥
عبدالرحیم هوتک: ٨٩
عبدالحی بن ضحاک گردیزی: ص ٦١، ١٠١
عبدالخالق خان محمد زایی: ص ١٢٧
عبدالرشید علی گده (شیخ): ص ١٢٨
عبدالرزاق خان: ص ٤٠
عبدالقادر بدایونی (ملا): ١٢٨
عبدالقادر (قاضی): ص ١٢١
عبدالکریم خان درانی بارکزایی (حاجی): ص ١٢٠
عبداللطیف بن عبدالله عباسی: ص ١١٧
عبدالله بن عامر: ص ٢١
عبدالله بن عبدالعزیز اندلسی: ص ٦٣
عبدالله داودی: ص ١٢٨
عبدالله خان فوفلزایی: ص ٧٩
عبدالواسع جبلی غرجستانی: ص ٧١، ٥٤، ٥٣، ١١١
عبید الله خان ازبک: ص ٧٢

عزیزالدین وکیلی فوفلزایی: ص ٥٤، ١٠٣
عطا محمد خان (میرزا): ص ٨٤
علی خطیبی سمر قندی: ص ٩٤
علی قلی میزا: ص ١٢٢
علی گنجه یی: ص ٣٩، ٥٣
علی رئیس: ص ٩٧
علی شیر نوایی (امیر): ص ١٠٩
علی محمد (نواب): ص ١٠٧
علی محمد خان: ص ١١١
علی یزدی: ص ١١٥
نجیب الله روهیلی عمر خیل یوسف زی: ١٠٦
عنصری: ص ٣٧، ٤٣، ٧٣

## حرف (غ)

غبار (میر غلام محمد): ص ٢
غرشستان: ص ٢٤
غزنوی: ص ١١، ٣٤، ٤٢، ٧٦
غلام رضا (دکتر): ص ٢٦
غلام محمد طرزی: ص ٦٢، ١٢٥
غلام محمد غبار (میر) ص ٨، ١٢٧
غیاث الدین: ص ١١٤

## حرف (ف)

فتوحی مروزی: ص ٦٦
فخرالدین اسعد گرگانی: ص ٥٩، ١٠١
فرای: ص ١٢

ACKU

فرخی: ص ٢٢، ٢٦، ٣٣، ٤٢، ٤٤، ٧٦، ٨٤
فردوسی: ص ٢٤،٢٤، ٢٧، ٣١، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٨، ٣٩، ٤٩
٧٥، ٧٦، ٩٣، ٩٤، ١١١
فرشته: ص ١١٠
فرهنگ: ص ٢
فریدالدین کاتب: ص ٦٧
فرید بن حسن: ١٠٥
فریدون جنیدی: ص ٥١
فیضی دکنی: ص ٩٧
فیض محمد کاتب هزاره (ملا): ص ١٢٢، ١٢٤

## حرف (ق)

قابیل و هابیل: ص ١٣

## حرف (ک)

کاظم شیدا: ص ١٠٧، ١٠٨
کاوه بیات: ص ٥٣
کرستنسن: ص ٥٧، ٦١، ١٠١، ١١٨
کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی هروی (مولانا): ص ٧٣، ١١٥، ١٢٩
کنهیالال هندی: ص ٨٢
کوشککی قاینی: ص ٦٩
کوکازوس: ص ٢٤
کیانی: ص ٢٧، ٣٠
کیکاووس جهانداری: ص ٥٢
کوشانی: ص ٥٨،
کوشانیان: ص ٢،١١، ١٧، ٦١

ACKU

## حرف (گ)

گاریگر: ص ۱۳
گل محمد: ص ۹۱
گل احمد شیفته: ص ۳۰
گنداسنگه: ص ۹۳
گیو: ص ٦۹
گیومرث: ص ۱۱۰، ۱۱۱
گوتشمید: ص ۲۸
گودرز کشواد: ص ۲۷

## حرف (ل)

لسترنج: ص ۱۰۳
لطف الله نیشاپوری: ص ٦٥
لیدن (دکتر): ص ۱۱۲

## حرف (م)

مارکوارت: ص ۱۲
مجاور احمد زیار (پوهاند): ص ۱۳۰، ۱۲٦
مجد همگر: ص ۸٥
محبت خان (نواب): ص ۱۰٦
محراب دیندار خان درانی (حاجی): ص ۱۲۰
محمد آصف فکرت: ص ۱۲۸
محمد اسحق خان: ص ۹۲
محمد افضل خان (امیر): ص ۹۲
محمد امین خوگیانی: ص ۹۷

محمد انور نیر: ص ۲، ۱۰۳
محمد جواد مشکور: ۵۱
محمد حسن کاکر (دکتر): ص ۲، ۳۱، ٣٤، ۵۲
محمد حیات گنداپوری: ص ۷۸
محمد خدابنده الجایتو: ص ١١٤
محمد رضا عادل: ص ۵۲
محمد شاه: ص ۱۲۲
محمد شفیع: ص ۱۲۹
محمد صدیق فرهنگ (میر) ص٦، ۸، ١٢٤
محمد علی فروغی: ص ٤٢، ۵۳
محمد قاسم بن غلام علی: ص ۱۱۸، ۱۲۹
محمد قلی مغول حصاری: ص ۱۱۵
محمد کاظم امام (سید): ص ۱۲۹
محمد کرت: ص ٤٦
محمود افغان: ص ٤٦
محمود بن امیر ولی: ص ۱۱۷
محمود تفضلی: ص ۳۹، ۵۳
محمود غزنوی: ص ۳۱، ٤٢، ٤٤، ٤٩
محمود طرزی: ص ۱۲۵
محمود محمود: ص ١٢٤
محمود هوتکی: ص ٤٦
مختار بکر: ص ١٢٤
مختاری غزنوی: ص ٩٤
مرتضی احتشام (دکتر): ص ۲۷
مسعود سعد سلمان: ص ۱۸، ۲۲، ٤٤
مسعود غزنوی: ص ٤٢

مسعود میر شاهی (دکتر): ص ٥٣
مسعود مروزی: ص ۲۹، ٥۱، ۱۱۰
معزی: ص ۲٤، ۱۱۰
معین الدین محمد زمچی اسفزاری: ص ۱۱٤، ۱۲۹
مقدسی: ص ۲۱، ۱۰۳
مکناتن: ص ۱۲۸
ملک بهزاد: ص ۱۱۷
ملک شاه ولودی: ص ۱۱۷
منوچهری: ص ۲٥، ۳٥، ۱۱۰
منوچهری ستوده: ص ۱۲۹
منهاج السراج جوزجانی: ص ۸۲، ۱۰۳
موسیو بر نارد: ص ۲۱
موسیو فوشه: ص ۲۳
موسی خورنی: ص ٦۰
مونت استوارت الفنستن: ۱۰٥، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۸
مهدیزاده کابلی: ص ٥۱، ٥۲، ٥۳
میرک میران: ص ٦۷
میوندی: ص ۲
میر حسین شاه (جوادی): ص ۱۲۹

## حرف (ن)

نادرشاه: ص ٤۸، ٥۰، ۱۲۲
ناصر خسرو بلخی: ص ۳٦، ۳۹، ٦۹
ندر محمد خان: ص ۱۱۷
نرسه: ص ٥۸
نرشخی: ص ۷٦

نصر بن احمد سامانی: ص ٢٦، ٨٤
نظامی: ص ٧٣
نعمت الله هروی بن حبیب الله (خواجه) ص ١١٨
نگین شاه: ص ٥٩
نوال پسر هیرلعل: ص ١٠٦
نوح بن منصور: ص ٣٢
نورستانیها: ص ٦، ٧
نورمحمد افغان: ص ١٠٦
نورمحمد خان قندهاری: ص ٨٢
نولدکه: ص ١٦، ٥٧

## حرف (و)

واجد علی هندی: ص ٧٨
وجیه نسفی: ص ٤٦
وزیری: ص ٧٨
ولسن: ص ٢٨
ولی طواف: ص ٨٧

## حرف (ه)

سید سعدالدین هاشمی: ص ٢
هربرت ادوارد: ص ٧٨
هرتفلد: ص ٦٦
هخامنشی: ص ٨، ١١، ١٥، ٢٥، ٤٢، ٤٩
هرودت: ص ٦، ١١، ٢٧
هزاره ها: ص ٦، ٧، ٣٩

ACKU

هلالی استرآبادی: ص ۷۲
هوتکیها: ص ۳٤
هپتال: ص ۵۸
هپتل: ص ۵۸
هفتالیان: ص ۹۷
هیاطل: ص ٦۲
هیاطله: ص ۵۸

## حرف (ی)

یاجوج و ماجوج: ص ۱۳
یاقوت حموی: ص ۲۰، ۵۸، ٦۳، ٦۵
یاکسارتس: ص ۱۳
یبغو: ص ۵۸
یحی آرین پور والوالجی: ص ۲٦
یوچی: ص ۵۷
یوسف بن ناصرالدین: ص ۳۳
یعقوب لیث صفاری: ص ۹۹، ۱۰۳
یفتالی: ص ۵۹، ٦۰
یفتالیان: ص ۵۹

# فهرست اماکن

## حرف (آ)


آرهن: ص ۵۸
آریانا: ص ۳، ٤، ٦، ۷،۹، ۱۷،۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳٤
٤۹، ٥٤، ٥۷، ۹۷
آسی: ص ۵۷
آسیا: ص ٥
آسیای مرکزی: ص ٥، ۱۹، ۵۷، ۵۸
اکسوس: ص ۱۲
آمل: ص ٦٥
آی خانم: ص ٥، ۲۱


## حرف (ا)


اباسین: ص ۱۷، ۹۷
ابی ورد: ص ٦٥
اپارسن (کوه بابا): ص ۲٤
اتک: ص ۱۷، ۱۸، ۹۸
اراک: ص ۸۷
اراکوزیا: ص ۲۰، ۲٦، ۹۸
اران: ص ۱٦
ارمنستان: ص ٦۰
اروپا: ص ۳، ٤
ازبکستان: ص ۲۱


ACKU

اسفزار: ص ١١٤
اسکندر شهر: ص ٢٣
اسکندریه: ص ٢١
اسوگنه: ص ١١٢
اصفهان: ص ٢٩، ٤٧، ٨٥
افغانستان: ص ٢، ٥، ٦، ٧، ١٤، ٢٩، ٢٨، ٤٣، ٥٧، ٦١، ٧٩، ٨١، ١٠٥، ١١٤، ١١٥، ١١٧، ١٢٢
اوغانستان: ص ١١٤
اوقیانوس هند: ص ١٨، ١٩
اکسوس: ١٣، ٩٤
ام البلاد: ص ٢٣
امریکا: ص ١٥
اندرآب: ص ١٨، ٢٧، ٥٨، ١١٥
اندوس: ص ١٨، ٢٦، ٩٨
انگلستان: ص ٧٨، ١٢٢، ١٢٤
اوپارخرس: ص ١٨
اهواز: ص ٩٩
ایر: ص ١٣، ١٤
ایران (آرین): ص ٦، ١٢، ١٣، ١٤، ١٦، ١٧، ٢٥، ٢٧، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٨، ٤٢، ٤٣، ٤٦، ٥٠، ٧٣
ایران (کشور ایران): ص ٤٠، ٤٣، ١١٥، ١٢٤
ایرانزمین: ص ١٦، ٣١، ٣٢
ایرانشهر: ص ١٢، ١٦، ١٧، ٢٩، ٤٢
ایران شتر: ص ١٧، ٤٢
ایرلیند: ص ١٦
ایروان: ص ١٦

## حرف (ب)

باجور: ص ۱۱۰
باختر: ص ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۸، ٤۹
باختر زمین: ص ۳۹
باخترش: ص ۲۳
باختریش: ص ۲۳، ٤۹
باخرز: ص ۱۱٤
بادغیس: ٦٥، ٦۷
باکترا: ص ٤۹
باکتریا: ص ۲۱، ۲۷، ٤۹، ۹۷
باکتریانا: ص ۳۰
بامیان: ص ٥، ۲۷، ۳۷، ٥۸، ٦٥
بابل: ص ۸۹
بحرخزر: ص۱۸، ٦٥، ٦٦
بحیره ایسیک: ص ۱۹
بحیره مصر: ص ۱۹
بخارا: ص ٥، ۲۸، ۳۲، ٦٥، ۹۳، ۱۱۱
بختی: ص ۲۱
بخدی: ص ۲۱، ۲۳، ٤۹
بخل (بخلی): ص ٤۹
بدخشان: ص ۱٦، ۲۱، ۲۸، ۳٦، ٥۸، ٦٥
بست: ۲۷
بصره: ص ۹۰
بغداد: ص ٤۱، ۸۹
بغلان: ص ٥، ٥۸
بکتریا: ص ۷، ۲۳

بکتریانا: ص ٢١
بگرام: ص ٥
بگی خیل: ص ٧٨
بلخ: ص ٣، ٤، ٥، ٦، ٢١، ٢٣، ٢٧، ٤٩، ٥٨، ٦٣، ٦٦، ٦٧، ٦٩، ٨١، ٩٩، ١١١
بلخ گزین: ص ٢٣
بلوچستان: ص ١٨، ١٩، ٢٧
بلیک او بلیسک: ص ١٦
بلهیکا: ص ٢٢
بنو: ص ١١٥
بنگال: ص ١٢٢
بنون: ص ٧٨
بولان: ص ٣٨
بیستون: ص ٢٦
بین النهرین: ص ٨٩

## حرف (پ)

پارتاکنه: ص ١٨
پاراپامیزوس: ص ١٨، ٢٤
پار دریا٦، ص ٨٩
پارس: ص ٦، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٥٩
پاکستان: ص ٣٠
پامیر: ص ٢٩، ٦٦
پاوه: ص ١١
پاریس: ص ٥٣
پرشاور: ص ١١٥

ACKU

پرس: ص ٤٣
پرسید: ص ٢٠
پرشیا: ص ٦، ٤٠، ٤٢
پشتونخوا: ص ٧، ١١٢، ١١٣
پشتونستان: ص ١١٢
پشاور: ص ٣٨، ٩٧، ١١٨
پشنگ: ص ٩٤
پنجاب: ص ٨١، ١٢٧
پنجهیر (پنجشیر): ص ٢٧، ٥٨
پوشنگ: ص ٦٩
پکتیکا: ص ٢٧
پیسون: ص ١٣

## حرف (ت)

تاژدروزیا: ص ١٩
تاج محل٦ ص ٥
تاجیکستان: ص ٢١
تاکسیلا: ص ٩٨
تالقان: ص ٢٧
تبریز: ص ٤١
تجند: ص ٦٦
تخار: ص ٥٨
تخارستان: ص ٧، ٣٠، ٥٧، ٥٨، ٦٥، ٩٧
تخت جمشید: ص ٢٧
ترکستان: ص ١١٥، ١٢٤
ترکمنستان: ص ٣١

ACKU

ترمذ: ص ۲۸، ۹۳
ترشیز: ص ٦٦
تغز: ص ۱۱۵
تگین آباد: ص ۱۱٤
تور: ص ۳۸، ٤۲
توران: ص ۱۷، ۳۱، ٤۵، ۹٤
تورفان: ص ۳۳
تورگا: ص ۵۸
تولک: ص ۱۱٤
تون: ص ٤۸
تیرا: ص ۸، ۱۱٤، ۱۱۷

## حرف (ج)

جام: ص ۱۱٤
جانی خیل: ص ۷۸
جبال: ص ۸۵
جبال البرز: ص ٦٦
جرجان: ص ٦۵
جوزگون (فیض آباد): ص ۵۸
جهیل گود: ص ۲۷
جیحون: ص ۱۲، ۱۳، ٦۵، ٦٦، ۹۵

## حرف (چ)

چشمه خضر: ص ۱۳
چین: ص ۳، ۱٤، ۷۰، ۷۵، ۹۳
چین و ماچین: ص ۹٤

ACKU

## حرف (ح)

حد هند: ص ١١٤
حصار اختیارالدین: ص ٤٥
حسن ابدال: ص ١١٠
حیدرآباد: ص ٥١

## حرف (خ)

خاور: ص ٦١
ختلان: ص ٢٨
ختن: ص ١٤، ٣٣
خجند: ص ٩٣
خراسان: ص ٥، ٦، ٧، ١٦، ٢٠، ٢٨، ٤٢، ٤٥، ٥٢، ٥٧، ٥٩، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٦٩، ٧١، ٧٢، ٧٥، ٧٦، ٧٨، ٧٩، ٨١، ٨٤، ٩١، ٩٣،٩٧، ١١١، ١١٣، ١٢٢
خراسان خاتاو: ص ٥٩
خراسان زمین، ص ٥٩
خزر: ص ١٨، ١٩
خست: ص ٥٨
خلم: ص ٥٨
خلیج عرب٦ ص ٧٨
خلیج فارس: ص ١٨
خوارزم: ص ٥، ١٢، ٦٥
خواسپس: ص ١٩
خواف: ص ٦٦
خوزستان: ٣٧
خوشیخ: ص ١١٤
خره: ص ١١٤

## حرف (د)

دادیک: ص ٢٧
دجله و فرات: ص ١٣
درزآب: ص ١١٤
دزدآب: ص ٤٠
درنجیانا: ص ٢٦، ٣٠، ١١٤
دریای آمو: ص ١٢، ١٣، ١١٤
دریای جیحون: ص ١١١
دریای سند: ص ١٧، ٧٨، ٩٨، ١١٥
دریای کوکچه: ص ٢١
دکن: ص ٥١، ١٠٨
دهستان: ص ٦٥
دهلی: ص ١١٣
دیره غازی خان: ص ٨٢

## حرف (ر)

رادن: ص ٥٨
راولپندی: ص ٩٨
راه ابریشم: ص ٤، ٥٧
روب سرای عاصم: ص ٥٨
رود آمو: ص ١٢، ٥٧، ٥٨، ٦٥، ٩٤
رود اندس: ص ١٧
رود جیحون: ص ١٨
رود خانه پنج آمو: ص ٢١
رود خانه هیتومند: ص ٢٦
روم: ص ٣٧، ٩٣
روه: ص ٦، ٧، ٦٦، ٨٤ ١٠٥، ١٠٨، ١١٠، ١١١

## حرف (ز)

زابل: ص ٣٨، ٣٩، ٤٤
زابلستان: ص ٧، ٣١، ٣٩، ٣٨، ٤٤، ٩٧
زاهدان: ص ٤٠
زرافشان: ص ١٢
زرنج: ص ٢٠، ٢٦
زرنجیانا: ص ٢٦
زرنگ: ص ٢٦
زرمت: ص ٢٥
زره: ص ٢٧

## حرف (س)

ساکا: ص ٢٥
سپین غر: ص ١١
سجستان: ص ٣٢، ٦٥، ١١٤
سرحد آزاد: ص ١١٢
سرخس: ص ٦٥
سرخ کوتل: ص ٥٧
سرزمین پارسی: ص ١٦
سرکی خیل٦ ص ٧٨
سغد: ص ١٧، ١٩، ٢١، ٢٨
سکلند: ص ٥٨
سکیمشت: ص ٥٨
سلطان آباد: ص ٨٧
سلیمانیه: ص ١١٢
سمرقند: ص ٥، ١٤، ٣٢، ٦٣، ٦٥، ٩٣، ١٠٣

ACKU

سمنگان: ص ٥٨
سند: ص ١٨، ٢٤، ٣٧، ٦٥، ٩٩، ١١١
سورن خیل: ص ٧٨
سوکه: ص ١١٢
سویدن: ص ٨، ٩
سیتی: ص ٥٧
سیحون: ص ١٣
سیر دریا: ص ١٢، ١٣، ١٨
سیستان: ص ١٤، ٢٦، ١١٤، ١١٥

## حرف (ش)

شاش: ص ٦٥
شکار پور: ص ١١١
شگنان: ص ٢٨
شنواران: ص ١١٨
شهرران: ص ١٦
شهدای صالحین: ص ١٣

## حرف (ط)

طالقان: ص ٢١، ٥٨، ٦٥
طخارستان: ص ٦٩
طوس: ص ٦٥

ACKU

## حرف (ع)

عراق: ص ٤٠، ٥٩، ٧٨، ٨٤، ٩٢، ٩٩
عراق عجم: ص ٨٥، ٨٧
عربستان: ص ١٩
عجم: ص ١١١

## حرف (غ)

غرجستان: ص ٢٤، ٢٥، ١١٠، ١١٤
غزنی: ص ٢٦، ٣٣، ٣٩، ٤٩، ٦٥، ٧٨، ١١٨
غور: ص ٣٤، ١١٤، ١١٥،

## حرف (ف)

فارس: ص ١٨، ٤١، ٦٥، ٧٨
فاریاب: ص ٢٧، ١١٤
فراه: ص ١١٤
فرغانه: ص ٦٥
فرمل: ص ١١٥
فیروزکوه: ص ١١٤

## حرف (ق)

قاین: ص ٤٨
قبه الاسلام: ص ٢٣
قره باغ: ص ٨٩
قصر احنف: ص ٢١

ACKU

قلعه مشهد: ص ٤٨
قندوز: ص ١١٥
قندهار: ص ٢٦، ٢٨، ٣٨، ١١٠، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٨١، ٨٢، ٩٧،
١١١، ١١٥، ١١٧، ١١٨، ١٢٨
قم: ص ٨٥
قومس: ص ٦٥
قهستان: ص ٦٦

## حرف (ک)

کابل: ص ١٣، ٢٤، ٢٥، ٢٨، ٣٨، ٣٩، ٦٥، ٧١، ٧٨، ٨١، ٨٢،
٨٤، ٨٧، ٩٨، ١١٠، ١١٤، ١١٧، ١١٨
کابلستان: ص ٧، ٣١، ٣٨، ٩٧
کارامانیا: ص ٢٠
کاشغر: ص ٣٣، ١١٥
کاویان: ص ٣٠
کاه: ص ٥٨
کج: ص ٢٧
کرکی: ص ٦٦
کرمان: ص ١٨، ١٩، ٣٨، ٦٥
کرمانیا: ص ١٨، ١٩
کرنور: ص ١١٥
کسپین: ص ١٨
کشمیر: ص ٢٨، ١١١
کلکته: ص ٤٦، ٦١
کمری: ص ٢٥
کنکاش: ص ١١٤

ACKU

کوشانشهر: ١٧
کوفه: ص ٨٧، ٨٩
کوه بابا: ص ١١
کوه حصار: ص ٦٦
کوه سلیمان: ص ٢٦، ١١١
کوه سویه ص ١١٤
کوه هندوکش: ص ١٢، ١٩، ٢٠، ٢٤، ٦٦، ١١٥

## حرف (گ)

گلگت: ص ١٨
گندهارا: ص ٧، ١٧، ٢٧، ٥٢، ٩٧، ٩٨، ١١٢
گندیشاپور: ص ٩٨
گنگا: ص ١١١
گودرزیا: ص ٢٧، ١٩
گودزره: ص ٢٧
گوزگانان: ص ٢٨
گیحون: ص ١٣

## حرف (ل)

لاهور: ص ٩٣، ١١١
لطف آباد: ص ٦٦
لغما، (لمغان): ص ٣٩
لقمانات: ص ١١٥
لندن: ص ٢، ١٩، ٢٧، ٩٣
لوکر: ص ٢١

ACKU

## حرف (م)

ماچین: ص ۳، ۱۹
ماچین و چین: ص ۳۱
مارگیانا: ص ۲۰، ۲۱
مازندران: ص ۲۱، ۳۲، ۳٤، ۳٦، ۳۷، ٦٥، ٦۹، ۸۹، ۹۲، ۹٤
محمد خیل: ص ۷۸
مرحق: ص ۱۱٤
مدیا: ص ۱۸
مذر: ص ۵۸
مرز افغان: ص ۱۱۲
مرغاب: ۲۰، ۱۱٤
مرو: ص ۲۰، ۲۱، ۵۹، ٦۳، ٦٥، ٦٦، ٦۷
مروالرود: ۲۰
مسکو: ص ۱۰۱
مقر: ص ۵۰
مکران: ص ۲۷
ملتان: ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸
مولیان: ص ۲۸
میرزکه: ص ۵۰

## حرف (ن)

نسا: ص ٦٥
نصرا آباد: ص ٤۰
نصیر آباد: ص ٤۰
نقش رستم: ص ۲۳
نورستان: ص ۲٤

ACKU

نیشاپور: ص ١٧، ٢١، ٦٣، ٦٦، ٦٧
نیل: ص ١٩
نیمروز: ص ٢٨

## حرف (و)

ولایت بنون: ص ٧٨
وروایز: ص ٥٨

## حرف (ه)

هاتی خیل: ص ٧٨
هرات: ص ٥، ٢٣، ٤٥، ٤٦، ٥٠، ٦٣، ٦٦، ٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٨، ٩٩، ١٠٩، ١١١، ١١٤
هری: ص ٦٦، ٦٩
هزاره جات: ص ٢٤
همدان: ص ٢٦، ٨٥
هندوستان: ص ٣، ٥، ١٧، ١٨، ١٩، ٣٤، ٧٠، ٧١، ٧٥، ٧٧، ٧٨، ٨٧، ٨٩، ٩٠، ٩٣، ٩٨، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١١١، ١١٥، ١١٨، ١٢٧، ١٢٨
هندوسکستان: ص ٥٨
هیرمند: ص ٢٦، ٩٧
هیلمند: ص ٢٦،٩١، ٩٢

## حرف (ی)

یاغستان: ص ١١٢
یزد: ص ١٨
یمگان: ص ٦٩
یونان: ص ١١، ١٧، ٢٨

# AVESTA

Daftar Awal

## Negahi ba geographiyia Ariyana, Khurasan wa Afghanistan

( A glance on the historical geography of Ariyana, Kurasan and Afghanistan )

Author

Academician Dr. Abdul A. Javid

Editor

Prof. Abdul R. Rahin

Afghanistan Cultural Association
Stockholm, Sweden
August 1999

A.R.M. All Tryck